

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۵۸۲

کتاب خلاصه البعیر

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۶۴۱۲

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰

ابن تاج الدين محمد بن محمد

عن أبي طاهر محمد بن محمد

ابن تاج الدين محمد بن محمد

في يوم الاثنين ربيع الثاني سنة ١٠٤٧

١٠٤٧

٢٠٧٥٨٢

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا

ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا

علیه السلام مؤلفی در است بود و با آن آیات در آن معنی نازل
شده باشد بعد از این کتاب پس و مشروح گفته شد تا بر
الحال این فن و کتابان آن تر و روشن تر باشد و بدین
این علم مرغوب تر و مایل تر شود و چون در این کتاب بحث گفته شد
حاجت نبوده کتاب معتبر آن دیگر زیرا که هر چه در اینجا نوشته شد
در این مختصر به تمامی آمده است و باز کتاب این جوی
چند تغییر و غریب از کتابهای دیگر که کتاب است ابو سعید
محمد الملک بن عثمان در این کتاب ابو الحسن و از کتاب محمد
و چند کتابهای دیگر که ایشان هر یکی از چند کتابهای دیگر را
نمودند اکثر را از آن کتابهای دیگر را شب کرده در این مختصر
کرده است و بکن که تمامی علم خواب در این مختصر شده باشد
تا خواب درست در است بشناسند و بدانند که

در وقت خفتن چه دعا باید خواند و آن پس مثال ما
نمیشد و بخیرند و بدین اصل خواب است و کدام خوشتر است
که مانند خواب است و خواب تصفاست و احلام که است
که از خواب است و خوابی باشد و خوابهای که در احوال نیستند
از خواب که است ماده در اینجا بود که شرح آن در کتاب
آمد و باشد و دیگر بدین که در هر سال و هر روز
و هر وقت خواب هر کس بگوید باشد و تغییر آن را بگوید باشد
که در وقت خواب هر کسی بشناسد و بدین خواب
که در وقت خواب سلطان از عت و خواب است از عت
خواب که آن از بدن و از راه بسته و خواب مردان
که تا این است که خواب را تغییر و
در خواب و در است و در است و در است و در است

و مالک و زبانیه آنچه بدین مانند **باب چهارم** در تامل
بخت و جور و قصور و کوتاهی و رضوان **باب پنجم**
در تامل و دیدن و پربانی و غولان و جادوان
و شیطانی و دجال و بت و امثال **باب ششم** در تامل
دیدن آدمیان از مرد و زن و امثال **باب هفتم**
در تامل اندامها و مردم از مرد و زن و امثال
باب هشتم در تامل هر چه از مردمانی بر داند از خون
و رنگ و بوی و غایت و نظایر **باب نهم** در تامل
نیز گاه صفات و تشبیه بدن آن و امثال **باب دهم** در تامل
مردمان و آنچه بدین مانند **باب یازدهم** در تامل تشبیه بدن با
دستی گشتن این **باب بیستم** در تامل هر که زدن و زخم کردن
و جراحت کردن **باب بیست و یکم** در تامل وید و بید و بید و بید

و طعم و کف و کف چهره و امثال **باب بیست و دو** در تامل
و بیماری و علقها و کونا کون و آنچه بدین مانند **باب بیست و سه**
تاویل باریدن باران و بخت و آنچه بدین مانند **باب بیست و چهار**
و امثال **باب بیست و پنج** در تامل و بخت و بخت و بخت و بخت
و فرشت و هر چه بخت و امثال **باب بیست و ششم** در تامل
هر آنچه وجود کند هم هر که بخت و بخت و بخت و بخت و امثال **باب بیست و هفتم**
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
باب بیست و هشتم در تامل و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
باب بیست و نهم در تامل و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
باب بیست و دهم در تامل و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

چون ملک و زخوال و غیره و کافور و کل و کلاب و این
 دروغن **باب پنجاه ششم** در نادین آسمان و استران
 و خوان و رنگ های آسمان **باب پنجاه و هفتم** در نادین
 پیل و شتر و گز و گاو و گاویش و امثال **باب پنجاه و هشتم**
 در نادین کاه و کوه و کوه و بزرگ عالم و کوه و کوه
باب پنجاه و نهم در نادین قصاب و گوشت و سبوح و پیشانی
 و عروقه شنی سری مردم و جگر مردم و موده حیوانات
باب پنجاه و دهم در نادین و دوام و سباع و وحش چون
 شیر و بک و ببر و بوز و جگر و جنس و گرگ و کفتار
باب پنجاه و یازدهم در نادین قبیله و دوام چون ملک
 و کوه و دله و پیش و را و کوه و بوز و کوه و کوه
باب پنجاه و چهارم در نادین و نادین و نادین

و دولت آسمان **باب پنجاه و پنجم** در نادین و نادین
 آسمان چون کوه و کوه و کوه و کوه **باب پنجاه و ششم** در
 نادین پیش و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 و امثال **باب پنجاه و هفتم** در نادین و کوه و کوه
 جاده و کوه و کوه و کوه و کوه **باب پنجاه و هشتم**
 در نادین و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
باب پنجاه و نهم در نادین و کوه و کوه و کوه و کوه
 و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه **باب پنجاه و دهم**
 نادین و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه **باب پنجاه و یازدهم**
 و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
باب پنجاه و چهارم در نادین و کوه و کوه و کوه و کوه

در تاویل آیتن زن و مرد و زایشن و بیماری و طبیب شدن
باب هشتم در تاویل ماهی و نهنگ و سنگ یش و خجک
باب نهم در تاویل مار و کتر و حشرات زمین چون اژدها
باب دهم در تاویل پند و روايات **باب یازدهم** در تاویل کبر
ترس و جهودن و کلیس و شرک و خف و مخفت و مجس و شرک
باب دهم در تاویل آسبا و کرم و دکان و در دکان و دکان
و در لایب و مسطح و مستراح **باب بیستم** در تاویل برین
و بهر آسمان شدن و زبر آمدن و بالا و نشیب و از جای یکی شدن
باب بیست و پنجم در تاویل دیدن سرا و خانه و امثال **باب بیست و ششم**
باب بیست و هفتم در تاویل دار و در و شراب و زهر و قی و بیماری و در سحر
و مستی و امثال **باب بیست و هشتم** در تاویل خیر و کدالت
کنند بر درازی عمر و ملک و سعادت و سعادت و سعادت

باب نهم در تاویل قی شهای خانه چون کاس و طشت
و افتاب و ماه و نیش و تر و تشار **باب دهم** در تاویل
خودرهای نوادر و مغلوب و بر دکنده **باب اول** علم خراب
و اصل آن آتیه که در علم خراب که سنگ بلند یا غری دور از سنگ
پسند و بر همین مغرب غبارده بن صامت گفت که در هر طهر
پرسیدیم که نصیر اینی آیت حجت که آتین اصن و کافران یقین
لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة گفت انهم که ایمان
آورده اند بخدا و عزوجل و بهر که رسول خدا ام و کافران یقین
و بهر هر یک از شرک و کفر و فساد و لهم البشری فی الحیوة الدنیا
ایش نرا باشد ثروت در رند کانی و نیازش دعاتی آن جهان
و شری اندرین جهان خراب یک مردی که سنگ بلند یا دور
و برین معنی آیات و اخبار و بهر رست که اگر نکرده

زیرا که خواب او را بر هیچی از خلق بود و او را بر هیچی
 و دیگر مردمان زیرا که او که بده می نشست و عقل و فکر و فهم و خرد
 و سخن و دست و پا و کنیز و الف و اوست و از باده و شراب و غیره
 فرقی نداشت و او را طاعت بر نه و مطیع او نه و **چنانکه** فرمود
 یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اوله الاخر کم
در بیان معنی مصطفی صلی الله علیه و آله که خبر می دهد که من الهی
 و عادل فقه الهی است و رسول الله سلطان باید که عادل بود که تا
 طاعت می بر کرد از صفی و درجه و لازم بود آن علی خلیفه
 هو الله مشهور بود که **خواب** سلطان عادل و مومن و صیبر او که
 ایشان برای آنکه از آن حکمت غیبی عریض و فضا کرد
 برای دین بود اگر خواب او خواب الهی می بود و **خواب** و زنده
 بر زمین بود و خواب او خواب الهی بود که در آن بود و زنده

خزان و جانب غربت و ضعف را افزونی خواهد و همیشه در
 صلح و مصیبت عریض گویند و سلطان را از زور و زبانه بود و حکمت
 یاد کرد و نهاد در هم فی الامم و از عورت فتوح کل علی الله است
 بخت التوکلین و خواب الهی سلطان هم میگو بود و هر که
 سلطان نزدیک تر بود خواب الهی میگو تر و بهتر بود **خواب**
 رئیس و صاحب و دبیر هم میگو بود از بهر آنکه ایشان نیز
 سلطان نزدیک اند و **خواب** قاضی و مددگر و مددگار و مدد
 هم فقه و علم را بر خواب و یکران زیرا که ایشان عباد دین
 و حق از باطل جدا کنند و دین حق را باده و شراب دهند **خواب**
 فقه و علم را نیز فقهی بود بر خواب و یکران زیرا که حد
 سنان بقیه و مسلم بود و عدل و حرام و حق را از باطل علم
 توان داشت و **خواب** از این هم فرقی بود و خواب الهی و غیره

که خواب بر سر هم خوابند و در خواب که از او نود و خواب
مردان را هم فرقی بود بر خواب نان چنانکه گفت از حال و
علاقت و جاسر که گفت فرقی و امرت نان و جای دیگر نود
اندر که مثل خواب است و خواب نو آنکه در سخن را هم فصل بود و خواب
در پیشان و بخند نان و آنکه از دست نو آنکه از جبهه که در خواب
و در پیشان بویسته در غم و نماز باشد و خواب بخند خفیه که از زبان
نزد که صطفی علیه السلام فرمود که از بخند بپوشد و خواب در حق
نیز هم ضعیف بود زیرا که بویسته که از زبان در کارهای بسیار
بود و کرد و می گفتند که خواب کودک بگوید و اسیر است
دل است از آن که در خواب بپوشد و این خواب است از دست
بود و زود تر در رسد و کرد و می گفتند که چون شب از غمی
نمود خواب را نیز از خواب باشد و از خواب که در خواب بود

و لیکن بهی خواب این پنج زبان گفته اما خوابهای که
زود تر از آنکه در رسد و خواب در خواب و در خواب
اما آنکه کرد و می از معبران گفته اند که در خواب گوی و خواب
خداوندان بلا و محنت و خواب نارسیده و خواب جهود و
جنب و زن خالی در دست و راست نبود پس بفرمایند که
و کرد و می گفتند که این همه را خواب در دست و راست بود
زیرا که ملک ارویان را خواب در دست آمد و وی کافر بود
و خدای تعالی دوستی خواب وی بخرد و در خواب رنج
خواب در دست آمد و وی هم کافر و بپوشد برست بود و خدای تعالی
عینه السلام بفرمود و خواب بخت نمر علیه السلام در دست آمد
و وی بدترین خلائق بود و بدین دلیل تواند که خواب برست و
بپوشد و خالی در دست و راست آمد و می گفتند که بفرمایند

کردن زیرا که بچکن بدو و بیدار نشاند و نه خواب
درست در است که چنانکه گفته اند که صفتی که دختر امیر خیر بود و گفته
که او در آن وقت جهود است و جنب و صافی بود و آن شب که
عجل علیه السلام بگردان در آید و او در خواب بود که ماه و اوقات
از کسها بکنار روی در افشاند چون بیدار شد نو هر چوشت را یاد
نوهرش بچانه روی او زد چنانکه هر روی او بگوید شد و گفته
بر تو باد که این خواب است که راکنه مصطفی علیه السلام این خواب را
بگوید و ترا بگری ببرد و زنی کند تا روزی که برادر بول علیه السلام
صاحب خیر را بگرفت و صفتی را که بر کرد و مصطفی علیه السلام از روی
که روی نو خواب بود صفتی آن صفتی را باز گفت مصطفی علیه السلام
گفت که نمیشد چنان بود و تو بگفت دیدی **و همین شب** خواب
گفت از مصطفی علیه السلام که گفت نمیشد چنان خواب دید و بر سر

نخاند و گفت در خواب دیدم که ششی از شام را آمد و تا بمصر
همه روی عالم سرخ شدی و بوحشی گفته تغییر آن بود که شخصی باند
و دهک نمیشد چون بدست روی بود تا بکنم ندای غوغا و صیحه
باید و در خون را چاک کرد پس بدن و بدن توان داشت که خواب
همه کس در است در است بود و الا فرقی بود بین خواب و بیداری
و همین و بنا بر این صفت و صفت که در روی زن چنانکه
مردمان از طبیع و مرد می مختلف است و سخن گفتی بگوید که چنانکه
خواب نیز بر همین منوال بود زیرا که بر کردی خون غلبه
از بسیاری خوردن حلو و گوشت و شراب چنانکه خواب را بکنند
این کرده اکثر در خواب می است کردن و در کندن و خون کردن
و او از جنگ و رباب نشینان و آنچه بدن ماند خنده و شسته
و جوی معبر در روی نشان کرد و شب را قوی نشاند و در

که معلوم کند که آن خواب از زبانی خون است و صحت ندارد
و کرد و بی که صفرا بر پشت غلبه بود از بسیاری خوردن
چربی صفراوی چون سیر و باز خام و نفیض و باقیه و سبک
و شال این با خواب اند اکثر شمع و شعله و چراغ و قندیل و شمع
خواب می بیند و همیشه رنگش زرد کون و به ن لایع می بیند
و معبر چون در این کورده همه بزی و نندی و حرکت می بیند
این خواب را نیز اصل نمود تعبیر نماید کردن **و کرد و بی که** بود اگر
غالب بود از بسیار خوردن چربی و شمع و نور و گوشت کاه و
و تخم و زبانه و آنچه برین ماند این با اکثر در خواب است سبکی
و عاقله با خوف و هوش کسبند و از بار در افکار و در
و خوف و این کی بویان باده اندام و شعله و تخم و اندام
بیشتر و تعبیر نماید که معلوم می شود که این خواب از زبانی خون است

و اصل ندارد پس تعبیر نماید کردن **و کرد و بی که** معنی در این خواب
بود از بسیار خوردن عذرات و طرف و مرغ و شیر و آنچه
بدین ماند و آنچه اکثر در خواب در بار و حوض و آب روان و در
میشند و معبر چون که آب زرد می کشند و با فکر و خشم و محنت
ناید که داند که اینها مگر معنی است **باب در فضل و خیار و تعبیر**
لایع آنکه در باطنیت و برنگ خواب و لایع و اخبار
بسیار است چنانکه در کلام فرموده که لایع و لایع و لایع
من تاویل او و است و این چنین لایع که در این معنی
بسیار آمده است که قد عرف من در حدق خواب و در
است و در این آنکه مصطفی فرمود که اگر تو باده ای که جزه می کشد
و در لایع جزه من است و معنی این حدیث آن است که
مصطفی علیه السلام را چون ببال بود یکم خواب بود و در آن خواب

خوردی بود در خواب دید که در زین فروزدندی عیسی
وی کلان و بزرگ شوی و عیسی برادران هر ضعیف و
حقیر گشتی چون این خواب را به نزدیک برادران گفت
گفتند زود بود که او بر ما حکم کند و گوید که شما بنده گان منید
بعد از آن هفت سال دیگر برآمد در خواب دید که
و ماه و ستاره گان جمیع ویران شده گردندی **چنانکه در کتاب**
یا در کتابی را بیت اخذ عشره گویند و در شمس و انوار انبیا
سجده بنی یعقوب علیه السلام این خواب بدانست و گفت
این خواب را پیش برادران ملک **چنانکه در کتاب** یا در
لا تقصص رویا که علی رفو که فیکید لک کید یعنی این خواب
پیش برادران ملک که تا نزد کاشی نهند **بنی عباس** رویا
میکنند از مصطفی علیه السلام که گفت خفته بودم و در خواب دیدم

دو مردی به نزدیک فراموش کردند و مرا بگو ای مردان
ما قوس شدیم گفتیم این چه بانگ است گفت بانگ
دو زخامت که ایشان را در دو پنج عقوب و عذاب
میکنند **و گوئی** دیگر را دیدم که از ایشان گندهی اند
گفتم اینها چه قوم اند گفتند اینها از بنی نید از مردان
و زنان از آن در خواب نبالیدم و دو فرشته را دیدم
که به نزدیک فراموش کردند و بنشینند و آن یک از دیگر
پرسید که مصطفی علیه السلام از چه سبب نابوده است
گفت از جادوی که بوی کردند گفت چه کردی گفت
بعید من از عالم این بود از صفای جاه آچی بر کشید بیک
سید و در اینجا زهی را بازده کرده بر زد و پنج بسته است
از زهری باید گرفت و بنشیند تا سبک شود رسول

چون بیدار شد عیال را سر را با گروهی لغو سازد تا آنکه زنده
بر آوردند و بنزدیک مصطفی ع آوردند در حالی که چنانچه
آمد و آن دو سورت قلا عوذ و این دو سورت در شان
اینج منفی می آورده و این دو سورت نیاز ده آیت است
تا که مصطفی ع بخواند و بر دینی کرمی را بکشد و بگوید
تا سوختن آن زهر را و این ده سوره خاص بر او نازل
و گشت دن جزای آمده است و در میان روز بیدار شد
ع عیال را بر نزدیک مصطفی ع آوردند و از نزدیکی
طبعی خود هیچ بایاد و دنیا آورد و چیز نکفت **باش**
در تاویل شرابط خدا رب آقا به باید دانستی که خدا
تعالی دینی و دنیا نیست و هر دو را سد در دو آتیه
که تر است گفتنی خدی کند زیرا که مصطفی ع فرمود که

الله یا

صد کلمه الزم او صد کلمه و دیگر باید که همیشه در چهار است خسته
باز که مصطفی ع به شدیم فرمود که سه چیز است بیدارم و است
باز خواهم داشت نازده باشم سه روز و روزه در شانی
در هر ماهی و هر کت ناز که اردی در هر ماه و بخسته
در شب الله بگوید است پس بانی منفی بر همه شی در روزم
بود که در شب چهار است خسته و اول است را است
و این دی خواند که **الله** اتی است نفسی لک و دهره حی
که ظری که لا عیال و لا منی و لا معربک الله لک که است
و اتو لک که یارب انی است لک الله شمس از فی روی
صافه خیر که ذبه و صافه ساره غیره صافه غیره صافه و صول
باز کرد و خدا عز و جل را که کند و ثنا و تسبیح که و مصطفی ع فرمود
و صلاوة فرستد و اگر خوار بگویم به است بخوبی خود را به است

در دل کرد که خدای عزوجل بفضل و کرم خود بدی
آن خواب را از او بگرداند زیرا که در کلام فرمود که ا
علم اهل الله ما یثاب و به روایت دیگر گفته که بگویند
موسی و عیسی و ابراهیم الذی وقف و به حق رسول
تحتی محمد صلی الله علیه و آله و سلم در این دنیا و آخرت
و رسالت که در آخرت و آخرت و آخرت و آخرت
نکند از او در رکعت اول الحمد لله و قل اعوذ برب
فضل می خواند و در دوم قل اعوذ برب الناس بخواند
یا ایله که خدای عزوجل بدی از خواب او بگرداند
باب هشتم در ادب مقبره و آنچه او را بداند
در ادب بود و ما بدانکه ادب در مقبره آن بود که چون
کسی او را از خواب سوال کند گوید خبر کن شرعاً

در ادب

و به سبب توبه عبادت خواب را خواب بگوید از هر آنکه
رسول تجلی عام فرمود که خواب بران وجه افتد که تعریف کند
و نیز باید که اول سوال را بگوید بخوابد و بعد از آن خواب
گوید که سبیل در باید و در تعریف گفتی شب بکشد و خور
چون کسی بگوید که دیگر بگوید و در چند وقت خواب را تعریف
اول در وقت برآمدن آفتاب و در وقت فرو شدن
و در وقت غروب که از ردن و فرق میان خواب و خور
نهان خواب بیدار تا خواب سلطان را چنان تعریف کند که
رعایا و مولا و عوام را از زیر آن خواب مختلف باشد حسب
اختلاف خدایوندان خواب و نیز گفته اند که اگر کسی از شما
خدایی بیند که نه لایق آن بود تا ویل آن خواب نه را و
بود چنانکه اگر در خواب بود و اگر در خواب بود

در ادب

بود و نیز بداند که در شب خواب را تغییر نباید کردن و نباید
پرسیدن زیرا که شب ناقص است و نور ندارد و مطلع قرص
و قمر محو کرده خدای عزوجل رست **چنانکه فرمود بگو تا آ**
بت اللیل و نیز در جای دیگر فرمود که و اللیل اذ اردو
در میان بانگ نماز و قنوت نشاید پرسیدن زیرا که آن ساعت
اضطراب رست و مردمان در آن مضطرب باشند و کار
نماز مشغول و نیز در بار روز نشاید پرسیدن زیرا که در آن
وقت روز در نقصان رست و بهتر آن بود که خواب در
اقبال و زیادتی روز بپوشد و تغییر کنند و هم در روزگشت و
بیابان بپوشد زیرا که ابر حایل روز رست و به تازی نشانی
غیم رست و نیز که در دوام دریش کودکی و جاهل و دشمن
پرسیدن **باب هشتم در افق و خواب و روز و شب**

چنانکه اگر کسی در شب بخواب پند که برین نشست دلیل نرسد
و ولایت و مملکت بود و کار بزرگ در پیش گیرد و بر دشمن مطلق
شود و از ملک بچم مال و دولت یابد و **اما اگر در روز بپوشد**
زن را طلاق دهد و یا در میان ایشان جدائی افتد به چشم
و اگر کسی در شب بخواب پند که کسی بگرفت عاده رینی کسی
بزن از قبایل بزرگان و مال و دولت یابد **و اگر در روز بپوشد**
شود **و اگر در شب بخواب پند که آب گرم بر روی ریزند بپوشد**
و اگر در شب بخواب پند که آب گرم بدو میریزند غمی بدو رسد و اگر
در روز بپوشد پیری گرفته شود یا از جنین خودی بوی رسد و اندر
همه تعبیه فرق میان خواب شب و روزی چنین بود اما هر خواب
که در روز بپوشد دلیل کند که در این روز درش بیدار شود
و در رست آید و از هفت و یکصد و یک سال در و آله خواب شب

شش ماه درست آید و بود که تا سه بکشد و نیز بود که تا شش
بکشد چنانکه خواب یوسف عالم که خدای عزوجل در کلام یاد کرد که آن
راست عشره کوکب و انشور و انشور را بیستم لی ساجدین تا انگاه که
برادران وی را سجده کردند بیست سال شده بود و از خواب
اول تا آن وقت بیست هفت سال و نیز بود که در تر خواب
تا چهل سال بکشد چنانکه مطلق عالم که گویا که خون جبین و
می خورد و درستی آن خواب پس چهل سال بود که چنین علیه السلام
بگفت بگفتند و این چنین بیا را شد و الله اعلم **باب نهم در بیان**
خواب مستور و غیر مستور و قایم به داشتن که خواب مستور و مستور
خواب کافر بود و خواب عالم به از خواب زان بود و خواب مرد
به از خواب زن بود و خواب قاضی اندک و معدول به از خواب
عوام انشور بود و خواب ازاد به از خواب بنده بود و خواب

انشار به از خواب مست بود و خواب مستور به از خواب
مست بود **فصل دوم** در کلام یاد کرد ام حب الدین رحمة الله علیه
ان یحییهم کما الذین آمنوا و صبروا و صبروا و صبروا و صبروا
و خواب سلطان و اوصیای او به از خواب رعیت و عوام
بود و خواب بیگانان تا بدان فرقی بیا رود از خواب که گفته شد
که شش مرتبه معبرین دهند که **خواب** دیدیم که بگفتند
میگویم گفت خدای عزوجل ترا حج روزی کند و تا در وقت
دیگر را آمد و حیاتی خواب از سوال کرد و گفت ترا بدزد
مستم کنند و بگفتند که **خواب** دیدیم که بگفتند
کونه تغییر مختلف بود گفت تغییر خواب بیست مرد مرید
کردن آن پاشویه صالحی و مستور آن دیدیم تغییر او بیست
کردم بقول خدا عزوجل چنانکه گفت و در ذیل آن

با لایح یا نیکو رجائی و علی کل ضایع یا بین نیک کل محلی و آن دیگر است
 سفیدان می داشت یغور و جان میبایست کردن ام بقول خدا را
 عذ و جل و اذن مؤذن است و ایا ایا ایا کب رتقن شک کردن و در قف
 حکم شان می بودند هر دور ایا رست است این حکایت برادران
 گفته شد تا مقیری علم خوار را تغییر نکند **باب دهم در دشتی**
فرق میان خدای سلطان و رعیت اما باید دانستی که خدای
 سلطان با رعیت فرقی بسیار است چنانکه سطحی عام فرمود که خدای
 دیم زره پوشیده می دهم گفت یا رسول الله تغییرش چه بود گفت زره
 مدینه روم و زرهی صغری بزم **و اگر ملک بپند که زره پوشیده**
 دلیل ملک گرفتن و صغری سختی و زرهی از دشمن بود از تاویل
و اگر رعیت بپند خدای قضا و برادر از دشمن نگاه دارد و از غریب
 ملک بپند که شمشیر کشیده می دارد دلیل قوت و سلطانیت و شکوه

بود و اگر رعیت بپند بر خصم خفیه باید **و اگر ملک بپند که گوی تر**
 به بر رسول فرستد و آن رسول خیانت کند و خصومت و تفاق
 در میان آید **و اگر رعیت بپند دلیل کند که** او رست ناید آ
 به دروغ و زرق و تفاق **و اگر ملک بپند که در آینه می نکرد و روی**
 خوش تر بپند از ملک مغرول شود و دیگر را بی خوش بپند **و اگر رعیت**
بپند وی فرزند آید تر بپند **و اگر ملک بپند که در آینه می یافت دلیل**
 غلامان بود به مقدار هر مرد و در غور در زره **و اگر رعیت بپند که**
 فرزندی آید تر بپند و دیگر **و اگر ملک بپند که در آینه می یافت دلیل**
 که از ولایت مغرول شود تر بپند **و اگر ملک بپند که در آینه می یافت دلیل**
 بود **و اگر رعیت بپند که در آینه می یافت دلیل** و اوام بگذارد و چ کند و از چ
 شفا یابد و از زنده ان خلاص یابد و مایه است **و اگر ملک بپند**
که با قوت یافت مالی یابد و با تر بپند **و اگر ملک بپند**

ولایت او از زبان شود زیرا که تغییر خود را بر اکثر رفظ بود و یا قوت
بر مفر قوت است و این علماء هم از میان راقوت بود **در رعیت بند**
زنی زن کند خوب و در **از قول خود** **بند** چنانکه گفته گاهن این
و المرحان **و اگر ملک بند** که او را بر آید دلیل کند که شریک بیاید
در شمع غفر باید و جیره کرد **و اگر رعیت بند** غمی بود رسد و بیم هلاکت بود
او در **و اگر ملک بند** که انگشت یافت دلیل یافت ولایت بود زیرا که
سعیان علیه السلام لبیب انگشت بود **و اگر رعیت بند** فرزند او
یا زنی زن کند **و اگر ملک بند** خود شمع و یا چراغ میزد
دلیل یافت ولایت و غفر بود در شمع **و اگر رعیت بند** در باب دختر
او در **و اگر ملک** که بر سر تناره بانگ نمی زد میگوید ولایت باید یا دم نمی
و در فرمان **و اگر رعیت بند** چنانکه با شمع حق گوید **و اگر ملک بند** او
دختر را بدلیل غم و اندوه بود که بر سر رسد **و در** **بند** و از دختر احدی

نمی خواند

نمی خواند و همه مژده بود کظیم **و اگر رعیت بند** در باب دختر
بسیار نمی خواند و یا سیب نمی خواند و اگر **و اگر رعیت بند** که بر سر
نماز میکند دلیل عدل و انصاف وی بود و در مردمان از و از
شود **و در** **بند** و چنانکه این صدرا نک سکن **و اگر رعیت بند** سفر رفت
و در او یاد دعا بر مردمان کند **و اگر ملک بند** که کبیر یافت یا بدست بود
سلطنتیت باید و مال و ملک و بر شتر شود **و اگر رعیت بند** هم مالی باید
و اگر ملک بند که رسی یافت یا زمین و لکام و آلات تمام ملک و ولایت
باید **و اگر رعیت بند** زن زن کند یا مال و جهات **و اگر ملک بند** که یا شتر
کار از بر میگردد و با ملک دیگر جنگ و جدال رفت **و اگر رعیت بند** او
با دشمن خدمت رفت **و اگر ملک بند** که باز گرفت ملک و ولایت
باید **و اگر رعیت بند** سبب در هم باید از قول دانست و یا دختر ازید
و اگر ملک بند که شتر خود در دلیل عدل و انصاف و فرق کردن در

میان حق و باطل و حلال و حرام مؤلفه تبارک و تعالی فرستاده
لبا فالتسا لثا رین **اگر بپند که رعیت** باید عدل
اگر بپند که بپند خورد یا مست شد دلیل غم و اندوه و
بود **اگر رعیت بپند** مالی حرام را باید **اگر بپند** که با
و از آنکه بود در رزقش دینی زیاده ملک و ولایت بود
و لشکر و عدل و انصاف زیادت شود چنانکه در کلام
کردان الله مصطفی علیکم و زاده سلطه فی العلم و
حکیم **اگر بپند** که جائه از ایش دارد ولایتی باید
رعیت بپند در رزق ایش کند **اگر بپند** که نذر ایش
فر و خورد مال ملک ولایت باید **اگر رعیت بپند** فرزندان
خود را بدست خود دهد که کند و غم و ندامت و شین
خود را بپند **در معرفت اصول خواب** را باید

بر معبر واجب بود که اصول خواب بردارد تا بفهمد
بر و درین نر بود دلیل وقت را از آنجا که بپند که کوه
و درخت را نسبت بر دم کند و زمین و یا آن زن کند و
گبوتر و طاوس ماده و کبک ماده را هم زن و یا شش و
بستر و شعور را هم زن و جو و گندم و انگیختن و کلم و کفجه و
خرا و کاه و از آن همه مال بود و درختان همه مردن
بوند و درختی بر او رد دلیل مردن کرم انفس باشند
و درختی که برگ نیکو دارند مردمان نیکو خلق باشند
و پادشاهان درخت دلیل بسیار اتباع و اهل بیت
وی بود و آن درخت جو و مردی بخیل بود و لیکن اگر درخت
خوشبوی مردم نزرک و کرم انفس و نام او بود بمقام
آن خوی و الا خوی نزرک و رودی نزرک دلیل ملک

و سلاطین باشند و دوازدهم مردی بود بمقدار کمر از
کوه و مرغان نیز هم مردم باشند بدرجه آن مرغ در میان
مرغان **آه سباع** مردم بنده است بودند و یکی در دخی
و کب کردن و خوردن و خفتن هر با سلطان مانند
ونه از دوست این بود و نه از دشمن اما بخد جوینان
مردم باشند و بدل می لاف و بد اندیش و اگر دید که خوا
بیرید مردی در آن کوته میزد **آه زن زنی** بود شریف و
بانوی خانه از بهر آنکه وی نشست رست و یکی طایفه
ماده زنی بود از ملک بچ و آن حنی و خوی او مال
و خواسته و جهم و نرگای بود و یکی طایفه و نرگای
بچ بود و کبک ماده نیز هم زن و خوب روی و یکی تا
این نزد و بد خوی و نرگای که دختر بود در آب نیز هم

زنی بود

زنی بود و از شتر نیز زنی بود و یکی و نرگای و کونیه شود
کثیرکی بود و نرگای و نرگای و نرگای و نرگای و نرگای
بدست میاید و هم از بهر آنکه آدم ها از وی سرچ آمده و شتر تازه مان
حال تا که مسکه از وی سرچ آمده باشد اما کلمه سرچانی بود و یکی
نخچه مالی بود و از زنی نیز هم چینی مال بسیار و یا منفعت بود
و آه جو مالی سبک ماونت و یکی شتر ما خد است نافع بود و آه شتر
کثیر شتر دارد دیگران از بهر آنکه آدم ها چون سر زنی است اول وی
و عمل هم غیر بود سبک ماونت **باب و نرگای و نرگای**
و نرگای و نرگای و نرگای و نرگای و نرگای و نرگای
نرگای و نرگای و نرگای و نرگای و نرگای و نرگای
استی تا سر دست رسیده و نرگای و نرگای و نرگای و نرگای
گفت یا رسول الله تعالی چه بود گفت بر این ایمان میزد و بود و نرگای

در از شر و نیکوتر بود ایمان او بیشتر و دیگر گفت که مرغزار راستی بود
 و خوان آن راست و روی نهاده و منبر و نردبان هفت پایه بنزد
 نهاده و معطف عام مردمان را بر آن خوان همی خواندند رسول
 گفت آن مرغزار بهشت راست و آن خوان اسلام است و آن
 منبر و نردبان هفت پایه بنزد و نهاده است که هر پایه هزار است
 و شش بگذشت و من بر هفتیم و خلق را بهشت می خوانم بعد از
 اسلام گفت به خواب دیدم که دست بگوشه گوش زده ام و این
 معطف **ع** گفت آن گوشه اسلام است و تو همیشه بر مسند
 بمان **فرش بن سعد باوه** گفت در خواب دیدم که در خواب
 بنزد بودم و در میان آن مرغزار نمودار بودم از آن مرد و از آن
 بالا باز آمد و مرا بر آن بالا برد و چون بر سر نمود در بدم یک
 گوشه دیدم و دست در آن گوشه زدم معطف **ع** گفت آن مرغزار

لغت است

بهشت است و آن نمود اسلام راست و آن گوشه اسلام است
 که دست در وزده و همیشه در دین مسند به **رسول گفت** کرد
 خواب دیدم که در سرای ابو رافع بودم و از آن سرای دورند گفت
 یا رسول الله تعزیش چه بود گفت رطب را بر طبیب **ع**
 که رفعت ما را بود ام در دین و دنیا **معطف گفت** در خواب
 زنی سیاه رو دیدم مورخ خوش گشت ده که در حدیث بیرون است
 و محمد با ت گفت یا رسول الله تعزیش چه بود گفت آن ریا است
 که حق نشاء از حدیث بگردانند و همان بود **مرد در** نه در **معطف**
 آمد و گفت به خواب دیدم که مرد در از زین بیرون آمد و نمود
 بر دست درشت و بر روبرو آمدن در آن سر زین فرو شد رسول
 گفت آن ابو جهل است که عذاب دوزخ ویران بر ویاید و باز
 به دوزخ بر دایا بگر گفت به خواب دیدم که در مرد در بود و در

دیده که در اینجا گفته است که این کس دل داری را نود جان که گفت قال
او مطهر الم اتق کلم لا تجوز **که** دیده که گفت نه نه این کس نمی تواند
در هر صری جان که گفت لا ان شکرتم لا بد شکم **که** دیده که گفت لا حول لا قوة
الا بالله العظیم این کس دل و جگر بسته بسیار به قول الله و استعین بکرم
نعمه علی هره و باطنه **که** دیده که سر سبز است که این کس بر قوم محنت نه
کرد و چنانکه گفت قال الذین ینبوا امرهم لیخضعن علیهم **که** دیده
که در این مردمان می گوید این کس را رذری فراموش شود و مال به قول
تک فذرت سوا و الارض الی غیره انتم تقنون **که** دیده که در راس
نشسته بود این کس را این نزدیک آید به قول الله الم را لی
کیف یثقل **که** دیده که در راه می نشسته است این کس خالف
مندی عز و بن بود و له کفر مخفی لمعه هم هدف رول الله **که** دیده
که چنانکه گفته است این کس را نود و قول الله من هو فانت انما لیس با

او قاتل **که** دیده که چنانچه شکاری با دستاوی بر سر میدارد و کار بر این کس
شود **که** دیده که نازیک و این کس جد و راه و پارا شود چنانکه گفت فصل
لیریک و انحران شانیک هو لا یبشر **که** دیده که در رم و شت و ان
غایب شد با کسی در پی بود که این کس یوانه شود و قول الله الذین باطلون
الربوب الا یقومون الا کما یقومون یخبطه الشیطان **که** دیده
که قلم بر دست می نشانی این کس علم با موز و عالم شود و قول الله انما
که دیده که در آب غرق شد این کس را نسلان دست باز و قول
اغرفوا فادخلوا انوار **که** دیده که باب روشن نشسته است این کس نور
کرد و چنانکه یاد کرده است قبضتکم من بین یمینکم **که** دیده که
زنی نشسته است این کس کشتی اندر نشسته است من غیب فیکر نعا
و جعلناکم جادیه **که** دیده که انکو غور و یا غری رنوده این کس را
حسنت باشد چنانکه یاد کرده و من السموات و الارض و الارض

که زانمی می پرید این کس بجای اندر مانده می شود چنانکه یاد کرده است
فَجَاءَ اللَّهُ غَرَابًا وَآمَنًا يَجْتَنِي الْأَرْضَ **ویدیکه در دایه امان**
 به زمین بروی کشاده شد این کس مال و ثمنت باید چنانکه گفت وَقَعْنَا
أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَا أَفْتَحْنَا **ویدیکه در دایه امان بروی بسته**
 شد این کس در آن جهان بدو چنانکه گفت لَا تَفْتَحْ كَلِمَ أَبْوَابِ
السَّمَاءِ وَلَا يَخْلُوتِ السَّمَاءُ حَتَّى يَكُونَ فِي سَمِ الْجِبَابِ
ویدیکه کین یافت زنی را بنی کند از مردمان بزرگه فی السما
كَانَ هُنَّ الْبَاقِيَّاتُ وَالْمُؤْمِنَاتُ **ویدیکه دست او بر سخن داشت**
 از زربا از شیم کارهای دو جهان بران کشاده و نیگوشه چنانکه یاد کرده
وَحَلُّوا أَسَاوِيرَهُنَّ ذَهَبًا **ویدیکه بر خری پیراسته نشسته است**
 این کس را نیگوشه و قولته و الخجل و الغلال و الخمر و الخمر و الخمر
ویدیکه غلبه از پای بیرون کشیده و شادی بر سر آید

گفت فَتَمَّعَ لَعْنَتُكَ **ویدیکه آتش از دهنش این کی زد و**
 و نرفته و بارها گفته قوله **ویدیکه از راهی**
 به دوزخ رفت باز کردی این کی نیگوشه را رفته چنانکه خود بهر که نرفته
ویدیکه بسوی باقی با جبهه زنی این کی زنی را بزنی کند
قوله **ویدیکه منصل من صفاستون** **ویدیکه منصل**
 سبک و این کی را پیش بدو چنانکه گفت وَأَمْرًا
ویدیکه است خود این کی را زنی که در از خود قوله
 من کل شیء قوله **ویدیکه کوزه است این کی را**
 نیگوشه چنانکه یاد کرد ما کاسب و با ربی و کاس من
ویدیکه بر این است یکسی بر دهن این کی زنی را
قوله **ویدیکه ان جبهه القبه و وجهه** **ویدیکه**
 در این جبهه بود این کی را بر اندر غم که گفته چنانکه گفت قوله

خبر را سه فصدیه نه صام او صدقه دو تنگ اگر دید که بر
روی پیغمبر مانگ کرد این کس منافق بود قدر نشان
فعوا صواتکم فوق النبی اگر دید که در پیش پیغمبر رفت
این کس به ف و دین بود خدا نک گفت یا ایها الذین امنوا
لا تقعدوا بین یدی و رسول اگر دید بر پیغمبر اعتماد کرد
این کس کافر کرد و بد خدا نک گفت قل انما الله آياته و
رسوله کنتم تستفنون اگر دید که رکوع با سجده کرد این کس
هد و بار شد خود تقا یا ایها الذین امنوا رکعوا
و اسجدوا عبد و ربکم اگر دید که افتاب یا ماه را سجده کرد
این کس بی دین و دیانت بود خدا نک گفت یا تسجدون
اسجدوا لله اگر دید که شهرستان اندر آمد مرفت یا سجده
این کس بار و مصلح بود خدا نک گفت ادخلوا بسلام مبین

اگر دید

اگر دید که سر تراشید این کی از دشمن کرد و قوله فاعلم
مخلفین را که کم و مقربین لایحی خون اگر دید که ستمور
سخن گفت این کی را اهل نزدیک آید باشد چنانکه یاد کرد
عذله مع الفول علیهم و فوجنا و ائمه من الارضین و اهلهم اگر دید
که گشت بگردان کی زنی زن کند قوله انکم حوت
کم فاعلموا انکم انما تسلمون اگر دید که در چشای راس روی و اسرار
این کی به غم آمد؟ سخن رسد چنانکه گفت به انحنی و
الکلام اگر دید که مرد و زن زنده می کرد این کی بگوهر بود و مهر
بود و بر نهان را بد و نماند و کرسنه بر لایم دم و قوله
یا اطمعوا الطعام من حبه کین و بیتا و اسیرا اگر دید که
نزد کسی خورد مال حرام به قوله انما نأثم انفس
و نسیه معصرون اگر دید که گشت بر این کی را غم رسد چنانکه

اگر دید که کسی کند که مردان با و می خندند این کس بخندد
این بود قوله لَا تَهْزَأْ بِرِجَالِهِمْ جوینم خستنی نشاند
اینکه که بکشتی نشست و دعا می کرد و یا خوشی نشسته بود این
کس را بکشتی نباه بود و نه باید کرد این قوله وَلَا تَهْزَأْ بِرِجَالِهِمْ
اللّٰهُمَّ اِنَّا اَبْرَدْنَا بِكَ شُرَكَائِنا اگر دید که بکشتی نشسته بود
و دعا می کرد این کس را رزوی نیکو فرستد چنانکه گفت داد
من اللّٰهُمَّ اِنَّا اَبْرَدْنَا بِكَ شُرَكَائِنا اگر دید که سجده کرد
و آیت رحمت خواند این کس سجده و بپوشید و بود چنانکه
گفت سُبْحَانَكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اگر دید که در پیشان
یا در پیش کشتی کند این کس را نعمت نماند و خود را در
زاف کرد و قوله لَا تَهْزَأْ بِرِجَالِهِمْ اگر دید که در
در کوه و کوه بود این کس باید که از کوه نماند و کوه را نماند
و کوه را نماند

و جوه بود غيرة سرهما فقرة اگر دید که شهنوتی را
وی بیرون آمدن فرزند بر بود و در افقده نشاند
خلقنا انان من لطفه اگر دید که با یکی نشسته
این خدایب نه نیکو بود قوله لَا تَهْزَأْ بِرِجَالِهِمْ
و احواله اگر دید که کسی و بر اینک انداخت ایم کس را
نموده باید کردن رزکن هر که میکند قوله لَا تَهْزَأْ بِرِجَالِهِمْ
خبره من سبحان اگر دید که جامه سفید پوشیده است این کس را
هر کار بود قوله لَا تَهْزَأْ بِرِجَالِهِمْ اگر دید که بر
هر سرخ درشت و این کس را راه بود و اگر بپاه بود این کس را
بی شهادت میرد قوله لَا تَهْزَأْ بِرِجَالِهِمْ اگر دید که در
و جوه مهم نماند اگر دید که روشنی بر روی او افتاد این کس را
بود و با کوه بود چنانکه باید که در زمین شرح اللّٰهُ صوره اگر دید که

خود بی نور خیزد **اگر** دید که جامع قرآن رز در غایت سیر کسی
داد این کسی را بود قودتقا لیطه و انور الله با فوهم
والله شتم نوره **اگر** دید که با تش اندر افتاد این کسی در حجت و
اقتد بر در سلطان جن که یاد کردی بادل غایت الله انان
کفر و **اگر** دید که بر ستور نشسته بود این کسی خیر باید و کسی بران خیر
دعوت کند قودتقا و ذللتا لام فتمها رکوبهم و منها با کون
اگر دید که از آسمان آید این کسی بر آتش دی و نیکی رسد
قودتقا انزله خیر آسماء و مبارک **اگر** دید که بر فرزند دارد
و آن خیر گران وزن راست این کسی نیکی کار بود و خیر گفت
وزنور با لفظ المستقیم **اگر** دید که بر فرزند نشسته بود و جان نیکی
پوشیده میداشت این کسی در آتش خلق و بر نیکی در دست میداد
خیر که یاد کرد و اطفال و البفال و اطفال و زینت **اگر** دید که

قودتقا

خیر با کسی اخذ اند این کسی لا توبه باید کردن قودتقا
خیر که قودتقا و لیکو کثیر **اگر** دید که در پیش خدا راست است
سر فرود کننده این کسی لا فرارند قودتقا و توری از اولیون
ما کسور و سهم غدر تمام رتبا بفرنا و سفا **اگر** دید که بر در خانه
یا جارسیم ناکه نشسته بود این کسی لا توبه باید کردن در گناه قودتقا
قودتقا و لوان آن کیون ان س اتمه و ارحه لعلنا یفر و با حرج نیکی
ستفاهم فقط **اگر** دید که سرور رسیده است غی فردای رسد قودتقا
یوم یجعل الله ان شیئا **اگر** دید که همان کسی بود و چیزی خورد
این کسی بر غم و مصیبتی اندر افتد باید که توبه کند قودتقا و از اولیون
نشر و اولیون مستانین حدیث **اگر** دید که اندامی از زنده اندامی روی
یک تپا نه شده است این کسی برده راست بود قودتقا لا یغیر
حق یغیر و اما با تقصیر **اگر** دید که از زرا مطری چون خند و

یا طهور جز بر شکستی نیز کسی بدست و صلاح دین بود قوله تعا یا بر
لعر وف و بنه و عنی المکر وید که بکریت و باز بر خندید دیگر کسی
اجلی نزدیک آمده باشد قوله تعا از هو و اضحک و یکی از او
امانت و وحیا اگر دید از خانه شک بیرون آمد اینکس زنده کافی و
یا به قوله تعا و من اعرض عن ذکرى فان له سعیه ضحک اگر
که بکلیک اندر فرو شدی اینکس روزی نزدیک آمده باشد قوله
تعا منها خلقناکم و فیها نعیدکم و فیها نخرجکم فاره اخیری اگر در کرد
زنده شد اینکس کارش بیکو شود قوله تعا فمن کان میتة فاحیة
اگر دید بر خور روزی حیات یا به چنانکه گفت خرمین فرشت آدم
بیتا خاصا یقال لک ربین اگر دید که در دریا بودی روزی حیات
یا به چنانکه گفت و نقد کرنا بنی آدم و جملنا هم فی ابر و ابرو
و دیگر که سو کند خور در اینکس لا نور باید کردن که دین و تپاه بود چنانکه
گفته

گفت و یحلفون الله الکذب و هم لا یعلمون اگر دید که چشم
و سر بر داند یا جز زنده اینکس لا دینش تپاه شود و قرآن آن
فراموش کند قوله تعا و یحشر و یوم الدین الله اعلم اگر دید که کچ درشت
و آن کچ را صرف میکرد دلیل کند که بنده خدای در رف بود قوله
تعا الذین یکنزون انفسهم و انفسهم و لا ینفقون فی سبیل الله
اگر دید که در با خوشتن میداشت اینکس بد امانت وفادار کند
قوله تعا و منهم غیر این تانم به نیاز لا بوده الیکه اگر دید که با
بر خشت بخت بر آورد اینکس بی دین بود قوله تعا فمما رزقناهم
عنا شفا جرف اگر دید که در میان دو کس شرف و فقه افکنده اینکس
و سخن چین بود چنانکه گفت و برزت الحی للفا و بنی اگر دید که
شعر گفت یا بنوشت اینکس نه بار ساد و نه برهنه کار چنانکه
ما علفه الشعر و ما یفنی نه اگر دید که بر آب خوشی می شست

اینکس از غم بیدار شود و فرج یابد قوه تشا مفتوح بارد و شراب
اگر دید که جانده نویخته بیدار شد اینکس زن زن کند قوه تشا
هت لباس لکم و انتم لباس لهن اگر دید که به جور اندر شد اینکس زن
بر اینکاران بود قوه تشا آن المتفقین فی جنات و نه اگر دید که زن
دیگر بخمسگفت این خورب نه سکو بود مگر زبان تا زنجیر گفت
فرانجا غریزی عوج لعلیم تنقون اگر دید که نجانه قاضی اند
اینکس از باده این شود قوه تشا و نه در خدگان است اگر دید که زن
همی خورد اینکس را روز فرج شود و کارش سکو گردد قوه تشا اگر
نرسد آسمان و آب را اگر دید که در راه جزیر خسته اند اینکس روزی
خلال یابد قوه تشا فان طعن لکم عن شیئ منه نف فكلوه منها
مربا اگر دید که شاد و شاد میگردد اینکس برف درین بود خفا که
و لا تمشی فی الارض فرقا اگر دید که برف خورد اینکس از روز

و مرد خود بپاید و روزی بروی فرج گردد قوه تشا و نه
آسمان از قلم ما تو عدون اگر دید که گوشت مرغ خورد اینکس مرد
و از زویا به قوه تشا و نه اگر دید که شمشیر خون اگر دید که مردی
خورد اینکس را در سختی پیش آید قوه تشا اگر صاحب قلم آید اگر
گوشت مردم میخورد این غیبت مردمان کند قوه تشا آن تا کلام
انجیه میا فکر همتوه اگر دید که خور میگرد بر دیگر بفرم اینکس
اگر خور تشا سر تافته بود قوه تشا بود علم به خرافاتی اگر دید که در
یافت اینکس را بر سر آید قوه تشا و بطوف علیهم غفران کا نهم
لنوع مکنون اگر دید که کسی از وی چیز میخورد و نه از دیگر کسی
خوردی نمیدهد چنانکه گفت و یمنعون الماعون اگر دید که زن
بعد از نماز کار میکرد بغیر از اینکس را تو به باید کردن چنانکه گفت
و خد طوعا و حالیا و فرضا اگر دید که آتش میخورد اینکس را کار

صعب پیش آید قدر تبارک الهی بر یکم البرق فوقاً و علماً اگر
که در کردوی روشنانه باشد دلیل کند که عاقبت اینکس نیکو بود
گفت یعنی پیش آید هم و بیا بیا هم اگر دید که کسی را سپید میکرد اینکس را
علامت رسد قدر تبارک افتخیر و نخر و ناله مانا نیفهم و ن
نیفهم اگر دید که در دن از کوه کان بیکر بخت اینکس را از زهر کان
و زهر سر در رسد قدر تبارک بدم بر و نهاده کل بر خفته و رخصت
اگر دید که مضاف قرآن جمایل در شت اینکس را از زهر خوف اینکس را
قدر تبارک و الله لکتاب عزیز را اگر که طوفی بر کردن میداشت اینکس را
مقی مسلمان بر کردن بود قدر تبارک سیطوقون ما بخلو بهوم
نقیما اگر دید که برین نشسته است اینکس را بجم الهاکت بود چنانکه
فرمود اتم ترکیف فعل ربک با صواب انقیل اگر دید که هر روز زود
است و فزیزند زنده است مال و خورسته با بر ساید قدر تبارک المال و

والبون زینت الحیدرة الهی با اگر دید که هر زمان را قدر میگفت
اینکس را کارش نیکو شود قدر تبارک نحن نقص علیکم یا حسن
نقص اگر دید که قرآن الهی خواند اینکس عالم شود و بدتر را
یا بد قدر تبارک که نور تابین با کنتم تعلون الکتاب اگر دید که
میرفت و دیوارش در پیش میآمد اینکس را کار بسته کرد قدر تبارک
و جعلنا خیرینی عید هم سه و خیر خفهم سه اگر دید که آهنگی
با سینه اینکس را سینه پیش آید قدر تبارک قد کونوبه حیرة و
خدیو اگر دید که کوشی میداشت یا سر را یا ستان و در روان
در آن میبود اینکس را خدا را نیکوئی دهد قدر تبارک انک
جعل ملک خیر از ذالک اگر دید که قرآن خواند و کسی گفت که خدا
اینکس را بجم رسد قدر تبارک اعظم ممن ذکر یا بات ربه ثم اعظمها
اگر دید که روشی سباه گشت چنانکه گفت کائنات غشیت و جوامع

تعلق من البلی مطلقا **اگر** دید که آتش میزد و این کسی را حرام
بیاید و بخورد و چنانکه گفت اندین با کلون ربوا لا یقومون
اگر دید که کسی با ورنیک میبرد و وی را سبب میفرد این مقصد
و حق ناشناس بود قوله تعا لا تشاء انفق بیکم **اگر** دید
که بخرید و نوشت و باز نوشته بود که میبرد و میسرزد این کسی را
ریاض بود قوله تعا لا تبطل صدقاتکم بائنا و اولادنا
غدا بکام و ان فریب دید آن سبب فرودانی نعمت و
زاد بود قوله تعا بیع بقرات کما یا کلای سبع و **اگر**
دید که بر آتش بسته بود ای کسی را سختی پیش آید قوله تعا و لو زدد
و تقوات ان را **اگر** دید که بر آتش بسته بود و در دهان او
مهر که نهاد این کی را و زود قوله تعا الیوم نختصم الیکم و لکننا
ایده **اگر** دید که این را از اندر چهار دیوگی گفت آن کی
در آتش

در آتش را و زود قوله تعا ان تق الله الذی انطق لکشی و لو که دید
که از آتش بر آید این کی توبه کند و بر او بار شود قوله تعا
و یوم یوم یظلمت الی التور و کردید که بر حرم و ان نشسته بود
این کی بار را شود و کارش میگردد قوله تعا و الذی اودع العلم
در دست **اگر** دید که کسی را و ام داد این کی مالی حرام بسته باشد
قوله تعا و اقضی الله قرض حسن **اگر** دید که بسطی شیخ گفت
این کسی را و زود بیاید قوله تعا فکلمة قال الله الیوم لئن لم یکن
ایمان **اگر** دید که بسطی بی بی و اندر آنکه این کی را از آتش زود
چنانکه یاد کرد و حالت آن الملوک از او غلبه و **اگر** دید که
در آتش زود بود کسی از دی بسته این کی با و زود قوله تعا
خود ایمن با و کف لا تقبلوا من ان یفنی او یخذله و لا و لا و لا
و **اگر** دید که بسطی بی بی و اندر آنکه این کی را از آتش زود
چنانکه یاد کرد و حالت آن الملوک از او غلبه و **اگر** دید که

که در جانش و آن که در دگر گشته باشد از قول رسول الله
و بدانکه خوردن شنبلیله در آب پزی آید با بوزن عیسی که در صحنه
چنانکه مصطفی گفت که الا یک صدقه و بود عوالی الصلوة اگر بسم
و حق بخواب نهد بر دشمنان ظفر به از قول مصطفی که گفت
الموت با حرب که بزند و جواب در این بود و درین
انصهار با مثال و این بود که اگر کسی بزند که هیزم شکنج باوی
کند در بخش و در خارج مردم بود سخن چای که افت کوی شود چنانکه
عرب انش گویند که طبعی لکن سا قضا انظرا که دید که سکه
با در زنگ که در آن دشمن سخی بود که با دینی در زنگ شود چنانکه
عرب انش گویند که طبعی لکن سا قضا انظرا که دید که سکه
از غم بر بد **که** دید که نار خوراک کردن در پنج و عذاب
و **که** لعل و زهر **که** کسی در جواب دید و در کف خوراک می نرسد

که سفید در شنبلیله تمام مراد خودش رسد و حقهها رو شود
و روزی بر سر و فرار شود قوت و کفو و غنیمت خدا و طیب
که دید که برنده از دست وی برید اگر از پیش روی
پرسیده باشد حاجت وی روا شود زیرا که برنده چون از
دست برود دیگر بدست نیاید اگر دیگر از پیش روی باز آید
ایم کسی غنی شود و تغییر با کفاف و اگر دید که نشانه گوشت در دست
داشت و اندران نشانه زکات بود بدید آمده اندران سبب بران
پرسیده و اگر سبب بی بیشتر بوده باشد اوقات بیشتر بوده **که**
اگر خورشید بود در آن مردم در آن سبب بگوشه بود اگر سرخ و سیاه
بهم اینچه بیند در آن سبب بیمار بر بود و اگر در کنار راه وی
خطها و سیاه بوده باشد در آن سبب بیمار در آن جفت با کوشه
اگر سبب سبب است و اگر دید که سوری یا مودی یا شکاری

یا بجای از دست راست وی در آید و بوی چوب برین
 شد دلیل کند که حکم رنج داده و غم و تحشت از وی بشود و بخت
 وی بیکو شود **و** از خبر اقبال بگذراند بر اندام بود و شکست
 دیدند نه چون نان بود **البته** با بوارغ اگر بد که از مردی بالاز
 سبب باز سوزی یا حرجی یا دختی از دست کرد بدست
 در آید و بوی راست برین شد از همه خنهای غلیظ
 که را و بیکو شود اگر آن خبر را بقال بیکو داند بیکو بود و اگر بد
 بقالی نماند شد بازی بخوار **و** به از شک بود **البته** با طبع
 و اگر دید بازی فراکش وی آمد با صورت بیکو دلیل کند که
 این کس به نام حریف خوش بر سه **البته** خبر غیبی چون
 بر دانه جوای با کلاه می برد در حشمت این کس را بخت
 و در سه و باز بخت در زمانه **و** در مدی که با بک دران کلاه
 او

بر درخت او نشسته با بودی و بیک کس را مقصود رسید باز و ال نعمت
 بود که کلاه دو بند دلیل کند که سفر را شد و بیک کس را بار خن و خشت
التبیر بالطح و تطیح و اگر دید مردی یا زنی بیکو روی یا چیزی بصورت خوبه نظر او
 در آید دلیل کند که مراد بای خویش تمامی در آید در هر چیزی خواهد اگر بخت
 به دلیل غم و محنت و نامرادی **و** دید که مرغی از پیش روی پرید دلیل کند که
 آنسلس از زن یا از کزنگ بیری آید بخوشدل و مراد **و** القاهره و القهر و کزنگ
 که خوک از روی پیش او آمد و از پیش روی پرید شد دلیل کند که بیک کس را
 خویش از مردی چند حاصل تمامی بیاید **و** دید که شری از پیش روی پرید
 و پیش روی وی پرید شد دلیل کند که از سلطان او و از حریفی فرار شد
 و بیکو کند **و** غلبه بسیار چند اندر وضعی در اینجا که گران فزه آینه مقدر بسیار
و **التبیر** و اگر دید که شبلا کرد و اگر ک اندر ریه وی آمد و بره برد
 و دیگر از این برانید دلیل کند که سلطان آن ناحیه را غلبه و بخت و بخت بخت

قال بودی بعد هر چه خواست به کار اگر کسی که سفند بود که تفریح کند که فرود
 های او را شبان نداده **التعجیر** بالقلب آن بود هر چه چنان مقبول کند چنانچه
 اگر چنانچه در کار شبان زد که کرد از آن زنده پشیمان شود که چنانچه زنده
 دله اند از تجارت و کار خود بیانی چنانچه که اند از تجارت بیانی کرد زنده اطلاق
 که چنانچه مرده شده زنده گانه دراز یابیم چنانچه زنده گانه در درازند چنانچه زنده گانه
التعجیر التوم که اگر قیاس بخواهند و لیکن سلطان و وزیر که به تفاوت و نقصان
 دیدن در قیاس سلطان این نامه باز کرد و دلا ماه و آن خلیفه و حاضر بود لیکن زنده
 زن بود و کار روشن **قال** مرد بزرگ و موهنی بود از دهقانان **التعجیر** و عالم و قاضی
 نوبت بود **التعجیر** و هم به نقاشی بود **التعجیر** انفس الارواح و حلاله و طار بود **التعجیر**
 بالقلب که به جانوس حکیم بزرگ که علاج همین کرد و با حسی بنان رسید و بسیار
 و هیچ چنانچه زنده اند در خواب دید که اگر بر یک درخت فرما در من کرد و بگویند
 چون چنانچه زنده بر یک درخت فرما در دمان گرفت بگویند توفیق خدای عز و جل که دید

اهل فتنه اند و وضعی مالی بدم کردند در موضع چند مال از دستش برده بود و یکجا
 بخت و یکن چنانچه زنده گانه بانه که دید که از جای فرود آمد و از آن تبرید
 این کس **التعجیر** که دید هر جهان بر لب لبو بخت خواب از یاد و صفی **التعجیر** که دید
 از عالم برخواست است و تشریف نه بزند و لیکن که در جهان فتنه و غوغا دید اید
التعجیر بایده و اگر که چنانچه چنانچه یافت از یک بخش و لیکن که چنانچه مستور بود
 چیزی بیاورد که مقصد بود غم و اندوه فراوی رسید که دید هر چنانچه چنانچه یافت
 زن آن بود چنانچه بر چنانچه که او متبناید و فرقی با خدای عز و جل که بیاورد
 و نیز گفته اند در بارون از شنید ملک است خواب دید و از او پرسید هر چنانچه که
 خواهد بود ملک است چنانچه بخت بر روی در دراز کرد از معجزان پرسید هر که
 بگویند گفته کرد و می گفته اند چنانچه چنانچه روز بود که می گفته چنانچه چنانچه که و می گفته
 و چنانچه که از این برین پرسیدند گفت چنانچه که شما گفته اید چنانچه
 گفته بود لیکن گفت بقل خدای عز و جل چنانچه چنانچه چنانچه خواب و زوال چنانچه که

بنا کرد گفت ان الله عند علم الساعة وينزل الغيث ويعلم ما في الارحام
وما تدرى نفس ماذا تكسب غدا وما تدرى نفس باي ارض توضع
ان الله عليكم حكيم بديع از قلم اين پنج خبر از علم خویش فراموش نماند
مادون رسیده از این سخن نشان شد و او را خلعت نیکو بفرمود و دادند تعمیر
بالجاء آن بصره مقبر نام خداوند خواب بر بردند اگر نام او محمد بود نشان کرد
چهار آن فخر بود و از او یازده یازده طرح شد اگر یکی بماند باید گفتن در کار
بالا کرد و برادر خویش برسد مگر بماند دلیل پنج و سفر بود و آیه پنج حضرت زین
زینب **چهار** یاد کرد نانی از همین ازها فی الغار از بقول اصحابه
ان الله معكم **اگر** بماند با ستم هرگز ترک درین ملا فضل چهارم
قوله تم ما یكون ثلثه الا هو را بهم **اگر** چهار بماند پنج کرد و قول الله
فی اربعه ایام موسى **اگر** ثلثین **اگر** پنج بماند و لای کند بر سه و نیکو
و **اگر** عرب قوله تعالی **اگر** لا ف من الملائكة موسی و نوح

بماند دلیل کند که بعد از شش روز یا شش ماه یا شش سال
او را دولت و رفاه روی باو کند و حاشی بگو شود و کارش
بالا کرد قوله تعالی و لقد خلقنا السموات والارض **اگر** بماند
فی ستة ایام و ما متنا من لغوب **اگر** رفت بماند در پنج
یا بهایم خبری در بند فیکه گفت سبعة و ناهم **اگر** بماند
بماند باید خود را از صواعق و حوادث نگاه دارد و در خط
کند قوله تعالی سبع لیل و نهار ایام خسوف **اگر** بماند در
فتنه رفت بسبب دین و ریاست اما ظفر دور بود فی مکه گفت
و لقد آتينا موسى **اگر** ايات بقیات **اگر** ده بماند و **اگر** عظیم
قوله تم و العبر لیل و عشر و النور **اگر** یازده بماند بزرگ است
و مقرر بر باید چنانکه گفت اتی رایت احد عشر کواکبا و الشمس
و انهم لم یسلحوا **اگر** یوسف **اگر** یوسف **اگر** یوسف **اگر** یوسف

و یا قوت را تاویل به قوت کنیم و قوت نان بود از خود
و مانند اینم زیرا که قوت حیث است و حیرت نیکو را تاویل
کنیم بر نام نیکو زیرا که طهارت صیبت بود و صیبت بانگ و نام بود
و درخت کجواب دیدن خطومت بود زیرا که تازی نام
و شجرات و شجره و می لغت بود و چشم کجواب دیدن از خود
زیرا که به تازی او را عینی خوانند و عینی زبرد دو ماه
خواب دیدن زنده کافی زیرا که به تازی او را عینه خوانند و عینه
شوق است از حیات و برک درخت در خواب دیدن
یا فتنی درم بود زیرا که تازی او را ورق خوانند و درم در نیم
ورق گویند قوت تا فتنه یا فتنه کم بود فتنه و این چنین تغییر است
یا برید و هر ابر بر من قیاس تاویل باید کردند استبر یا استبر و
لحی و اگر دید که کسی او را از دور نام نیکو خواند چنانکه گفت

یا علی الراجح

یا علی الراجح یا جمیده انفعال یا گفت اعزک الله یا اگر ملک الله
و یا آنچه بدین معنی ماند و یا سایل در وقت سوال خودی غرض و جل
باد کند و یا بر رسول 4 درود و صلوات فرستد و یا بگیرد و یا
قرآن خواند و یا مقبر در آن وقت در نشاند صالحی یا به خود
ببند یا در وقت و قلم و یا رتبه کوفته یا شمع یا جیره یا روشنه
ببند یا بنگر استب شود اینهمه در خواب در وقت سوال
سعادت بود و بفال نیکو دانند و تا ویش نیکو بود و اگر گفت
کردن یا دشنام دادن شنود یا شاه مات یا کسی گوید که کار از دست
رفت یا دشمنی ببندد و یا در وقت سوال سخن ناخوش شنود
یا از زنا خوش آید و یا مرغی در قفس یا شتر مرزشت روی
ببند اینهمه دلیل نحو است بود استبر یا استبر یا گویند در نیال نیم
هر معبران را گفت که در آن وقت که در فتنان است فرزندش

گفتند خواب درست تر و درست تر و قوی تر بود و چون آید
گذازند ضعیف بی قوت بود تا جرم بر مقبره واجب و لازم بود
که بداند که در هر فصل خواب را چگونه تغییر باید کردن ^{نیکو} خوش
در تابستان به خواب دیدن برف و باران و سرما بود و در ^{بهار} و در
گرمی به پیش یوسف پیغمبر آمده و گفت خواب دیدم که هفتاد
درهم یا قمی گفت هفتاد هزار درهم یا بی آن مرد خوشدل و ^{شاد}
شد و هم چنان یافت تا بعد از مدتی هم چنان در خواب دید
و پیش یوسف آمده و گفت یا رسول الله در خواب دیدم که هفتاد
درهم یا قمی گفت ترا به تهمت بکنند و هفتاد تازیانه بر تنه آن
ناخوش آمد و گفت یا رسول چنان تغییر کرد و درست آمد و ^{گفت}
خیش گفت گفت در آن وقت تابستان بود و درختان بی آب ^{بود}
و خشک شده ناچار به پیش و بیغمی بود ^{و گفت} اگر کسی در خواب

بیند که در

بیند که در مسجد بول یا حدیث کرده دلیل کند که این کس مال فقرا
کند و لیکن در موضع و نه در راه خواب اگر دید که در مستراح
نماز کردیم دلیل بود که کاری نیکی از دست این کس صادر شود
نه در موضع بود ^{اگر} دید که نماز کرد و روی بوی قند داشتی این
کس از همه غمها فرج یابد و به تمام مرادها و خویش برسد و خوش ^{نیکو}
شود و کارش بالا گیرد و مال یابد و اگر لایق شهری در شده باشد
ولایت و سلطانیت یابد ^{اگر} دید که مستراح بول و غایط کرد
از جمله غمها برهد و فروزی یابد و آن هر چه بیند که آن در موضع
خویش بود آن بهتر و نیکوتر بود ^{و گفت} و اگر کسی
زین کرم سیر برف و باران بیند دلیل فتنة و محط و بلا بود ^{اگر}
در زین سرد سیر باران و سیل بیند فراخی نعمت و در آن وقت
بود اگر در زین کرم سیر کل و وحل بیند دلیل غم و سختی و بلا بود

و بیک در زمین سردی فراخی و نعمت اگر دادن یعنی با دریا
کردن در بعد فراوان و آن نواحی اگر در موضع نباشد گویند
شوند و شست بود و چون در موضع بنشیند و بلی شادی و
کشت کاری بود و در زمین زنجار و هند و شان و جیش شادی
و فتح از غنای بود از بهر آنکه آن از راجع به زنده و می کنند
و آن را صنعت و حرفت خویش شمرند **در خواب** بگوید
سر بر مال و نعمت بود و فراخی و راحت بود و رسیدن به
و در زمین گرم سیر با و نعمت و بان بود و گروهی از معبران گفته اند
که ماهی در خواب دیدن ترویج بود و آقا محمد در آن غم و غمت
و مصیبت بود و سختی زشت و ناخوش شدن **التعبیر** و این خواب
بود که چون سبیل سوال و مقیر بگوید و کوشش دارد تا در آن وقت
چیزی شنود اگر از خوش شود چون صدق الله و اگر ملک الله

و یا صغوات

و یا صغوات و یا بانگ نماز و یا قرآن خوانند و یا خنده بدن و
امثال این همه دلیل خیر و نیکی بود و بقال آن خواب را تعبیر میگو
باید کردن اگر دشنام دادن یا کرسی یا بانگ سک یا سخن خوش
شود این خواب را تعبیرش بر ضد آن بود **التعبیر** و این خواب
بود که اگر مقیر در وقت سوال روی نیکی یا رسی یا راستی یا خیر
فریبند یا بشری یا خیری که آن در نظر نیکی آید آن خواب را
بقال نیکی دارند پس تعبیرش نیکی یا بد کردن اگر آن خیر بود و اگر بد
سک یا قدرت زشت و دشنام تعبیرش همه بر ضد این بود **و**
بفعل سبیل و این خواب بود که مقیر بگوید تا بیل در وقت
سوال چه حرکت میکند اگر دست بر سر نهد باید گفت که کار تو بالا
ببرد و به تمام مراد کار خود برسی اگر پیشانی خود را در میان
گفتی که بر مردمان متحرک در دست برهنند باید گفت که خدا

و کردی گفته اند که اورا چندی گشته در الفقه پس روزگاری برین
 که اورا در خانه باز نش چنگ افتاد و درین راه طلاق داده و درسی
 نشست و مال و فرزندان را با خود برد تا گاه بگذراند و چندی
 نشست و مال و فرزندانش غرقه شدند و او باقی خدی بکنار رفته
 و او بر آب نش نشست و دست دردی می نشست تا گاه کشته
 ماهی در آمد و ذکر دهنده اورا ازین برکنه دیر بود تا ساعی بر آید
 فی الفقه همه تعبیر کرده بود و رکت آمد **التعبیر** ایشان بود که هر کس
 بنده **ای** جان شود ابراهیم خواب دید که فرزند زهره ای کنی و او
 تر با آن حور است کردن **قدور** خدا صدقت از روی مصطفی صلی الله علیه و آله
 در خواب دید که در سجده گهی شد و هم جان در میان بدید **التعبیر**
 یا لایح روز شنبه در خواب دیدن رسول کردن نجات بکنو
 بود و خداوند خواب را خیر و برکت بدید زیرا که رسول فرمود
 که از آنکه

که روز شنبه را بخت می مبارک بود چنانکه گفت اللهم بکر
 یا قاضی فی کونک و در حلقه فی سببها و خشمها **روز شنبه** متابع
 بود روز **دوشنبه** خود مولد تعبیر است علیه السلام هر چندی که درین
 روز از راه عزت من بخواهند او را شود **روز شنبه** روز مزاج است
 خون گرفتن درک رزق و نقد کردن و عیادت کردن بکنو بود
 روز **چهارشنبه** بدشمنان بوم نخس و شتر باشد و بر سران بوم
 شتر و مستقر اول در این روز خواب رسول بناید کردن **چهارشنبه**
 روز خیر و برکت بود و خواب را در این روز تعبیر کردن نجات بکنو
 بود و روز **جمعه** خود عید مونس است و روز مبارک خواب را
 در این روز تعبیر کردن نجات بکنو بود **التعبیر** بالا و **دوشنبه** بر معتبر
 و حسب و لذت بود که چون مالی بسوی بگوید صبر کند و از آن روز
 چیز بخواهد و فرقه بگذارد و در دست اضطرار تعبیر کند تا روز

که در زندان بودند و خواب را از او بر سریدند چون بیدار گردید
ناخوش آمد گفت این خواب را بر سر رخ او دیده است و گفت
گفت قصص الامراء فی تفسیر کتبت التورات بعد
الملک الملک باب ششم در تفسیر مصحف و خواندن
سورت مارقان اما بدانکه اهل اندرین باب است که معتبر
ندیده اند اگر این کسی آیت رحمت خوانده بود و پلانی را
دید بر رحمت و نعمت و دیگر اگر آیت عذاب خوانده بود و
عذاب را دید از کارها و ناشایست و معصیت اگر دید که قرآن
می خوانند از حفظ دلیل کند که این کسی امانت دارد و حق
فرمانیده بود و چنانچه فرمود بتیون آیات الله فی رزق
لیل و اطراف النهار و ایم سجود اگر دید که بر حفظ
پندار حکمت عز و بندگی باید و دینش درست شود زیرا

که مصحف

مصحف به تامل حکمت بود اگر دید که مصحف میفرودست این
کسی را از گناه خد باید اگر دید که مصحف میفرود دلیل بود
که علم در میان خلق بر آنکه کرد اگر دید که مصحف میزد
این کسی از غار خرمی میزد و با کم کند اگر دید که مصحف را بر سر
این کسی را دینش تبا شود اگر دید که مصحف پاکت دیگر
در دست داشت و چون باز کرد هیچ نوشته نبود اگر دید که
بوسه داد این کسی در طاعت و خیرات بود اگر دید که قرآن
بر زمین می نوشت این کسی ملحد بود اگر دید که قرآن حفظ
در پشت و این کسی نه حافظ بود نگاه در رنده علم و امانت
کرد اگر دید که قرآن خوانند و وی استماع میکرد این کسی
کارش سبک شود و مراد باید اگر دید که قرآن خواند و ختم کرد
دلیل کند که به تمامی مراد ما خود برسد و نیز گفته اند که دلیل

اگر خوش بود اگر دید که فرزند بر نفسا می داشت این کی می آمد
 خوشی نمی گوید اگر دید که در خانه خستگار می خورد این کی را زدن
 روزنا شایسته بود اگر دید که فرزند آن می خورد این کی را زدن
 به شرح بود اگر دید که آب است حمت خانه و جوع است به
 رسید خانه این کی در اندوه خانه اگر دید که مصحف انداخته
 به کسی در علم است آن از در بر او در خوشی کند زدن
 نوزده فرزند را می خواند می نوازند آن اگر دید که بوی
 محم خواند دلیل گفته که در آن منبر بوز و کشا که در دو در آن
 بر او بسته گفته اگر دید که نوزده بخواند این کی را خوشی در آن
 خوشی در است خوش گفته و در آن باید اگر دید که نوزده
 خزان خواند این کی بار ما دین دارد که در خانه خواند در راه دین
 اگر دید که نوزده خواند عمر در آن دین است باید اگر دید که نوزده

سوره نبی در پیش قوی گردد و بر دشمنان ظفر
سوره الکاف عمره آرزو نماید و بفرم سنت بی بر آرد و
دروغ بر وی تکیه کند و خدا رسول یا پیغمبری را بخدای بند
و از غمها برهد سوره الفجر وی را روزی گردد و نورانی
قوی گردد سوره الفرقان جدا کننده شود میان حق و باطل
سوره اشعری خدا تبار و روز از حدی نگاه دارد سوره
مک خود است باید سوره النکبات خدا تبار و روز از
نگاه دارد سوره الروم شهر از دشمنان بدست وی کشد
سوره اسماء عاقبت کارش نیکو شود سوره الان خراب توفیق یابد
و حکمت آموزد سوره یوسف دوستی رسول ص وی را کرامت شود
سوره اصفاف فرزند وی خلف آید و در راه حق یارش
گردد و دولت یابد سوره الروم در پیش قوی گردد و کارش با

گردد و هم سجده داعی شود به حق و مقبول خلق گردد
اندک آن بنده حق و نادر گردد سوره البقره ترس کار شود
سوره الاحقاف اندر جهان عیال یابد سوره محمد عیال نیکو برسد
سوره النبی توفیق و نصرت یابد سوره الفاتحه رحیم میوند
ق و روزی بر وی قراج گردد سوره الطور مجاور گردد در کتبه
سوره الفجر جود وی کند و در سوره الرحمن خدای تبار بر وی شرف
کند سوره النور مقدم سبق یابد و در طاعتها سوره الحمد به ستوده گردد
سوره البقره بدست دشمنان هلاک گردد سوره الممتعه غنی افتد
او را و در آن ببرد سوره الصف با خیر عر شهید گردد سوره الفجر
خدای تبار و در آخرت بر او بر کند سوره المنافقون از منافق
فقین بدار گردد سوره التاین مستقیم گردد و راه راست یابد
سوره الطلاق زن را طلاق دهد سوره الملک ملک وی یابد

کردد سوره نون علم و فصاحت روزی کردد سوره نون قی
 داعی شود حق سوره المصراع از بلا ایام کردد سوره النبی از شر دشمنان
 و دیوان ایام کردد سوره المزمل بر عبادت توفیق یابد سوره المدثر
 سیرت وی یکنو کردد سوره النور از سوخته خوردن توبه کند سوره اهل
 سخن شود و شکر کردد سوره المرحات روزی فرج کردد
سوره انفحات دشمن از خیانت پاک شود سوره عبس روزه دار
 صدق دهنده شود سوره اذشمی سفر افتد و راهبوی شرف
سوره اذشمی و فطرت از سلطان کرامت یابد سوره المطففین
 امانت در و عدل و دلاوری کردد سوره اذشمی و شفق فرزند
 ن در نسل او بیدار شود سوره ذر البروج رافت و قیام یابد و عالم
 و کرامی کردد سوره انفاسیه قدر و بزرگی محلی یابد و عالم شود
 انجلیست و سکوه و بزرگ یابد سوره البقره توفیق یابد سوره طه

دادن

دادن و شفقت نماید بر یقینان سوره الشمس نیز فهم کردد و علم
 بیاورد سوره البقره توفیق یابد بر عبادت کردن و از بلا
 ایام کردد سوره النبی و مسکینان را اگر امر دارد سوره
 اتم شرح کارهای دنیا بروی گشته کردد و از غم ببرد سوره انشعاب
 حق تقاد در رحمت بروی گشته کردد سوره ورا فضاحت
 و تواضع او را روزی کردد و عذر در زیاده سوره لم یکن کم را مان
 هدایت کند سوره الزمر قوی از کفار را دهاک کند سوره
 و العادیات غرایب را کند سوره انقارعه او را کرامی کند بعبادت
 و در توفیق و جریا یابد سوره البیل مال در راه چند صرف
 کند سوره البقره بر دست او فتح بر آید و بر دشمن ظفر یابد سوره
 لا یلف بر خیرات کردن و طعام دادن عادت کند و مردمان
 دوست و مطیع او شوند سوره ادریت بر مخالفان ظفر یابد

سوره انکوثر بگویند یا کند و توبه باید سوره انکوثر بگوید
 باید بر جهاد کافران انفق لغت بردشمنان سوره تبت
 کرد ای از وی میراث جویند سوره اخلاص مراد از دو جهان باید
 و کارش با یک سوره انفق از بدیها این کرد سوره انفس
 باده و آفتاب هر دو این کرد سوره ب سوره دریا وین سوره
ی غر و جل دانیال گفت که دیدن این در سینه و کتاب یافت
 و به تغییر عفو و رحمت و منت و نعمت و توبه و گشت
 و بر هر کار میگویند را و غر و شوی میمان را و وقت خلط
 و بخش و شفقت رعایا را از ملوک و سلاطین و عدل و انصاف
 و عافان را بر هر کاری و قاضیان را از انصاف و راستی و ز
 هدان را از اخلاص و غایبان را از شهادت و عافان را از توبه و
 زرکان را از امانت و راستی بود و بندهکان را از آزادی یا نعتی

و غایبان

و غایبان را از غم فوج و دستکاری و مجوسان را از زند خلط
 یا فخر و کافران را از اسلام و ایمان او کردن بود این سوره
 هر که خدا را غر و جل به خود بپند از جمله باده و نکیت پانی و
 از شر جهنم و دنی و مکر مکران و کینه خودان و دشمنان و زب
 و ضرر جمله مخلوقات این و اسوده بود و کاری بکنند که داشت
 روزی کرد و از جمله غمها فوج باید و از عذاب روزی این کرد
 و غر و شوی و مال و توبه و گشت باید و زود از این جهان برون
 اما امر زنده سوره گفت بهتر از خبر که از شما به خود
 بپند آن خدا را غر و جل زیرا که هر که ویرا به خود بپند از جمله
 باده و کینه و شر و ستم و راه راست بیاید و دینی وی
 زیادت شود و از عذاب دو جهانی این کرد و خدای غر و جل
 از خوشتر شود و منت او را در روز کرد سوره سوره

اخذ الخی و زیاده و تفسیر زیاده را گفته اند و نیز جای که
چنین خواب دیده باشند ظلم و ستم و جور و خیانت بعد از این
بر خیزد و داد و عدل و انصاف پدید آید قول تبارک یحکم بیکم
القیامت و عز و شرف و شادی و رفعت بیاید و در مردی
یک نجات گردد قول تبارک ولد بنا نریه عن الرؤیة و اگر کسی
اگر این چنین خواب کا فرماید عادل گردد و مال و ولایت او
زیادت شود اگر قاضی باشد تصف شود و در شریع کند از دنیا
نمزند و رفته نمانند اگر رئیس باشد گشت و خراج و دخل او بیشتر شود
اگر باز رکان باشد نفع بسیار یابد اگر درویش باشد ثواب بزرگ
پسند ثواب یابد اگر بنده باشد آزادی یابد اگر بنده که خدای عز و جل
وی را گرامی گرد و به نازخت عز و بزرگی و فضیلت بیاید و
بروزی بروی فراخ گردد چنانکه فرمود لطف به عباد ویراق

خبر شاد و هو و انوار انوار آید که به نزدیک این دنیا
استاده و در و میسر گردد اگر این کس از اصل صلاح بود در وقت
بروی گشته کرد اگر مفسد بود باید که خدای عز و جل
لیقوم الناس رب العالمین اگر دید که این دنیا با وی
راز گفت این کس عز و شرف و مال و بزرگی بیاید و در
میان خلایق مغرور و مکرر گردد قول تبارک و قرینا نجی
و اسجد و اقرب اگر دید که وی را با خود نزدیک کرد
بند و گرامی گرداند این کس را عیب ناکرده یا مرز
اگر دید که ویرانگاه تواند ریخت بنده غم و بیماری و سخت
بودند و همی بود که بوی رسد و بدان ثواب یابد اگر دید که
نوری میدید چنانکه صفت او نتواند کردن این کس را غم
و غمناقی به دور رسد اگر دید که خدای تعالی وی را نام دیگر نهاد

اینکس را کارش بکوشد و بر دشمنان ظفر ببرد اگر دید که وی
جزئی در درستی از دنیا نمی آید و تحقیق بود که بوی رسد و وی
مستوجب عقوبت گرداند اگر دید که این دعا با وی خشم
بود دلیل کند برنا خوشنودی مادر اگر دید که مادر با وی خشم
دلیل کند که خدای تعالی با وی ریشتم بود اگر دید که خدا را تعالی با وی
شمار میکرد اینکس در بلا محنت افتد قوله تعالی سبأ
شدید اگر مشک صورتی دید و او را گفت که این خداست و
دو سجده میکرد اینکس با خدای تعالی در روح گوی بود اگر
که خدا را دشنام و ناسزا میگفت اینکس بر نعمت خدای تعالی
کافر بود چنانکه گفت عی یقول انضامون عفو اکبر اگر
دید که خدای تعالی خشم گرفته است و انصاف با او و این را که
وجه بیرون نبود اگر آنکه قاضی شهر بسط و عا با دوری کند

دوم آنکه امیران شهر بر رعیت ظلم و ستم و سب و ادراک کنند
رسم آنکه عیالان شهر مذہب و بدعت نویسد آورند و در
آن تحرکت و در آن محبت و سر که این چنین خواب دیده باشد
تخط و شکلی بدید آید و فتنه و بیدار شود و آب باران کم شود
باید که جمعه به توبه کرائند تا آن بیدی و بلا از ایشان ببرد و خدا
گفت انقام هر و ن فدا عباد و هو الیکم الخیر این برین گفت
که اگر در زدی خدای عز و جل را در خواب بیند توبه کند و از
عذاب دو جهنم ایمن شود و خدا تعالی از او بخشنود و کرد و قول
تعالی و لم یفروا عی ما فعلوا و هم یعلمون اگر کسی خوشی را دید
نزدیک خدای تعالی بیند استاده اندر موضع معروف آید
فرخی و در او عدل و انصاف بدید آید و ظلمان هلا گردد
و در مذهب کان قریح یا بنده اگر کسی دید که از دیواری باران

یا از جای بنفیدی یا از آسمان فرو افتد و دلیل بود بر شمش
خداوند **تعا** باب **همدم** در تامل دیدن **فرشتگان** **علیهم السلام**
اما به باید دانست که فرشتگان امینان خدای عزوجل اند
و عدول اند اندر دوجهان و به خدای دیدن ایشان بدو
و به تغییر دارد رحمت و نعمت و در رحمت و عدل
و انصاف و وفج و در زانی و سرخها و مال حلال
و نعمت و دولت و فرزند و هر که یک از ایشان را
به خدای بندش دمان دلیل کند بر یافتن عز و شرف و
قدرت و مال و جاه و شادمانی و داد و عدل و انصاف
پس از ظلم و پیدادی و ثروت و تنگ دستی از بس بیاری
و امنی و از بس خوف و بیم و راحت و آسای خوشی
ست و در این خوشی و نوا نگری از بس درویشی و علی الخصوص

که اگر

که اگر جبرئیل علیه السلام آید بود و اگر محمد الهی را بنفیدی
عز و شرف و مال و دولت باید **قد** **تعا** اندر **فرشتگان**
الشرش و هر که جبرئیل علیه السلام خدای بنفیدی راحت و مراد
یافتن و عز و شرف و کامرانی و علم و اگر دید که ملک الموت
او را بنفکند بود حاجت کفشی نباشد توبه باید کرد
اجبش در رسیده است **اگر** دید که فرشتگان وی را بر
نمیدادند دلیل یافتن شادی و نعمت بود چنانکه گفت
لای فو و لا تخنوا بشرو بالجنة و اگر دید که فرشتگان وی را
سلام کردند این گوی اندر دوجهان این کرد و بهشت است
قد **تعا** سلام **علیکم** یا جبرئیل **اذا** **قد** **الجنة** یا کتم **تقولون**
و اگر که فرشتگان وی را خبر دادند شادی و نعمت و
دولت باید و بهی آید او را مبارک **قدم** **قد** **تعا**

انما ان رسول ربك لا يب لك غلاما انك اكرهه كره
شكنا ايتاده بودند و طبقها بر دست نهاده اينك
چنان شهيد برون شود اكر ديد كه فرشتگان از روى خري
بستند دليل كند كه ماكه و نعمت از دست وي بروند
اكر ديد كه فرشتگان اندركه موضع كرده اند و در
از ثن ميرسيد دليل كند كه اندر موضع حرب افتد و اكر
ديد كه فرشتگان در حرب بودند اينك كسى بر دشمن ظفر يابد اكر
ديد كه فرشتگان ركوع و سجده ميكردند اينك كسى را حشمت
شود و كاشي بنده گردد و اكر ديد كه فرشتگان از راسي
بر زميني آمده اند دليل كند بر عزت و جاهل حق و اهل كتمان
و باطلان و اكر ديد كه فرشتگان بر صدرت زنان بودند
اينك كسى بر دين خداي ^و شك كوي بود اكر ديد كه فرشتگان

همي ابرو

همي بر رندي دليل كند اينك كسى را اجل نزديك آمده بود و
اگر ب نوبه ميرد اكر ديد كه از دور فرشتگان بدوي ميگردند
اينك كسى را مسخر فرستاده اكر ديد كه فرشتگان با نك ميگردند
اينك كسى را خان رمان خراب شود و اكر ديد كه فرشتگان و را
خار و طاعت فرمودند اينك كسى اهل صلاح بود فرج و شادي
يابد و اكر مسخر بودند غي بوي رسد اكر امانا كاتين را ببندند
اينك كسى را اندر جهان شادي و راحت و راحت يابد اكر
كسى خدش بر صورت فرشتگان ببندد و ببندد در غم بود
چي غم شود و اكر بنده بود از اد كرد و اكر و ام در او كند از
اكر منع ببندد نعمت بروي زيادت كرد و اكر فرشتگان در راسي
فرود ميآيند دليل بر نيك كافرين بود و مسلمانان رحمت و نعمت
و نصرت بود و در شقا و عيب و كرم يك بر خسته الاف من الله كثر

سومین و اگر رضوان علیهم السلام را به خواب بیند بنده در
 ملک از جلد بنا و اغاث و ملکات و بیماری و دگر و زنده شود
 رحمت و نعمت و نصرت باید **قدور** **تقا** علیکم طبعتم فادخلوا
 خالد بن و الله اعلم **باب نهم در تامل و تدبیر و بیخبر علیهم السلام**
 اما بدانکه دیدن پیغمبران علیهم السلام برده چه تغییر دارد در رحمت
 و نصرت و عز و شرف و دولت و غفر و سعادت
 و نصیحت و راحت اما اگر کسی آدم را به خواب بیند شاد
 گردد و عز و زکاء و ولایت باید **قدور** **تقا** اتی جاعلک فی الارض
 غلبه **اگر** دید که با وی سخن گفت اینک کس عالم گردد و سخن گوید
 چنانکه گفت و علم آدم از اسماء کلمات **اگر** دید شیت نبی عالم باشد
 ملک و دولت و فرزندان و عیش و خوشی گردد و اگر در **عالم**
 به خواب بیند اینک کس در میان خلق کرامی گردد و بر هر کار شود

اگر نبی

اگر نبی نبی عالم را به خواب بیند عمر در از یابد و رنج و سختی بیند و
 بلیغ همیشه که بود **قدور** **تقا** آنکه کان عید سکندر **اگر** بود عمر را
 بیند دشمنان بر و صف است کند **اگر** ابراهیم عمر را بیند دلیل بود
 که بیند هیچ کند و در میان خلق کرامی شود **اگر** دید قومی را در
 می کرد اینک کس عالم شود و مردمان دزد و راه یابند چنانکه فرمودند
 و جعفر ابیست مشایخ للناس و امنای و جای دیگر گفت للناس
 و اگر اسماعیل عمر را بیند وی را شجر رسد **اگر** یعقوب عمر را بیند
 وی را از جبهه فرزندان غنی رسد و بیکر نزد قوج باید **اگر** یوسف
 عمر را بیند اینک کس را از خوشن جفا برسد **اگر** شعیب عمر را بیند
 مردمان بر و قهر کنند **اگر** موسی عمر را بیند در سختی و زحمت رفت
 و بیکر در آخرت شد **اگر** و **اگر** پیغمبر عمر را بیند سلطان و مملکت
 بقوت چنانکه فرمود و در تاج جعفر که فی الارض غلبه **اگر** سید

عمر را پسند سلطان و ولایت باید **تو در کتاب** و کلاً آینه حکمی و علی
و کربار پسند توفیق باید بر خیز و طاعت **اگر عیسی** عاقل پسند کارهای
پیش مرده وی زنده کرد **اگر خضر نبی** عاقل پسند ایمنی و فراری و نجات
اگر دیکه یک از پیغمبران وی را زنده می مرد و با او خویش رند زنیاید
تای به باید **اگر یکی** پیغمبر عاقل پسند توفیق باید بر خیز و طاعت **اگر**
دیدن نبی عربی هر که ویران بخواب پسند عزیز و مکر و مخم کرد
و کاره پسندیده از و صادر شود و خدا عز و جل از و خشنود کرد و
راشت روز روزی شود و در آن روز او خانه و نهی که وی را رفته
باشند **اگر مسلمانان** و مستوران و معینان باشند ایشان عز و شرف
و شادی و دولت فرارند و اندر زنی در د و عدل بیدار آید و
مرادی که درشته بود بدین برسد و از غم و آفتج باید و اگر بنده و غرت
بدین باز آید و اگر کسی پسند فدا می باید و اگر در ویش پسند نوزاد کرد

و اگر واد

و اگر واد را پسند گذارد **اگر کافرون** پسند سلطان شد و اگر فاسق و فاجر پسند
نویسند **اگر سلطان** پسند ولایت از ده شده و حاصل کرد **اگر بنده** پسند ازاد
شد **اگر کهنه** پسند مکر و دروغ اقصیه هر که پسند باز زد و مراد خود برسد و در آن نزد
که او را دیده باشند ایمان و مسلمان و طاعت به یار آید و اگر مفسدان و فاجران
و فاسقان باشند و نه بصلوح باز گردند بلامرئان و فواید چنانکه گفت
و ما رسل الامم بشرین و منذرین فرستیم و اصل فلاخ و علیهم
ولا هم یخزنون **اگر رسول** را شاهد و خدایان پسند باید دلستن که بشارت
آمده است و در اینجا خیر و برکت و نیکو بیدار آید و اگر خشنود که ترشی روی
پسند یقین دانند که در اینجا فاسق و معاصی میرود باید که توبه کنند و
بصلوح باز گردند زیرا که هر که خدای عز و جل و فرشتگان وی را و غیر
عیسای سبواب پسند درست و راست بود زیرا که مصطفا کفایت شیطان
خویش را بجهت خیر مانند الله بازده چنانکه ای عود صل و علیهم

وی سیم بعرض وی چهارم نغمه شکران وی پنجم جعفران وی ششم بولان
 وی هفتم به بندگان و هشتم باغبان وی نهم باده تاب وی دهم بولان
 و یازدهم بزمین و دوازدهم به باکان وی از بر که خدای تعالی ویرازین چیزی را
 منع کرده است و اگر کسی رسول یا صحابه ویرایند که جای حاضر بوده اگر در آن
 موضع ملا و با و بختی یا خستید خدای تعالی از او بگریزد و بگریزد از او بگریزد
 این در حجت است و در اینجا کرامت کند زیرا که گفته اند که اگر در شهری ملا
 و با و بختی یا خستید و ویرا در اینجا جواب بپنداشت نفی گفت تا خدا
 انرا از اینجا بگرداند زیرا که وی رفته عالمی است **ابو هریره** میگوید که خراج
 بر سیدم که اگر کسی تلا جواب بپند تا ویل آن چه بپند گفت هرگز نشاید
 خون من را بصورت مزخکبه نتواند نمود **فاده بنی** است گوید که از معطی
 بر سیدم که هر که ترا جواب بپند تا وینش چه بود گفت من را نمی دانم
 فقدهای حق نیز هر که مرا جواب بپند حق وید باشد **انرا** میگوید که اگر کسی از لفظ

رسول شنیدم که هر که مرا جواب بپند حق وید بود زیرا که دیار من
 رفته جهانیا است بناچار بهشت او را روزی کرد و او را شش هزار سال
 نوزد و کاری کند که خدای تعالی از او شنود **اگر** کسی بپند که یکی از بندگان
 را بکاشند یا بکشند این کس بدین و بید و یانت و مغف و حیانت کرد
 و عهد شکن **باب پنجم در تاویل دیدن اعام و سلطان**
اگر کسی الامر یا سلطان را تا نا روی و خندان بپند دلیل کند هر چند
 خواب نیکوید یا به اندرین و دنیا بقدر تا نا روی که دید باشد **کرود** که
 الامر یا سلطان را زیارت کرد دلیل کند بر حضور از سلطنت و روی به بکار
 از کارهای و مشغول کرد **اگر** دید که الامر یا سلطان از مقام دنیا ویرا چیزی داد
 دلیل کند بر بپند حق و بر که و مرتبه بیابه و در میان مردم عزیز و ششم
 کرد و بقدر از آن چیزی که داده باشد **و انرا** میگوید که بید نام
 و سلطان در جواب دلیل یافتن عز و بر که و مرتبه و مال و رات و جاه بود

باید با آرزوهای سخن ریز که ایشان روان رود و هرگاه که دید که
یاسلخر با وی قهر و عتاب کرد یا وی را دشنام داد و یا با وی خصومت کرد
و اندر میان سخن سخن خدایتها بود و لیک گفت که کام و نرا و خداوند خواب
باشی بر آید و حاجتوار و اشغول نزد یک سلطان یا لایزال کن و در راه
دید که با او هر دو سلطان منازعت کرد و لیک هر دو پند و اندرز خواب ازین
نیکوتر و معرفت پند و اندرز ایشان حاجتوار پند و اندرز گفته اند که هر که پند
که با سلطان ملک نشد میگرد او را از آن سلطان و کن او امن نیست
باید آید قوت و تسلط و تسلیم من بعد فوق هم امنا اگر دید که
سلطان بقدر تشبیهی یا در محنت در آمد مردمان آنجا لیک هر اذل و نجات
و خوف و خوف و سرور و در آنجا فتنه و فتنه را نشد قوت و انزال الملوك
اذا دخلوا قرية افندوها **الامراة** سلطان را ترش روی پند
و پند که روی از وی گردانیدند این کس را نه نیکو بود و لیک تقصیر کرد و پند

در طاعت خدای خود جبار باید که تو کینه و آلاخه است کردن با سلطان
و لیک حاجت و او را پند خواب بود و لیک سلطان چنگ یار کرد و از برادران
بر رفت و یا ایها الغرین ان لا یأینحوا کبیرا یأخذ احدنا
مکانه انما نزلک من الحنین **اگر** دید که بالامر و سلطان پند
خود ترش روی و پند که باید و حاجتوار در سر و اندرز لیک پند و لیک
بسیار فتنه **اگر** دید که بالامر با سلطان در لیک و خفته به الرآن بتر معروف بود
نیکوترینش نزد کند از خویشان آن لام با سلطان و اگر آن بتر مبول بود
سلطان او را و لیک بتر به بقدر در از وی و فرائض آن بتر و نیز گفته اند
که هر که پند که بالامر در بتر خفته بود در کار ما را خردی با وی نزد یک خود
اگر دید که با سلطان در یک است و لیک پند و لیک کند که در کف و پناه
آن سلطان روزگار کبر زانند به یکی **اگر** سر اواری داشته بود از بعد سلطان
بکار وی نشیند **اگر** دید که وی بر بتر سلطان خفته است و لیک کند و کار

و خدمت سلطان سخت مرغوب نماید و از مال خسته یابد و حاجت
کار و نیکو شود و عز و مرتبت بیاید اگر این سلطان مرده باشد به بق و
باز کرده و سلطان مرده چند باب است و فریاد از سر گذشت که اگر
سلطان کن هر صدارت خود و پیشش تنیده کرده و ظلم و جور و ستم نکند
سلطان عادل بود و سزاوارست او را و با بق و بشارت او دید که گفته اند
بر و گفتن و شستن او به چندی بعد از آنکه از آن ملک یا از طری یا صحرای
بعضی میران شود یا که در ولایت او فرایند کند اگر امام یا سلطان کلاه و دست خورشید
از آنکه بعد بخت چند و لیکند بر نیکو حکم اسلام و قوت بین از آن
سر همه خلیفان اند اگر دید که سلطان یا یکی با سلطانیه خویش فرم میکند و سازد
و یا بر سلطان دیگر فرم میکند و یا بر اکثری خویش فرم میکند و لیکند ^{سلطان}
یا آن ملک از ملک مغول شود و آن تو اگر در دینش کرد و از قول خدای
چنان گفت که ملک بر منده است الواحه القمار **باب بیست و یکم در بیان**

۱۰۲۰۱۰

اما بدانکه هر که یکی از تابعان و صالحان و یاران رسول را بکشد
ببند و عذ و شرف و نزر و کاه و جبه و مرتبت بیاید اندر دین و دنیا و آخرت
نیکو شود و کارش بالا کرد و در میان مردم عزیز و محترم گردد اگر از
آنکه یکی را به خود بختد دلیل یا فتنی علم و کرامت و شجاعت و سستی
و زهد و ارادتش دین و دنیا بود و با کاه و خطای و اعتقاد اگر از فرزندان
یا نوزادان و ابدان و صالحان را بکشد که در یک موضع گردد
آنکه داند دلیل بود که بختد خود بخت و شرف و بزرگی و دوستی
از سلطان آن حاجت و نزر کان آن ولایت بیاید اگر مردمان را
صلاح را بختد زنده شده مردمان آن شهر ولایت در فرج و شادی
و فراخی روزی و داد و عدل و انصاف پدید آید و کار سلطان
آن حاجت بصلاح باز آید و اگر کسی نیک مردی مرده بختد دلیل کند
که معیشت برین کسی شک شود و زنده گشت و از نازید **باب بیست و دوم**

در آنکه کسی خود را به صورت ^{خون} دماغ و سلطان و قاضی و اشراف و بزرگان
اگر کسی خود را بنده حاکم راست و در میان مردمان حکم میکند و یاد او
راست که محسوس آید و یا خطیبی است که خطیبی میکند اگر این کسی
اهل آن کس بوده باشد و یا از تبار است وی بفرستد دلیل کند بر
فخشی بزرگی و غرور جاه و شرف اگر این چنینی خواب بنماید دلیل
که نعمت وی زیادت شود و یا قدر و عجبی کرد و اگر در نظر خود
بسیاست باز آید اگر دید که خدای عز و جل وی را دماغ گردانید
کند که بنده خواب امیری یا خلیفه یا مهنری شود و اندر آن شخص
داد و عدل و انصاف و عقوبت و باریابی بدید از قول
خدای تعالی که گفت انی جاعلک فی الارض خلیفه و در خلیفه گفت
اظم میزند اگر دید که علم پیغمبر و بر دشت وی بود دلیل کند که این کسی
خلیفه یا مهنری شود و مردم را هدایت کند و راه حق نماید و در آن

مطیع و مشق داد و نشوند اگر دید که وی طلب پیغمبر و میرزا و یا به
در برای میزدند دلیل کند که این خلیفه و مهنر شود و غرور شکوه و
هیبت او به نظر آید اگر دید که جاه پیغمبر و پیوسته دارد و یا بختی
وی در انگشت کرده میدارد این کسی خلیفه و مهنر شود و هیبت
اگر دید که وی افتاب یا ماه شده است شعری یا رود آب گشته
یا دیواری یا درختی یا وی پاره از شستن شده است و در
روی بوی کرده اند و یا دید که سلطان یا امیری مرده انگشتی
ملک بوی دود و یا شکار مرغ و یا بختی بگرد این دلیل یا قهرمان
و اگر زود بود و غرور بزرگ و دولت و هیبت و شکوه وی بود و
در میان مردم عزیز و محترم گردد اگر خود شستن دماغ مین
دیده داد و عدل میداشت جاه و منزلت وی از خدایان دیده باشد
شود و هر شکوی که بنده اندر آن غرور و شرف و شکوهی باید و بزرگ

و سعادیت نیز چنین اگر کسی او را بیند که روی خوش طبع
و سطر کردن آن نماز و روزه و فرض و عبادت وی بود اگر دید که
بر خلاف این بیند آن نیز بر خدا این بود که دید که یا امام حکمتی
سیکنت و یا امام وی را کاری فرمود دلیل کند که این کسی مقرب
و از نزد یگان امام شود اگر دید که او را بر بزرگ شایسته ای که
و منزلت یابد و خلق دور او مطیع و منقاد گردند قوت الله
و اطمینان رسول و او را امر مسلم و اگر دید که خود وزیر کشی غرض
و ریاست یابد که نه لایق مهوری بود محتاج گردد با کسی شورت کند
یا در دوش و راه فراموش کرد که دید که وی بنیم بود یا غیر
روزی بروی فراخ کرد اگر حاجتی را دید یا خود را چندی
بزرگ و دولت یابد و مردمان مقتدر گردد خود را سر یک
و یا سر یکی دید غرض بزرگی و دولت یابد و حاجتی نیکو شود

یا اگر

یا اگر در خود را معتمد بیند یا معتمدی بیند دلیل کند که بر قوی از
جاهلانی نمر که در ورنج بیند و لیکن کارش نیکو کرد اگر بیند
جادی را یا خود را جادو بیند اندر رفته و جادو قوت الله
و انانیت قشنگ اگر خودش را کاهن بیند یا کاهنی را بیند این که
کاری باطل بود قوت الله و ان یقول کاهن اما اضرار است
خواب دیدن مردی ثقه باشد اگر بیند که در صراطی نیست
یا بر دست میداشت دلیل کند که این کسی یا مردی از راجح
سلطان دوست گردان مرد معتقد بود و لیکن کار او متون
کرد و بر یک حال و یک قول نباشد و ان نفع یابد و
روزی بروی فراخ کرد اگر کسی خوشی را مؤذن بیند او را
و متون گردد اگر کسی خود را شاه عرب بیند یا شاهی عربی
این کسی در میان مردم در رخ کوی قوت الله و ان شرف

بتبعهم الفان **اگر کسی خود را معجزه نماید بقری را خد کار**
وی کش ده کرد و مال یا به **اگر کسی خود را پنج جنبه یا پنج**
بند اینگی در اندیشه در از افند و از آن بیرون شود
نه آسمان و الله اعلم **باب بیست و نهم در دیدن آسمان**
و افتاب و ماه و ستاره گان و اگر کسی بنده که با سکن
در آسمان را بدید اینگی رفعت و بزرگی و دولت و
باید و روزی بروی فراخ گردد قدر نگاه و رفعت مکان
عب **اگر دید که آسمان بنفشه اینگی** از جمله تسبیح کن و
مکان گردد و کار او بالا گیرد **اگر دید که آسمان شده و بانه**
دلیل آخر عرش بود باید که توبه کند **اگر دید که میان آسمان**
و زمینی وی را بنا است که مانند آن بر زمین نباشد بر
قدیم جز اینگی از بنا بیرون شود بر شکو ترین حالتی و در

آسمان

جهان حال دی نیکو بود و اگر لوح محفوظ را بنده این کسی بپشت
عالم در آن کرد و در آن خواند و کن بهایا ببرد و بهی و بهی
کرد **اگر آن بنا را در چاه آسمان و زمین در حشت بنده و کج**
و بهی بپسند و کن که این کسی در خور باشد اندک کارهای
خوش و درین دنیا **اگر دید که از لکهای خوشی بمانی و بکوش**
این کسی در فقر و محنت و غمی باید **اگر دید که آسمان در بنا**
در پس کند که در آن سفر ببرد **اگر دید که در هوا بنده** هم در پس
بنده بود **اگر دید که دست وی بر آسمان رسیده و دست** در آسمان
این کسی خرد بزرگ و جاه و قدرت باید و کارش که در دنیا ببرد
برسد **اگر دید که از آسمان نماندی** بنده بود و این خبر در دست
در حشت بنده بود **اگر دید که دست بر آسمان** کوه پاره از زمین
و این کسی حکمت و درز کا باید و کارش نیکو شود **اگر دید که در آسمان**

سعدان و امیر و ملک و پسر و مادر و عالم یا کار پسر و درویش
و عدل و یازن یا فرزند و امثال **اگر** دید که آفتاب و پسر
سمیه کرد دلیل کند که سلطان یا بزرگی یا اینک کسی میل و
شفقت نماید و اگر سزاواری در شته باشد ولایت و مملکت
باید و یا فرزند یابد و در اینک بخت **اگر** دید که آفتاب را
در اغوش یا در کنار گرفت و یا در خانه و سرای وی آفتاب
همین تاویل دارد و نیز گفته اند که اگر کسی بنید که آفتاب یا ماه
وی را سمیه کردند دلیل کند بر خشنودی پسر و مادر و چنانکه
فرمود و الشمس و القمر را بهمی با جدین **اگر** دید که وی را
آفتاب یا ماه را سمیه کرد اینک کسی سلطان یا وزیر را سمیه
کند و در کار ایشان مشغول گردد و آن هم کار باطل بود چنانکه
یاد کرد لای سمیه و الشمس و القمر **اگر** دید که وی آفتاب شدی یا

آفتاب

آفتاب در کنار وی آفتاب دلیل کند که وی خلیفه شریک امیری
کرد و یا وی را فرزند یابد یا بخت **اگر** دید که آفتاب
اندراست وی بود اینک کسی برای امیری یا بزرگی یا پسر سلطان
دست یابد **اگر** دید که بر آفتاب قاهر شد و آفتاب مقهور
گشت و یا پندارد که آفتاب در ملک وی راست دلیل کند
که اینک کسی از ملکی یا بزرگ یا عز و بزرگی و عزت بیاید و کارش
بالا گردد و با مبدای خود برسد **اگر** دید که رو شنائی می یافت
و گرمی او کسی را زیان در شت دلیل کند که سلطان آن ناحیه
داد و عدل برسد بر رعیت گستراند و مردم را راحت رساند
و پیغمده خدای از آن شادی و دولت یابد **اگر** دید که آفتاب
کسوف آفتاب یا سه گشت باره شد دلیل کند که سلطان آن
ناحیه را آفت و تباهی رسد **اگر** دید که آفتاب می یافت

و از گری او مردمان را رنج میرسد دلیل کند که سلطان آن تاخت
 خطلم و ستم کار بود **اگر دید** که با افتاب نزدیک شد و جنگ بود
 نزد این کس با ملکی یا سلاطینی آن تاخت ایشان کرد **اگر دید** که
 افتاب تابید ارشد دلیل هر که سلطان آن تاخت بود
 در تابستان **باید** به خواب دیدن برت نرزه و بخت و دلیل دارد
 وزیر و خلیفه و دست و ندیم و ملک و مرد و شرف
 و غلام و کنیزک و کار باطل و عالم و مفید و سلطان
 و پدر و مادر و برادر و زن و شوهر و دختر و
 کسی بیند که ماه دور رسیده کرد و یاد را غوش و یاد را گری
 افتاده و یاد را سرا و یا خاتوی تابید اگر این بنده هر روز
 وی را عز و شرف و قدرت و شوکت پدید آید و یاد او در
 آید بکس نجات و اگر غافل باشد در دست باز آید و اگر در نظر

بوطنی بازرسند

بوطنی بازرسند و یا غلامی بدست آید او را نیکو روی و یا
 کنیزکی به خرد با جمیع و یا از دوستی مراد پدید آید **اگر دید** که ماه
 تابی میافتد دلیل کند که مردمان آن تاخت را داده و عدل
 و انصاف پدید آید و راحت یا بند از زنده سلطان یا وزیر
 آن تاخت **اگر دید** که ماه را منخسف بیند نیکو بود آن کس
 که بد و منسوب باشد **اگر دید** که ماه نواشد و نه بوضع خویش بود
 این خواب را تعبیر باید کردن و الا اگر بجای خویشی بر آید و غافل
 آن دلیل پادشاهی بود اما اگر فتح ماه دلیل هر که مردی بزرگ
 بود از بزرگان آن ولایت و باریش آن شهر و یا قلع
 و سنگی و جنگی سبب بود **اگر دید** که ستاره کانیه یک جا کرد
 آن کار بزرگی بود و قحط و جنگ و محنت و سحر و زکار اگر
 کسی ماه را بر خواب بیند دلیل کند که این کس امیری یا بزرگی

با عاقلی شود و با وزیر مملکت گردد و با غلامی بنکور وی و
کنیزکی یا چاه بخور **اگر ماه** در تابانی و رخشان بنده دلیل کند
که اینک کسی یا مردی بزرگی یا فقیهی دوستی گیرد و صحت کند
زنی بنده که ماه اندر کنار وی افتاد اگر این زن کافر بدین
شد و یا مسلمی او را برین کند و اگر ماه لا بر آسمان نیگونی
غزو چاه و بزرگی و شرف بنده خوار بود قدر نگاه ام تر
کیف خلق سبع سموات طباقا و جعل القمر فیهن نورا
وید که ماه آفتاب گشته دلیل کند که اینک کسی غزو چاه و مال یا
از جبهه پذیر خوشی **اگر وید** که ماه در پی وی افتاد دلیل کند که خدا
وند خوار خانه نیکنه و آن بر وی مبارک بود قدر نگاه ام تر
ناه منازل عقی عادی که الم چون القیم **اگر وید** که آفتاب
یا آفتاب با هم بود دلیل منزعت و مک شفت و جدال

انواران

اندر جهان بدان جناب که دیده باشند **اگر وید** که خود افتاد
گشته اینک کسی غزو بزرگی و ریاست و همتی یا بد **اگر وید** که گشته
یا رسی از آسمان فرو پشته دید و وی دست اندر و زود
قدرت دین و اسلام بنده خوار بود اگر بنده سلطان بود
و تا که بکشد از ولایت مغرول شود **اگر ماه** کان نیز خوار
دیدن بر چند وجه تا وی دارند چون دوست و خویش و نه
برادر و فرزند و مغربان سلطان و ت کردن فقها و خلیفه
اگر وید که ستاره در کنار وی افتاد و یا در سر او یا در خنده وی
اینک کسی را غرود دولت و بزرگی فرارید و یا در فرزند
اینکه دولت مند **اگر وید** که آن ستاره شناخت هر چه در آن
منسوب بود یا بد مثل چنانکه **زحل** صاحب عذاب سلطان بود
یعنی عباد و خادع سلطان بقول دانیال علم و بقول زکی

خازن ملک یا قاضی شهر یا وزیر یا دهقان بود **مشرقی**
وزیر و قاضی و ندیم بزرگ و خازن بود **مسیح** سیه پشته
ملک یا حاجب یا سرهنگ بزرگ بود **زهره** پردگی ملک یا
مطر به یا خزینه یا مال یا زن بود یا کنیز **عطر** در مستوی و
دیر و صاحب دیدان بود **اما** **سروج** به خواب دیدن که
کسی که بر آسمان شد و **سروج** دارد بیدار نشاخت و دلیل کند
که بنده خدای پایگاه عظیم و دولت و بزرگ **پایه** **اگر** **برج**
خود بنده غنیمت و خیر و برکت و **اگر** **برج** **نور** بنده دلیل مرد بزرگ
کاروان بود **اگر** **خیره** بنده مردی بزرگی عالم و صاحب بود **اگر**
سرطان بنده مردی بزرگی صاحب سر و دیر بود **اگر** **رعد**
بنده مردی بزرگی یا ملکی یا سلطان بود **اگر** **میزان** بنده مردی
حاکم و توانمند و صاحب نعمت بود **اگر** **عقرب** بنده دشمن ضعیف بود

اگر نوری

اگر قدس بنده مردی سپهسالار و کارکنار و پادشاه بود
اگر **جبدی** بنده مردی وزیر و عاقل و بیرون بود **اگر** **دیو** بنده
شخص با حمت و محنت بود **اگر** **حدوت** بنده دلیل مردی بزرگی
و خزینه دار و امم مقتدر ملوک و سلطان **باب** **پست** **چهارم**
در دیدن رعد و برق و ابر و تگرگ و اشعه **اما** **اگر** **ابر**
به خواب دیدن بر چند وجه تغییر دارد **اگر** **مردی** **حکیم** **یا** **ملک**
یا رئیس یا زاهدی بود و یا ثارت و یا عذاب و یا قحط و یا
کسی بنده که بر ابری نشسته است این را کسی عزت و بزرگی بیاید
و بر علم و حکمت خویش کاری کند **اگر** **ایر** **کسری** **نشسته** **بود** **و** **یا**
ره **دزدان** **بکسرت** **و** **دست** **گرفت** **یا** **خورد** **این** **کسری** **علم** **و** **حکمت**
و خرد **پادشاه** **اگر** **ایر** **کسری** **میخورد** **این** **کسری** **در** **منطق** **سید**
از **ملکی** **یا** **غلامی** **یا** **حکیمی** **اگر** **ایر** **کسری** **میخورد** **این** **کسری** **در** **منطق** **سید**

گفته و حکمت بیاموزد اگر دید که بابر یکی بود و در آن ابرو سرخ
پیشینه خواب هیچ نفقه نبود اگر دید که خانه دی از ابرو بود
کس معاش و دراز علم و حکمت بود اگر دید که بابر بنا کرد و در آن
حکمت و ولایت و سلطنت بود اگر دید که در ابرو بود و بابران
دلیل بود شکست علم شد و بر زبان او حکمت رود اگر دید که از آن ابرو
بروز بارید شکست علم بیاموزد و از آن علم بر نفقه رسد اگر
دید که بابر روشن بود و بابران بناریه دلیل کس سلطان است
با عدل بود اگر از سر پند که در پستان و بر شتابت دلیل بود که
فرزند آیه اول و هر در عالم حکیم باشند اگر دید که خواب ابرو شده است
اینکست علم حکیم شود و مردم از و بیکو می بینند اگر ابرو بشو
دید باشند و دلیل ترس و خوف بود در دل خونی و آن است که گذرد
و بینند خواب هر نفقه بیاید اگر دید که بابر نشسته بود و هر وقت
الغیر

والطیف بود و هر جا که میخواست میرفت بابر سرخ و شرف و مرتبت
فرار رسد و علم و حکمت بیاموزد و نیز گفته اند که ابرو بابران دلیل تنگی
و فقر و تنگدستی بود و اگر می گفتند اند که ابرو سفید کردار نیکو بود و آن ابرو
که از زمین با سمان میرود دلیل سفری بود بینند که خواب ابرو باز
آید آن بزه و دین ابرو سرخ در خواب دیدن دلیل بیماری بود
و لیکن ابرو تاریک دلیل غم و اندوه بود اگر که در خانه خویش یا در
خویش و یا در جائه خویش یا در ابرو بیند این همه دلیل بافتن علم و حکمت
بود لیکن ابرو بر سر در او تاریکی و سیاه بود یا بادریا هولناک
سخر و غضاب و قحط و تنگی بود **ما در راعه** به آنکه راعه در خواب دیدن
دلیل قحط و تنگی و غضاب بود و بلا و فتنه و سختی پیدا شود در آن نومی
و دید باشند اگر دید که راعه میانه دهنش میباید دلیل جور و ستم
سلطان بود در آن ناهنجاری منع سیاه بیند هم فرغ بود انکس

خواب هر چه آید دال بر آن است که آن شخص مجتهد و دینی
 بدین سونیت طایفه و تنگنای بزرگ کند و عاشق جلال می شود
 بدو مگر در باب **پشت پنج در تا اول باد و برفه و باران و سیل و طغیان**
 لا یناله باران خواب دیدن بدوازده وجه تعبیر دارد رحمت
 و برکت و در دره و فریاد و بلاء و گشتن و قحط و بیماری و کفر
 و ایمان و در دفع و دشمنی و بر قیاس می کنند خواب چنانکه گفته شد
 مفسر دستور او فصل و اوقات اگر دید که در شهر باران آید بوقت
 خوشی و دلیر فرخ نعمت و از زانی بود و از اهلان رفته آید عیش بر مردمان
 خوشی کرد و اگر دید که در محضر باران آید و در دیگر جای نیاید آن نشان
 لشکر بود در جای باشد و ظلم و ستم کنند اگر باران آید پنبه این دلیل
 رحمت و رحمت بود اگر باد و شعله و گرد و غبار و تاریکی پنبه فتنه و لشکر
 و ظلم و جور سلطان بود که باران خوش و دلیر نعمت و رحمت و برکت بود

خود نشاء و هو اندی نیرل انقیث و نیز گفته اند که اگر بیند باران
 در محلی آید و دیگر جای نیاید دلیل بیماری و قصود است بدو اگر در
 کسب در محلی آید آن دشمن بود در آنی آید اگر دید که در آن
 سیل بگرفت دلیل بود که از دشمن بگریزد اگر دید که باران خود
 و بارید آن نشان نیکوئی و دولت بود و لیکن باران بزرگی یا
 هول و ترس دیدن نشان غم و اندوه و محنت بود و از آن بوقت
 خوشی باریدن دلیل رحمت و نعمت و روزی حلال بود که
 در وقت خوشی بفتند دلیل فتنه و بلاء و لشکر و غارت بود
 و قتل و گشتن اگر زانه و برف بهم آمیخته بیند هم با و محنت و
 بیماری بود و اما **برف و یخ** به خواب دیدن روزی فراخ
 و مال حلال و عیش و خوشی بود اگر دید که برف یا یخ جمع می کرد
 مال حلال جمع کند و عیش بر و خوشی کرد و منفعت یابد

دید که برف میخورد میراث و مال حلال پیاده که باک فی دست
آید و بخورد و عیش بر و خوش گذرد که باران و باد و برف
و زلزله و کرد و خاک و تاریکی و صاعقه یا هم بنید به حال
در آن ولایت و در آن نواحی فتنه و بباد و شکر پیاده و
و تنگی و مرکب مفاجات در آنی افتد **و اگر کسی** برف به خود
ببند و آن بوقت خویش بود دلیل فرسخی نعمت بود که در آنجا
پدید آید **اگر** بوقت خویش بود و نه بجای برف دلیل هم و خوش
و شکر و رنج و عنت و بیماری بود که در آنجا پدید آید **اگر**
که در دهی یا شهری یا رانی و سیل آمده خرابی کرد در آنجا
و سیاه فرود آید و خرابی و ویرانی کند و اگر آن خرابی کرده
بود آنجا هم خرابی نکند **اگر** دید که اندر سیل افتای یا سیل او
در رود و آنجا کسی اندر بلا و رنج و محنت افتد **اما** باد بخورد

از راه

بهرت وجه تغییر دارد **بشره** و **بشارت** و **مال** و **ولایت** و **عبد**
و **راحت** و **و کشتن** و **بیماری** و **شفای** **اگر کسی** بباد
نشسته بود و باد مسخوی بود و دیگر کسی سخط نیت و نیرکی
و به هم مراد های خویش برسد **اگر** دید که بادی خوشی جت اندر
سردخانه وی یا اندر روی دلیل کند که اینک در نعمت و
راحت و آسنا و مال و نعمت پیاده و روزی بروی فراخ
کرد **اگر** دید که باد و کرد و غبار سخت و تاریکی بود
که در آن موضع حرب و شکر و فتنه و آفت و بیماری
و اگر دید که باد و درختان را میکند دلیل کند که در آن نواحی
منته و حرب و قتل افتد و نیزر کان کم شود **اما** باد نسیم که
دیدن شادی و راحت و دولت و نعمت بود و اگر بیا
بیند شفا یابد و اگر محسوس بیند غلصه یابد و اگر غلصه

چی غم کردد انچه هر که بنده خلاص یا بد ببرد خوشی برسد
اما با وجب در خواب دیدن طاعت هلاکت بود اما با
شماره بر خواب دیدن راحت و برکت و خلاص یا قهر
و شفا بود از بیماری و اما با در خواب دلیل خیر خوش و امید
و طرب و شادی و یافتن مراد و راستی نیز که بود اما
با در سخت و نعمت و شادی و فرج از غم و خلاص بود
و الله اعلم **باب بیست ششم در تاویل دریا و رود و حوض**
و چشمه و بزمین خون و نادران و شاه و امیرانکه دریا و حوض
دیدن ملکی بزرگی یا ریشی بود **اگر دید که در دریا آمد و**
ی خود را اینک کسی تهای مراد های خوشی برسد و غرور و
رجاه و منزلت پیاید و اگر نر او در متهری در شسته باشد
پیاید و بهتر کرد و اگر نه هم مفر نرکان شود و غر

د آفر

و مرتبت پیاید و از ایشان نفع و دولت و مال و خدر
پیاید **و اگر دید که از دریا چیزی یافت چون جوهری یا**
و لاریدی یا صدفی یا مالی یا نه آن آب غل کرد این همه
یا نفعی مال و رحمت و راحت و نعمت و نیکویش بود **اگر**
که در دریا آب حوض یا غل کردی و آب آن دریا شود
یا تخم بود دلیل بود که اینک کسی خدمت متهری کند که بخیل بود
اگر دید که آب دریا همه بخورد مال بسیار پیاید و اگر اینک
عالم بود علم وی بسیار شود و از بهر آن خود به انشی بکشد
اگر دید که از دریا بکشد شت از دشمنان لای پیاید و از خوف
و ترس اینک کرد و از غم فرج پیاید و از بهر آنکه چون نبی را
سرایین بکشد شت از حمله غم بر شت و از دشمنان غم کشته
اگر دید که دریا شت میکردند اینک کسی در خدمت و علی سلطان

شود اگر دید که آب در بیا آب رود یا آب چشمه خشک
شدند دلیل کند که دولتی یا ملکی یا شهری یا نهزی در دن
ناجیت برود یا غده ها که کرد اگر **دید** که از دریا به
پای بگذشت از عقده غم برون آید و بر دشمن ظفر ببرد
قدرت و جا و زمانه اسرائیل **دید** اگر **دید** که از هر
بگذشت و بیای وی تر نشد و به آب نیامد دلیل کند
که از جمیع غم و دغدغه برهد و سلامتی باید از خوف و ترس
ایز شود اگر **دید** که دریای یا رودی کثافتی بود دلیل کند
که بر ملکی یا سلطان نزدیک شود و مقرب گردد و عز
و بزرگی و مرتبت بیاید اگر آن دریا یا رودی در غرق
دارد یا غرق گردانند دلیل کند از ملکی یا سلطان و
غنی رسد اگر **دید** که از آن برون آمد از غم و سخت برون

آید اگر **دید** که **دید** شد او را از پنج جینی کسی خضر یا
گردند که بیج بود اگر **دید** که غرق شد و از آن ترسد و از
خوش و غم ترسوی ترسید دلیل کند که این کسی به بهی دنیا غرق
شود اگر از آن ترسیده بود او را از ملکی سلاطینی خضر
باید کردند قدرتها اغرق و غرق شوند اگر **دید** که در
آبی شد و دست میگرد در علی سلاطینی رود و درگاه
او تیر کند و اگر خواب در رستن بیند دلیل غم و غم
و ستم و بیج است بود اگر از دور دریا را بیند به
چشم امید داشته بود برسد و گفته اند که شنو کردن در خواب
تیر کردن بود در کارها و معیشت کردند و اگر آن آب
روشن بود حال **سلاطینی** باید و اگر تیره بود اگر **دید** که در
آب غرق شد دلیل بود که این کسی به نعمت و دو جهان غرق

شود و مال یا به و اگر آن آب تیره بود دلیل کند که در
مال حرام سلطان جا بر افتد اما بدانکه در یا سلطان
و بزرگی بود و هر رودی کلانی که بنید امیر ملک و بهتر
آن شهر بود چنانکه در جمله بنیداد خلیفه بنیداد بود و در
در ملک هندوستان بود و چهلون ملک فرار
و قدرت ملک شام و روم بود و این ملک مهر و در
های دیگر را نیز بر خلیفه ن شان تغییر کند و الا بحال
خوردن و بزرگ تر بود اگر دید که در در باشد و پیش
به کلان داده گشت او را از ملکی یا بزرگی غم و محنت نشد
اگر دید که از آن آب سر و تنی شست دلیل کند که از آن
غما بیرون آید چنانکه اگر کسی را بنید شفا یا به و اگر حرام
در از او بیرون آید و اگر ترسانی بود از خوف

یا آید

این خبر کرد و اگر بخوبی بنید از بنید خلاص یا به و یا به
از بهر آنکه خدای تعالی و شادی و شفاء آید و در سر و تن
شستن نهاد اگر دید که از رودی آب بنید و آن آب خوش
تره بنید و سرد و روشن این کس به تمام مراد های خود رسید
از بزرگی یا بهتری غریبگوی یا به و کارش یا با کرد و مال جمع
کند اگر در خواب رودی خشک بنید دلیل چچ کردن بود
چنانکه گفت بودی غریزی نزع اگر دید که از رودی که آب
آن تیره بود خوردی این کس شاعر کرد و قدرشاکم تر از هم می
کند و در بهیون اما حوض بنید و دیدن مردی بود مال را
و تو اندک و یا مردی بزرگی یا عالی بود اگر دید که از حوضی آب
خورد یا از آن حوضی خبر برداشت دلیل بود که از روی پاک
مال یا به و کارش یا با کرد و مقدار بزرگی که آن حوض آقا است

آن خنده شور و تن بود دلیل غم ورنده بود اگر دید که از رخسار
آنگین آب خورد دلیل یا فتنه مال بود از جهت زنان اگر دید
از جام سفالینی آب خورده بود هم دلیل یا فتنه مال بود
از جهت خادمان و کینه کاران اگر دید که از جامی آب خورده
شد و یا از صحنه طعام خورد و پیر شد اینگی را دلیل خرد
عمرش بود اگر دید که آب گرم خورد دلیل غم ورنده بود اگر دید
این خورده را بر روز دیده بود و روز از سلطان غم و خشم
اگر به شب دیده بود و روز از خشیان غمی رسد اگر دید که
آب شور خورد دلیل زنده کافی بود یا رنج اگر دید که آب
خورده بود دلیل بیماری بود اگر دید که از رود فرافتنی یا چینی
یا از جامی نامکن نجستی دلیل نزدیکی آمدن اجل بود اگر
اما چاه به خواب دیدن بقول در سال عام دلیل عالم شدن

بر مکر بود

بر مکر بود چنانکه گفت فی غیابته الجلب و اگر که از جامی آب
بیکشیده میوزد اینگی غم و بزرگی و تهریب باید و از جامی
سپاس میوزد و منفعتت باید و اگر از جامی یا کاریزی آب
و در جامی میگرد اینگی مایه جمع کند و غش بر و خوش کرد
و روزی بر و فریخ شود کشف اندک چاه به خواب دیدن
مکر و غم و زن و فرزند و زن فریبده بود و سلیط و
زنان بود اگر دید که زنده رکنده یا جامی یا کاریزی افتاد
کسی در مکر و غم و جلی دشمنان افتد باید که بر خیزد
اما کنده اگر کسی بید که در کنده خون یا در جامی خون یا
تغاری خون افتد اینگی به خون تا حق گرفتار و مبتلا کرد
و مال حرام سپاسد و اگر دید که در شهری یا در محلی رودی خون
رفت در دانی خون مردمان بزرگ رنج شود اما نودان

و اگر دید که ناودانی بود و از زانی آب و خون بارید دلیل گشت
که اندر آن شهر یا در آن ناحیه است که آن دیده باشد خون ریز
و قتل بسیار افتد **باب بیست و نهم** در غایب گشتن و زورق و قتل
و اگر دید که کشتی بخواب دیدن بر چند وجه بفرود آید در آن و فرزند
و مادر و پدر و مرکب و بر و زنی و اینی و عیال
خوش و ورستی از غم و بیماری و وزندان و باد کاری
که او را که ز معاش خود باز دارد و آقا در آخر رسد کاری
فرج بود از بهر آنکه رفتن او در آب است و آب سبب حیات
و زنده گانی بود چنانکه گفت و بعضی از اسماء کل شیء قیام
پوشیدن اگر بیند که در کشتی نشست و این در سفر بود است بدین
باز آید از بهر آنکه کشتی خانه بود هر که بیند بنا چارسی نه رود و
که غایت سلامت باز آید قوت نگار آب اخضر فی و لوانه می

و ملکی دخی

و ملکی دخی بیتی **اگر** دید که در کشتی نشست در دریا باشد این کشتی
خلاف باد شاه دیگر شود اگر دید که در کشتی نشست صحنی مدتی
افتاد به دره و آقا در آخرش فرج بود اگر دید که کشتی وی
همانده بود و وی در کشتی بود دلیل غم و محنت بود و از غم
آید ن دیر تر بود اگر دید که کشتی وی نرم نرم در لب آب میفتد
آن غم سخت تر و بیشتر برون آید ن در آن تر بود اگر دید که کشتی
بود و کشتی وی در آب غرق شد این کس به حال دنیا غرقه شود
و هر چند کشتی را غم گرفته اند و آقا در آخرش فرج بود و نیز گفته
که هر که در کشتی رود هم چنان بود که در کور رفته و یا در ناری
رود که وی را غم رسد و یا بود که در زندان نشسته و یا در
آخر از بهر آنکه رسد کاری بود اگر دید که کشتی نشست و نخته را چنان
خدا جدا شدند دلیل مجرب بود و در یکی غریبه یا غم و محنت

سختی بد و رسد اگر یک گشتی وی دندرمیان رجب دربارفت
اینکس از جلد سلطان کرد و یا با ایشان دوستی کرد و نزدیک
شد اگر کسی خود یا گشتی خود در درمیان رودی یا جوی بند
که نه دریا بود همی تاویل دارد اگر دیو که در گشتی نشست و رست
و بیرون آمد اینکس از جلد غمها و بیماری و غماظه بر بند از بار
اگر گشتی را غمی خوانند و بیابان را مسافرازه و چون از روی
آمده بپند از جلد غمها برهد و نیز گفته اند که در گشتی نشستن و
دریاشدن در کار و عمل سلطان شدن بد اگر یک در گشتی
نشست و در میان رجب رفت و از کنار دیگر بیرون آمد اینکس
از غمها و محنت را بر همه و از خوف اینکس شود چنانکه گفتند
چنانچه در صحیفه است و هر که بپند که از گشتی بیرون آمد از غم
غمها و محنت را خوف را بخل صوابند و ندادن کرد و کارش

کرد و غمها و محنت را بخل صوابند و ندادن کرد و کارش
بازش بود پس در دگر در دیش چنانکه کرد و بامید ما برسد و او دید
در گشتی با قوم بچانه بردا نکس تو بکند و راه رست باید قوله تم فبا الله
عجزها و مرسیها اگر دید که از گشتی بخت آمد دلیل محبت کردن
بود قوله تم فلما انجیهم الی البر انما هم فی شکر ان اوید که گشتی
بود به نیت یکو دلیل کند بر نیکو کار ما بنیاد خواب اگر دید که گشتی
در در آب حرامت و برقت دلیل یافتن عز و جاه و ولایت و کرامت
بود و از نور قیصر خواب همچون گشتی بود لیکن بر سه کثر و غرق
و همچون غرق شدن گشتی بود اگر دید که در در با غرق شد میگویند
که در خشکس میرد و مالش تباه اگر دید که در دریا نشیکرد و لیکن
که در کاری که در مانده بود و فسخ یابد اگر چنان دید که در میان
آب برود و خشکس غرق میرد اگر دید که بر کمانه از غرق شد پس از بار

بیرون کرد دلیل سفری بود ای سنانهای مفتحت قوله تم فاخلع
 نعلیک اناک بالقدس طوی اگر دید که در کانه روی است
 در وی سکرید و بر پیزی نگیرد بدست اینک زن زن کند از
 قبال ملک و سلاطین و از آن قبائل حاش سکوخته و کارش
 کرد و مراد نباید دولت و حکم باب **پنجم** در
 تاویل و سلام و مستحبات و اگر کسی خسته یا غیره در دست
 و دست او در جبهه سپاهین میدهد یک در دست وی کرد
 نیکو از اهل صلاح و ستور بفرماید که نیکس عز و شرف و قوت
 و توفیق این باید و دست رسول بجای آرد و در میان مردم زاهد و
 نیکو باشد اگر مشرک بود مسلمان شود و در طاعت و عبادت خدای
 عز و جل کوشد و لایست کند اگر کرد و اگر دید که در حصاری شد دلیل
 بود که مسلمان شود و از عذاب جهان ایستد و چنانکه مردیت

در حدیث



در اخبار رسا وی که گفت لا اله الا الله حقیقی فمن دخل امره علی
 یعنی لا اله الا الله حقا نیست هر که بگوید این بود که در حدیث
 شده و از دشمنان این گفته **اگر دید** که مسلمان شد و باروی بسوی قبله
 نماز کرد یا خدای عز و جل شکر و ثنا گفت اینهمه دلیل ایمان و
 و خیر و برکت بود **اگر دید** که مرده بود زنده شد همین تاویل دارد
 از قول خدای تعالی چنانکه گفت فمن یرد الله ان یمید به شیخ صد
 لله سلام و خیر یرد الله ان یفضل یجعل صدقه ضیقا **اگر دید** که در
 و کشتی بود هم دلیل و نیز و سلام و مسلمان بود مشرکان را از زنده
 هر که بانوح عا در کشتی بودند و آلا اگر مشرک بود و عیند که مسلمان
 دلیل از عز و جلش بود **اگر دید** که دعای یا تسبیح یا ذکر خدای عز و جل
 میگفت اینک کسی از جمله با و و با و نکبات این بود و عاقبت در
 بر خیز کند و دنیا نگیرد **اگر دید** که فرغان تنفیغ الموتین و الله اعلم

باب بیست نهم در سلام و بر سرش و بقیل کرشمه و اشک
هر یک از اینها و اگر در جواب بپند که کسی را در بقیل گرفت در میان
ایشان الفت و دوستی افتد و اگر دشمنی و خصومت بوده
هم در میان بر خیزد از قول مصطفی ص چنانکه گفت اما خفته
فی المدقه و اگر دست در گوفتش نهادند دلیل کند که دوستی است
میان آن دو کس زیاد کرد و که درت و خصومت و نفق از
میان بر خیزد اگر دو کس دشمنی بروی سلام کرد دلیل کند که آن دشمنی
مطلقه صحیحی جوید اگر دو کس دوستی بروی سلام کرد دلیل کند که آن
دوستی بدوستی وی باشد آن است و زیادتی میدهد و اگر دشمنی
بود این کس بر سلام گفته ظفر باید و زرش روی این کس در اگر
که سری و بر سلام کرد این کس زنی زن کند و زرش عذرب خدای
عز و جل این کس کرد اگر دو کس مردی باز رکاب بروی سلام کرد

و اگر جواب

و اگر جواب باز داد دلیل کند که باز رکاب در میان ایشان
قدیم کرد و اگر جواب سلام باز نداده بود آن باز رکاب
تباقی نبود و زود در میان ایشان تفرقه و جدائی افتد
و بد که بر زنی بروی سلام کرد از آن کس شفقت و نیکی
پند و اگر در میان ایشان خصومت بوده باشد وی را دوست
گیرد و الله اعلم **باب سی و نهم در غلبه و طهارت و فتنه**
و موافق و فغان و اگر کسی خود را فتنه نکرده پند دلیل بود
که عاشق تباها شود و دینش ضعیف گردد و این کس دنیا
و دوست بود و در آخرت عاقبت اگر خود را فتنه کرده پند
خدای تعالی او را نیکی می دهد و از گناه پاک کرد اگر
که فتنه کرد و خون از روی پیاورد و بدین گرفت این کس متابع
سنت مصطفی ع بود و نیز گفته اند فتنه کردن مفی وقت بود

میان زن و فرزند و خوت و ندان و موداک کردن نزنایم
یعنی فتنه کردن بود اگر دید که موداک میکند اینک کسی
کار بود و با اهل و خدیش و ندان مودا حققت کند و ترجیح نماید
و اگر دید که موداک میکرد به غیر پیید دلیل کند که مانع حرام
باید و نفقه کند اندر طاعت اما خدای کردن در خود
دیدن از غم راهی و از بیماری شفا و از بند قلاص یا غیر
اگر دید که دست روی می نشست از بهر غم یا اینک کسی در انداختن
خدای عزوجل بود و از خوف در این و رستنی از غم و یا
تفحص حاجات و غم نیک و تدبیر کار با موداب بود اگر
دید که دست و روی تمام نشست قبح کارها و تمام شود
و اگر تمام نشسته بود این بود اگر دید که سر و تن نشست و یا
غدا ندر بوشید این خوار بنگو بود و از غم رستنی و از بیماری

شفا و از

شفا و از بیماری بریدن آمدن و از بند قلاص شدن
کردن بود اگر از غم مغرول شده بنده باز آن عمل را
نبوی دهند اگر در ویش بنشیند تو دلگیر کرد و او را نود دیگر بنشیند
که سر و تن نشست در ویش کرد و هر که بنده که سر و تن تمام
نشست بر تنای عزادای خود رسد و اگر دید که دست و روی
می نشست بنشیند بنگو عزوجل شرف و نیکو و نزرکی باید و او را
از دست گرفته بود باز نشی بدست آید و در دیده و کلمه شده
باز باید اگر دید که دست روی نشست بچینی که روز بنشیند
اینک کسی از غم رسد و او را در رختش فرج باید اگر دید که دست
روی نداشت در نماز نشد دلیل کند که اینک کسی در سر باید رز
دست برود و اگر چینی خوار بنگو بنشیند سپاه و خشم
بردا کنند و بیک دست روی نشستی فرج از غم باید و او را

سیم در خواب دیدن از غم فرج و راحت و نعمت بود و غم
و شرف و دولت و اقبال و روز آرومی نماید و شکر و شادمانی
گوید خدای را عزوجل قوه تبارک و تیمور سعید اطمینان
سکیم فکرون و گفته که هیچ خدایی نبود که کسی بنده آن دلیل
بر کاری و پیشه یا فعل وی اگر ندید که وی کسی را زشت آن
کس تو به کند بدست وی و اند و اعلم و اعلم باب **سیر** در دنیا
بایک نماز و قنات و اشاده اما بداند بایک نماز و قنات
گفتار در خور بوقت خویش دلیل چ کردن و امنی و امنی و
یا فتح دولت و ریاست و بزرگی بود و کردن بکونی و طاعت
و خیرات اما هرگاه که بپند از اهل صلاح بود اگر **مقدم** بود
و حالت برقرار و دل و آسایش و روزی و سستی آن زشت و
نه خویش اگر **دید** که بایک نماز گفت و قنات کرد و وقت

موضعی بود خدای تبارک و سر ریح و روزی کند اگر **دید** که در دنیا
بایک نماز گفت دلیل بود که بپند خدای بر چ روز و مردم
بر چ دعوت کند قوه تبارک و اذن الناس با چ بایک رجاء
و علی کل ضار اگر **دید** که در میان قافله بایک نماز گفت دلیل
کند که آن قافله را قطع افتد یعنی در دیر ایشان زند و غنا
کند اگر **دید** که بر در سرای او کسی باد و به نفس خود بایک نماز
گفت اگر این کسی از اهل ولایت بود ولایت باید و مقرر کرد
و اگر سزاواری در شرف بود سلطنت باید و پادشاه کرد و
اگر نه اهل حالش نیکو شود و کارش بپند کرد و نود مگر باید اگر
که در جای بایک نماز گفت دلیل سفری بود و دور دور بود
و دور از اگر **دید** که بایک نماز زیادت و فقها گفت یا
انفاظ میکرد اند این کسی ستم کننده بود بر مردم به مقدم زیادت

و نفعان که گفته بود اگر دید که موجب شرح گفته بود این کس
میچ بود و امر معروف و نهی منکر کند و شرح را به پای دارد
اگر مسقه بود خواری و ذلت و حقارت کشد و بود که زخم
خود را اگر دید که در حایطی باشد نماز گفت دلیل کند که زنی
صالحه را بن کند اگر دید که در خانه باشد نماز گفت دلیل کند
اهل آن خانه یک میزدید یا چهار شود اگر دید که در کعبه باشد نماز گفت
دلیل کند که این کس با زن اهل ریختن است کند اگر دید که در میان
گلهای باشد نماز گفت این کس در میان قومی است که از آن شود
اگر دید که در میان کرم باشد نماز می گفت نه نیکو بود اگر دید
که کجری باشد نماز گفت بر سپل لعل و بازی این کس در عقل
زین شود و گروهی گفته اند که میزد اگر دید که در میان باران
باشد نماز می گفت و قامت کرد این کس را اهل رسیده بود

از اهل باران

از اهل باران نیز میزد اگر دید که باشد نماز نشد و نیز از اهل
و شد از آمد دلیل غم و اندوهی بود که بوی رسد اگر دید که باشد
نماز می گفت و جامه سپید پوشیده می داشت دلیل کند که این کس
دولت و ولایت باید قوه تقا فی بیوت آن ذوالدین است
و نیز که فیما اگر دید که باشد نماز گفت و بعد از آن کار نیکو کرد
دلیل بود که این کس مردمان را به خدای تقا میخواند و فرض و
به جای آورد خدای که گفت و غیر احسن قولا نمی دعا ال الله و
صالحی اگر دید که باشد نماز گفت و خدای را رسیده کرد این کس
عباده و صالح بود قوه تقا انما یومن با یاتیا الهی از ذکر و
و غیره سجده اگر دید که روز عرفات در میان مردم باشد نماز
می گفت این کس عذوب راکی و مرتبت به یابد و در میان مردمان
نیک نام شود و مردمان را از بدعت باز دارد قوه تقا و از آن

از اهل باران

خبر الله رسوله اگر دید که بانکه نماز میکند اینک را بزدی
بکشد و تمامت ببرد کند و اگر اینک منفعت بود دستش بر نهد و اگر
مسجد بود دروغی بر وی کند چنانکه گفت اذن مؤذن ایستاد
اینها پنج رقون اگر دید که بانکه نماز میکند و مردمان برو
باری میکردند دلیل کند که مردمان آن دیار قاسق و فاجر باشند
قوله تعالى واذنا دیتیم الی الصلوة اتخذوا هزوا ولبا
دید که در روز آدینه بانکه نماز میکند اینک کسی غصه و مویه
بعد قوله تعالى واذنودی للصیوة فی یوم الجمعة اگر دید که بانکه نماز
میکند بر در سرای خودش و مردمان برانی گرد آمده اند دلیل
که اینک کسی ببرد و مردمان برانی گرد آیند چنان که دیده بود اگر
که در میان بادر صحرا و بیابان بانکه نماز میکند همین تا بول
دارد که وی ببرد و مردمان بر خانه وی گرد آیند اگر دید که ببرد

کرایه

سرای او است از خودش بانکه نماز میکند اینک کسی زن را رطاف
دهد یا خیانتی افتد میان ایشان اگر دید که بانکه نماز میکند
در در مسجد میکند اینک کسی حق کوی بود و کواهی بر حق
زیرا که مسجد جای حق است لابد اینک کسی حق کوی بود اگر
که بر در کلیسا بانکه نماز میکند اینک کسی بدای بود که ناکه
وی افتد از جفته زنی یا غلامی اگر دید که بانکه نماز میکند
بر سر مناری یا بر سر کواهی یا بر جای بلند اینک کسی دلیل حج کردن
بود اگر دید که بر در سلطان بانکه نماز میکند اینک کسی بدای بود
و مفلس شود انقض بانکه نماز گفتی در خود بپوشیدن دلیل
حج کردن و ولایت شود و حق کفر و کواهی دادن و دست
بریدن و امنی و این و هر که و مفلس و زن را رطاف داد
بود یا بر در خانه و بیابان و صحرا و بیابان بود اما باید که

اصل و نیز ناز است و بعد از کلمه شهادت به نزدیک خدای عز و جل
پنج عبادتی فاضله از ناز نیست از بهر آنکه یا قامت ناز شمل
بجای است و اعلام و سلام بر ترفع پس ناز کردن در خود
دیدن از بهر ناز فاضله و بهتر و بیشتر و ستوده تر بود به
و جعفر در ایمان و ولایت و کد کردن امانت و یاد
کردن و یا حرب و یا ظفر بر دشمن و یا توبه و یا سفره و اگر دید که
ناز فریفته میکند در بیعت این گوی خاشع و توبه کار بود و
سطیع خدای عز و جل بود و متابع سنت مصطفی عام و مردم
مای و جهانبی تمامی پساید و برادرهای خود پسندیدند اگر غم
بودش در کرد و اگر و دم در بر بند بگذارد و پی و دم کرد و
اگر بی بر بند نشاید و اگر فاسق بود توبه کند و از خود شستن
است و خدای تعالی از او بخشنود شود و در آنچه روز کند ^{توبه}

ان الصلوة

ان الصلوة تنزع غمها و تفرج همها و تفرج همها و تفرج همها
مع الصلوة و الصلوة الواسطه اگر دید که بر اهل خویش و صیته ناز میکرد
این کس مصلح و باو رج و بر هر کار به او امر و موعود و نه از سر کند
چنانکه گفت و کان یا مرا به بالصلوة و الزکوة ما دست جبار دید که
در وی نیست و نماز که دو سلام باز داد و دلیل گفت و نماز یا احسن
نزدیک آمده بود زیرا که از کارهای این جهانی تمام فارغ شده بناچار
دلیل مرکب بود که دید که فریفته ناز چنین کرده و اوصافی و امانی پاک
و روزی بی بار بود و دلیل کند که و راعه و بزرگ و مرتبه رسد و اقبال وی
نمایه بقدر پاک و صفت از روز اگر روز از ناک به پخته او را غمی رسد
و دیگر ناز و دیگر میکرد و انیس کاری بکند و از آن نفع بآید اگر دید که ناز چنین
میکرد و وقت ناز و دیگر دلیل گفت و انیس و امش بگذار و بجز کار و بی اگر
دید که ناز خفتن میکند و دلیل ساز کاری و موافقت او را با اهل و عیال

خوشتر کردید که ناز با ما و میگرد و روزی بروی فراخ کرد و در سانس
است نه عیش و خوش کرد و اگر دید که از ناز چیزی بماند به دلیل سفری
بود و اگر این خواب از لی چند در وقت حیرت افتاد و اگر دید که برشته
ستوری ناز میکرد و او را بهر سبب اگر دید که سبزه میکرد و هر که می بیند
و در است و فیروزی و نصرت و ظفر باید و نیز گفته اند که سبزه کردن دلیل
فرمان کردن بود و در نازی عهد و امن و نیز از جمله خوف و خطر و بلا اگر دید که ناز
میکرد و حلاوت بود و دلیل بود چندی روغ دارد و زن بوسه میدهد و اگر
دید که ناز تمام میکرد و سبزه بهر سبب باز داد و دلیل کند که کار با بر
نورید که در اگر دید که ناز کرد و روی لبوی کبینه میباشند و دلیل کند بر سبزه
وین و یا عیش و انگیس دید که ناز میکرد و روی لبوی کبینه
داشت این کس را بر دین جود و میل بود و این عقایدی دارد و اگر
دید که ناز کرد و روی لبوی مغرب داشت و دلیل کند که چندان مستبوع و عاقل

بهرای باطل و ترک و نفاق گویند از بهر آنکه این قبله ترسیانست
دید که پشت قبله ناز میکرد و نه است که قبله بکدام طرف است انگیس در کار
خواب مستحضر که اگر دید که در راه را میگرد و روی لبوی کبینه میباشند و دلیل کند
که انگیس ولایت باید و بهتر کرد و مردمان مطیع و سرگردند و او عادل
منصف است اگر دید که ناز میکرد و دست بسته انگیس بدینا در مانده و نقد
دید که ناز را را میگرد و انگیس بر قم ضعیفان و اگر کرد و اگر
دید که به پیشوخته را میگرد و انگیس میرد و مردمان بروی ناز کنند
در تمام و اگر دید که بر سر وقت بخواند انگیس فریضه رضای خود جل
بهر که از او اگر دید که در خانه که در وی نام خدایا بنود دلیل کند
انگیس با عاقل که دید که خدایا کرد و دلیل کند که ویرا فرزندی باید و نقد
اودادی ربه ندا و خفا اگر دید که در تاریکی دعا بخواند انگیس عاقل
خواب بر به نصرت باید و خدای خود جل را شکر و ثنا گوید و قوله تعالی

وَأَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ غَفَّارًا **وایدیکه دعا و حاجت**
اینجه بیان نامه حاجت میباشد از قول خدای تم چاک گفت یا عَظِيمُ
استجابت کند اگر دیکه در دهان شکر براد عا سیکر و خدای را بخواند
بند اینک از جمله ستم محنت و اندوه مان بر هر دشوار و دردت باید
اگر دیکه از ستم یا سجان است میگفت اگر انیکه ستم یا سجان است و اندوه
بود لا شک از غم ستم محنت و اندوه هر بر دل آید و فرج و شادی است
باید اگر دیکه در صفت بناده بود با تو هر بزرگان و تسبیح و تهلیل میگفت
انیکه بر دشمنان ظفر باید و باید ابر سه از قول خدای قائل چاک
گفت انا الغنى الصافون وانا الغنى المصلحون **وایدیکه**
الاسته میگفت خدای قائل او را و فرزندى به به و هر چه قدر قوی کرد
قول تعالی الحمد لله الذى هدانا لهذا **وایدیکه دعا و حاجت**
از ستم سبیل الدعاء اگر دیکه شکر میکرد خدای عز و جل انکس

عز و شرف و دولت و قی و قری و نعمت باید بخاک یاد کرد
این شکر تم تا بگویم اگر دیکه صدقات بفرستد رسول ۹ این
عز و شرف مال و دولت و اقبال باید و خدای تبارک و تعالی
شد و خدای مصلح عالم فرمود که هر اصلی علی تره و ارحمه صل
علی عشرة مرة و هر صل علی عشرة مرة صل الله علیه اگر دیکه در
ارکوع و سجود بود دلیل عز و شرف و قی و قری بود و صلاح
ی ریزه که سجده خشوع و خضوع و تواضع است و در
کشتن از بکره فی کرم رسول ۹ فرمود که هر تواضع الله و رضی
الله اگر دیکه به تشهد نشسته بود دلیل کند که خدایوند خدای
باید امیدهای خود برسد و اگر اینک کسی در خدای و او هم
اندیشه بود رزان هم بر دل آید و براد خود برسد اگر دیکه
که تشهد میخواند تا آنجا که وقفنا عذاب النار اگر اینک

تجدیدی بود و خلاصی یابد و اگر غمی بود شاد گردد و اگر کار
دار بود بگذارد و اگر بیمار باشد شفا یابد و اگر در میان
ملک فتنه و تشویش بود و او بر سولی رود سب شود و اگر
دید که سلام یازد و کار دین و دنیا وی تمام شود یا به
سیم در ناول مسجد و خواب و غیره خانه و عالم آتاید آنکه مسجد
بازان در خواب دیدن مرد مترو و امام و عالم و قاضی
را اهدا یا مرد بزرگ بود که مردمان بگردوی آید از
برای صلاح خدیش **تقدیر** و مساجد بگردوی عالم آتاید
کثیرا که دید که در مسجدی بنا میکنند دلیل رحمت و نعمت و رزق
باشد و جمع شدن مردمان و غلبه کردن بر اعدا از قول
خدای تعالی که گفت اندین غلبه علی ابراهیم نقی محمد علیهم
مسجد اگر دید که جای رزان وی مسجد گشته است دلیل کند بر

انادی

بربادی عز و شرف و بر کی و دعوت مردمان بقی اگر دید که باقی
از مسجد بگویند کس نمی بزن کند اگر دید که مسجد خراب میگردد
یا بریا عالمی در آن ناحیه بمیرد اگر دید که مسجد خراب میگردد
و دلیل بر این است مسجد را بکنند و بایکدی بفرماید گفتند
زیرا که خرابی مسجد بهتر بود باز کرد و وقتید یها مسجد دلیل اشراف
و سادات و بزرگان و خداوندان علم و حکمت باشد اگر دید که در مسجد
جامع شده و اخیر برکت و آید و چه مردمان شهر
صحب و اورا حوت دارند و به پیشین بکان مقبول بقول
کرد و اگر مسجد اهل این مسجد یا بنده که وی عمارت میکند
مسجد و دلیل بر آن کار عذر آن شهر بگویند کرد و اگر خرابی
یا بنده که در مسجد بکنند بر ضد این بود اگر دید که در مسجد جامع
کرد این کار کسی بکنند که بعد مردمان شهر از وجه بدنه و کارش

کند کرد و وحاش نکو شود و بامیه بامیه و مال جلال بیاید اگر دید
 که سبزه عمارت میسر کرد یا مبار آید و نغمه میکند همین
 تاویل دارد و برای او در بهشت خانه بنا کنند و او نیز از بهشت
 کرد و از قول خداوند انما یعمل صالحا لنقله الله
بما یشاء والمی لا یخلف و لا یخلف و لا یخلف و لا یخلف
 و اینست بحسب باب باز داده و نیکویش که از آنجا داده و توکل کرده
 و از عذاب در بهشت این گشته زیرا که هر که بنده که بنده خدا در شهادت
 نیکویش همه آلات و بلا و کمالات این گشته بعد از قول خداوند انما یعمل
صالحا لنقله الله بما یشاء والمی لا یخلف و لا یخلف و لا یخلف
 فلا تدعوا مع الله احدا در تامل و درجه او و دلیل دین و مستحق
 بعد از قول مصطفی که گفت سبزه و منبر بر آمل بدرجه درجه او
 و دلیل و فتن عز و دولت و منزلت و رسیدن بر هر دو قوت دین و دنیا

چنانکه اگر کسی بخواهد سلطنت و شاهی بیاید و اگر نه لایق بود هم عز
 و دولت بیاید و لیکن اگر دید که این درجه در بهشت با کمال بود
 بنده شود و نیکویش برادر است و لا اگر از کار بهشت خام دید
 بود نیکو تر بود و نیکویش قوی تر بود و نیز گفته اند که منبر سلطان را
 و ولایت و جاه و شکوه و زبیه تر در است و اگر کسی را بنده که بر منبر
 و سخن بگوید اگر نیکویش از اهل منبر به بنده و رفعت بیاید
 و کارش بالا گیرد و اگر نه از اهل منبر به سخن گوید و دلیل بود که
 و برادر و اگر کسی که از سلطان را بنده که بر منبر است و منبر شکست
 یا سخن از منبر بگوید او را از علم به مغرور کنند و دلیل عجز بود
 اگر نیز که از علم دارد به همین تاویل دارد و اگر نه بنده که بر منبر
 و بر اهل بی آید نیکویش و صلح و سلامت و نیز گفته اند که
 در سوالی بعد از هر یک از این منبر بنده و دلیل نزد یک آمل است

انگلیس و یا به که مسلمان شود در تامل اگر کسی بد که در محراب
چیزی یافت شد خرد و یا یافت مرید منقصر یا به از جای که طمع
داشت به قول تعالی کلام داخل علیه از کربا الحراب جد
عندها رزقا کردید که اندر محراب میفرزد و فرزندی آید او را و الا
مسلمان شود اگر دید که در محراب زکریا رفتی رسد او را قول تعالی
و نادان گشت که و هو قائم **بصلی الله علیه و آله** اگر دید که در محراب
و نه از اهل منبر بعد و لید که در میان خلق تفت در میان آید اما
در تامل و گفته اند که منبر و مناد مرفی بزرگ که یا رئیس یا قاضی بود
که مردمان را بخیر دعوت کند یا سلطان به باداد و عدل که مردمان را
بخیر دعوت کند یا سلطان به باداد و عدل که مردمان را **بصلی الله علیه و آله**
باز دارد اگر دید که بر منبر ایستاده اند اگر کسی به عز و بزرگی
او زیادت شود و اگر از عوام به حاشی نکو شود و کارش بالا کرد و عز

و مرتبت پیدا کرد اگر عالم بود قاضی و خطیب کرد یا امام
یا مؤذن و اندران ولایت معروف و مشهور کرد
اگر رئیس یا مهربان رسالت و ولایت او زیادت شود
و اگر دید که مناره بگشت و خراب شد و بنفشه دیدی کند
که کار مهربان و نزرگان آن شهر خراب شود و بگشت و
بنا و یا برایشان فرود آید و اهرم مرکب بود و نیز گفته اند
که اگر کسی بیند که بر مناره شد از جانی نزدیک رسیده بود
و سعد بن السیب رحمه الله گوید که مناره به خراب دیدی
زن با جلال بود و الا اگر مناره از خشت خام بنید نیکن
و بهتر که از خشت نجه اگر کسی بیند که از مناره به جایی
افتاد این کسی زن خراب با جلال زن کند اگر دید که بر
نزدبان یا به یا به میرفت این کسی عز و بزرگی و دولت

و منزلت باید و چون ساره درجه درجه است با شرف
ن شگ و شرف و منزلت درجه درجه بود اگر دید که
ساره بیفتی یا ویران شد دلیل کند که اهل آن مسجد
متصرف ویرانگه شوند و فتنه و آشوبی در ایشان
افتد اگر دید که در مسجد حرامی برافروخت دلیل فرزند
و کار خیری بود و سالی بودن وی براء و دیگر اعا
به خواب دیدن طیب و نیک بود مذکورناصح و سود
کننده بخاک گفت و ذکر قافان اندک نفع المؤمنین اگر
دید که بنده هد و آن کسی که از آن بوده باشد
شادی و دولت و نفع باید و اگر این خواب بیجا
بیند زودی صحت باید و مراد باید و اگر در خواب
تشفه کوی بیند دلیل مردی نیکو محض بود قدرش و نفعش

نفعی

نقص عکیم با حسن انقصی و الله اعلم به حقیقت الحال و
الا حدال باب **چهارم** در تاویل زکوة و صدقه دادن و سلام
و اگر کسی در خواب بیند که صدقه میدهد آن زیادتى مال و
دین و اخلاص وی بود **و اما** در بینیم زکوة تبرع و
وجه الله فایک هم المفلح **و اما** گفت که هر که بر خواب بیند
که زکوة و صدقه دهد او را سیکوئی و فتنه رتی برسد و خبر و برکت
پدید آید و امر راست و مستحق باشد بخاک **معنی** فرمود که در
زکوة قنطرة السلام و زکوة دادن در خواب دیدن ز
یادتی مال و دین و عا و کوشش کار را بود و رستنی از غم که
ورسیدن بر مراد یا خاک معطی فرمود که احتضار بود
لیک بر زکوة اگر دید که زکوة فرستد از اینج کسی کار خیری
کنند و در میان مردمان نیک نام شود و و ام بکند و در آن

غم پران آید و بامیه با شکر و سرکه اگر دیکر زکوة فطرمیه بود
 بر سر بوی پخته و خواب بخیر و طاعت و نماز و روزه و دعا و
 تسبیح و تسمیه بخاک فربه قد فلاح من ترنگی و نه کرامت و نه
 فصله اما صدقه دادن در خواب مختلف کرد بخت و ف
 فرمان بخاک اگر عالم پند صدقه و میده به اسم آن بچه و بیل
 کند بشکر دان اگر سلطان پند صدقه و میده به از نایا ترک
 و ولایت و سر بید اگر بازگان پند صدقه و نفع او پند شد اگر از اهل
 حرفه پند نشان آن بچه که رو به هر سوار است کرد آن ضعیف می شود
 و اگر هر که پند صدقه و میده به انگشت در میان خدائی ستوده
 و پندیده و بیک نام شده و خدا را تعلق از او شنیده کرد و از او
 بخت کرد بخاک فربه از تصدقین و تصدقات
 و ارضو الله و ضاحا و رسول محترم فربه که صدقه نور

و الهوم

و الهوم حبه و زکوة و لصدقه و ظل صاحبها و قرقر لقیانه و هم
 صحیح فربه که لصدقه و زکوة و هم او گفت که لصدقه و باری
 لصدقه و فربه صدقه دادن لایات خوب بسیار است و اگر یک یک
 کنیز کن بطل کرد و از مقصود باز میماند اما طعام فضیلت بسیار
 و اگر دیدم در و نه طعام داد و از غم و محنت بیرون آید و لایان
 بابه قوت و بطعمون لطعام علی حب و کینا و یقینا
 و امنی اگر دیکر کافر و طعام داد و لایان بید و دشمن خویش
 بر کار و نصرت و به دیاری کند و لایان بید و دشمن خویش
 و صفای و حج و کعبه و رب زکرم و عود از آما به که در میان معین
 اختلاف و تغییر روزگار و هر گفته اند که اگر کسی صدقه در ماه روزه
 و لیل کند بر تنگی سال و گران زرها و هر گفته اند که لیل کند
 بر تنگی سال و گران یافتن مراد و شکر و بخیر شدن از بیماری و لایان

لام کردید که در رمضان از اول تا آخر همه روزه را روزه میبرد
ولی گنجه را بقیه او اندر همه کارها میفراید و راه رست دروشنایی یاب
و در کارها ویرامفت و قوت به به اید چنانکه گفت **هَذَا لَنَا**
وَبَيْنَاتٍ مِنْ هَذَا وَالْفِرْقَانِ اگر دید که روزی بیدار و غوغا
و در است و اقبال با به و مل و لغت و فیروزی و ظفر بدشمن آمار و
گشتان در خواب بعد ایدین و لیله بیماری بعد و فکر و توشش
و دور اگر دید بسوز روزی که **وَلْيَلِمْ يَوْمَ تَكْسِرُ** و ز حلال باید و
از به و حاجه و نیک نام شده اگر دید هر ماه روزی میشت بپوش
و لیله توبه به قول تو فصیح شهر **مَتَابِعِينَ تَوْبَةٍ مِنَ اللَّهِ**
اگر دید که روزی قطع میشت اینکس در آن سال از بیماری بپوش کرد
و از گناه توبه کند اگر دید که روز عید است از غم و محنت و اندوه پر و دل
آید و نشود در وقت باید بسبب عید روز شاد است بکس را علی الخصوص

بمنه

پنجاه را اگر دید که روزه بیدار و نوزداند و در وقت است
و لیله کند هر در کردن و در صبر است و گنجه را و قوله **تَعْلَانَدُ**
لِلرَّحْمَنِ صَحَابًا و نیز گویند هر روزی دشمن در خواب و بیل تن
در سر و در رشتن به از گناه و توبه کردن و یا سپر و بر از غراب
خار و عود و جگر خنک که مصطفی فرمود که هر چه میشت را اگر دید که
در ماه رمضان بعد از روزی دست باز داشت و لیله کند بکس
خور و دل و خون ریختن و زنا کردن و لیله و مغنه و حاصر و علق بود
برضای خود و جگر اگر دید که در رمضان بنیه میخورد و دوانست که رمضان
اگر اینکس و الا بعد مؤهل شده اگر از عوام بعد او را بهجت بگیرند اگر دید که
در رمضان او را قی آید و چون برون آید باز خورد و اینکس و ام دار
بعد و نوزد هر دو مقلد میکند اگر دید که روزی بیدار و دوازی و دنا نهایی
سیاه و باز میخورد و اینکس از خون آن خور و کوهستانه و او از آن

4,

و سمانی دید که نازق کزد و قح تمام بگذار و دلیر گفت که این
وین مردار و مصلح بود و لا ینها سمانان و در نهان و مشکهارا بکند و
اگر دید که در پشت کعبه ناز کرد و دلیر بود و در سبیل از دین و اسلام ^{مستعد}
برگشته بود از قول عیبه این مطلب و این سیرین که گفته اند که هر که اینی
در پشت در کعبه ناز می کند انیکس به ندرت و دین و دیانت بود
زیر که همه جهانیان چون ناز کنند روزی بر کعبه آرند و او روی آن کعبه
گردانیده است اگر دید که قح بر در و جبهت دلیر کند و در سبیل از
خیانت کنند با خود و خدای عز و جل را شکر نگوید اگر دید که در کعبه خیر گفت
دلیر گفت که از خلیفه کعبه اولافایده رسد اگر دید که کعبه سرای وی بود
کنه کار انیکس بالاکبر و دوع و ریات و مهربانیه و با سلطان
آن ولایت نزدیک است و از و کام و مراد بیا به اگر دید که ویرا و لیر
دادند در کعبه و دلیر بود و در سبیل از خلفایان از ولایت کرد و در نظر از

اشغال آنجا سر را بگردان و در بیندازند اگر دید که کعبه را دور وادار است
پیشش دست و قور کرده و اگر دید که وی را در کعبه جابر بود و آن بیفتاد
و ویران شد و لیک که مصیبتی بودی پس اگر خود را بکند و دید و مردمان
و برابری سینه انگیس شهید میرد اگر دید که دست اندر جمل سواد الید
انیک قسم است اهل حجاز کنند اگر دید که حجاز را بر کینه انگیس به غیر اندرین
به یاد آرد اگر دید که اندر پشت سر آمدند دلیل بود انگیس از جمل غمناکی
و آخرت از شرح قول تعالی وَمَنْ خَلَقَ كَانِ امِنَا لَا یُکَفِّرُنْ
در خوارتوبه کردن بود اگر کنه و باز استادن از محبت و رستن از غمنا
لا استادن بر توفیق و لید یافتن مراد ما بود اندر دنیا و آخرت و
خوش و نام و خست اگر بیند از موقف میاید و لید کند چه چیز
مراد از خداوند است بخواهد تا با مریدان دنیا و آخرت و توبه کند و بیکام
نشد **مقدمه** و هر که منتهی در شوق ایمان انگیس از شغلها را این جهان

فارغ شود و توبه کند اگر دید که بر بنای ستاده بود خدای تعالی
دور را اینجی کردند از هول آخرت و عذاب دوزخ اگر دید که
اندر حرم شدند در و جهان اینی کردند و کارش بالا کرد و غر و شرف
و بزرگی باید و نعمت بروی فراخ کرد و عیش و سرور کرد
و دید که طواف کرد و پیشش قوی شود و امر خدای عز و جل بجای آورد
و مال خلل پایید و بر دشمن مغفرت شود اگر دید که بنده از در کرد
از جمل غمنا اینی کرد **مقدمه** لیسو قوبالیت البقیه اگر دید
که بر خانه کعبه اندر شد اینی کسی مهر و لایت کرد و مال و نعمت
بر روی زیارت شود و امرش باید از خدای عز و جل و اگر شاق
بود توبه کند اگر بی **مقدمه** در شود و اگر بنده بود از زدی باید اگر
کرد کعبه شد و بیرون آمد از جمل غمنا و خوف را اینی کرد و درونی
فراخ کرد و در خدای عز و جل امرش **مقدمه** طواف کردن در خواب

دیدن دلیل متهری یافتن و غرود دولت و نهرت بود از تو
و انیال **اما آب زمزم** هر که به خواب بیند از تشنگی قیامت
این شود و توبه کند و در معطف صابر خواب بیند اگر دید که
در میان صفا و مرویه بود این کس سفری کند با فایده و مبارک
و با ایمان از این جهان برون شود اگر دید که چرخه گردن در آب
پایه و کارش در دین و دنیا با لک کرد و هر چیزی که از کار چرخه خواب
بیند همه نیکی و خیر و برکت بود و در شفا بود و در کار دین و دنیا
باج کعبه که هر که بیند که در باج کعبه غار نمیکند از دین کس بد مذاهب
و بی دین و دیانت بود و کافر میرد و نیز گفته اند که در کعبه غار کردن
پایه دین و اعتقاد بود **اما قربانی کردن** در خواب دیدن دلیل
خیر و برکت و ثروت و برآوردن امیده حاجتها بود **قدوس**
بها جز فی سبیل الله بکد و در فی الارض مراغ کثیر و معتد اگر دید که

غزاروی

غزاروی بایس کرد یعنی از جهاد کاروی و عیان
وی پریشان کرد که هم گشته شود **قدوس** فعل عظیم
تقد و انفی الارض و تقطعوا رجا حکم اگر دید که چهار
میرد و فضل و بزرگوار دولت و رفعت باید **قدوس**
فضل الله العالی به اینج بامود لهم و انفسهم علی التقاعدین اگر دید
که مردمان به جهاد میرفت دلیل نهرت بود این کس را در
و جاه و مال و نعمت و اگر بسیار کان رود سود کند اگر
غازی در خواب بیند که غارت میکند و از مردمان غری
به رباید دلیل با فقر غنیمت و کامرانی بود اگر دید که از
جهاد ویرا گشته شدی باید و مال حلال بدست آورد عشق
بر خودش کرد **قدوس** و لا تحببن انفسن قتلوا فی سبیل
الله اموات بل احياء غدا ربهم یرزقون و در غیر جهاد کشتن

به خواب دیدن کشته ظالم بود و کشته مظلوم اگر دید که
ویران کشته از آن کشته فرمانیده وی را منتهی رساندند
تثانی و غیر قتل مظلوم یا فقد جعلنا لولیه سلطانا اگر دید که در
کس را بکشت او پیدا کرد و عاصی و مخدول بود زیرا که خدای
عز و جل بر هر باغی و عاصی کسی را نصرت دهد تا ویران شود
و مخدول کند **ثالثا** یا در دهم بنی علیه السلام اگر دید کسی که
کردن زنده را سر از تن جدا کرد که در دن زنده از کردن زنده
و منفعت یابد و لیکن هر انگاه که هر دو معروف باشند اما
کردن در خواب دیدن و یا و طاعون باشد و آن در آن که
بمذحرب و خطومت وقت و آتش افند و لیکن عارت
کردن در خواب دیدن زیباتی عمر و شفقت و زیباتی غم و محنت
و انووه بود و نیز گفت که اندک مایه گران می نرختها پیدا آید و

کشته

گفته اند که از زانی نرختها بود و بیند و مان و غیبت یابد
باب **سوم** در سرک و مردگان و کفن و گورستان و شستن
و خنود و نماز بر مرده و **امشاد** و اگر کسی خود را بیند که بر در
بیشانی بود در کارها عظیمی که بکند اگر دید که بر در و باز زنده
شد دلیل بود که این کس گناهی بکند و باز توبه کند و گرویی گفت
که زنده گانش در روز شود اگر دید که کسی گفت که هرگز نمی داند
که این کس در روز زنده شود اگر دید که بر در و بر و توبه داشت و زنده
گفتی کردند این کس را دنیا شایسته است بود و آن را نیست نباشد
اگر دید که امام شهر بر در آن شهر خراب شود اگر دید که زن وی
این کس توانگر گردد اما مرده زنده شدن در خواب دلیل بر
یا فتح بود از خبر که از آن صلح بریده باشد اگر دید که او در
زنده گانی در آن یابد و لیکن در سرانی وی و برانی افند اگر

مرده بود و زنده شد اگر این کسی نه بود دلیل کند که غرور است
و جاه و مال او زیادت و اگر کمتر بود بهتر گردد و کارش بکشد
و مراد های دو جهان باشد **قول** فاما الله مات عام اگر
مرده **میکرست** این کسی از این بادیان بیرون شده باشد اگر
مرده می **نخندید** دلیل کند که آن مرده از عذاب و نوح این **نشد**
و بهشت یافته **اگر دید** که مرده بیمار است برای او صدقه بدهد
تا خدای عز و جل بر وی رحمت کند **اگر دید** که مرده زنده
در اغوش گرفت دلیل کند که این کسی را عرش در از شود
کارش بالا گیرد **اگر دید** زنده مرده را بکند اگر گرفت دلیل
که این کسی را با خوشن غصه است و مفارقت افتد و از این
بعد آشنند و یا بیار شود **اگر دید** و در آنجا مردگان کنند از خشتی
و کفن و حنوط و غیره با وی بگردند دلیل نیکی و نیکو این **کرد**

و غرور است

و غرور است و دولت **اگر دید** که وی را در خاک کرده اند
دلیل کند که این کسی بی توبه میرد اگر مرده دیر نه **دید** که باز
می مرد دلیل غرور بود از تبار است وی زن یا مردی را اگر
که از مرده مرگ دو چهره او نیکی بود که مرده ام دلیل کند که
از این جهان با ثبات است بیرون شده باشد **قول** بلی و چنان
خند آید بر زقون **اگر مرده** را در مسجد بیند دلیل نیکو این **بود**
از عذاب خدای عز و جل زیرا که مسجد جای امام است **اگر**
گفت و غیره در خانه کان است **اگر دید** که مرده را در شام میدادند
کاش در روز باید **اگر زنی دید** که شوهر مرده با وی جماع کرده
کند که در کس های مرده با وی نیکی کند **اگر دید** مرده منت باشد
نیکی بود **چنانکه گفت** تری افشای مکر و ماهم بکاری و نیکی
اللهم **اگر دید** که مرده خود در روی شست دلیل کند که خوش **بود**

مرده از غم فوج یا بنده و از سخت و آسوده بیرون آید اگر دید که
مرده را می شست تو به کند و مال و منفعت به دست آورد و روزی
فراخ شود و اگر بنده باز رکان بود سود و مال بسیار یابد اگر **کند**
بنده که مرده می شود تو به کند و برکن مرده بگوید و شفقت
اگر دید که مرده شوی را طلب کرد که جائه مرده را بنده بگوید
که مرده را در غمی نباشد و کردارش بر بند اگر خود را بر بند
بنده این کسی را حاش بگوید و کارش بنده کرد و از غم فوج یابد
اگر دید که مرده را کسی جز و در میان مردم فراخ شد
و در زندان کرد اگر دید که مرده جز و یا از کسی جز و شد
جز و در میان مردم عزیز کرد و کم شود اگر از مرده سختی نشده بود
آن شخص راست بود زیرا که مردگان به جای راستند و جز و است
و نیز گفته اند که مرده دروغ بگوید اگر مرده را با جائه بگوید تازه

بنده

بنده دلیل کند که کار آن مرده در دن جهان بگوید اگر **عقب** و ترش
روی بنده و یا با جائه بد و چو بکنی بر او و حد قریب در دن تا خود
عز و جلی بر وی رحمت کند اگر مرده در زندان بنده برکن مرده کارش
بکشد به و حاش بگوید اگر **زند** مرده بنده کارش بر بند کرد
اگر مرده را داشت دن بنده دلیل بگوید حال آن مرده بود اگر در کارش
معروف بنده که مرده کان برخاسته اند اهل دن بقدر دنیا و شج
رسد اگر که دید مرده بنده و باز برکت این کسی مسلمان مرده
چنانکه فرموده **فلیطعمه قلیل و لیگوید اکثر** اگر زنی بنده که بر او بود جز و
آید او را اگر بر او رخصت مرده بنده کار وی قوی کرد مرده
روی سبزه بنده آن کسی کافر مرده باشد چنانکه **گفت** و اما اندر مرده
و جوهره اگر غم بعد از این بگوید اگر دید که مرده در زندان میکند دلیل کند
که کافری بر دست وی مسلمان شد و اگر بنده فاسق بود تو به کند

اگر دید که مرده که جامه کهنی بوی داد اینک کسی نیازمند گردد و اگر نوزاد
حال معاش وی بیکو شود اگر دید که مرده پند میدهد یا نصیحتی میکند
اینک کسی را توبه باید کردن از گناهایی که میکند اگر دید که مرد
چیزی فروخت آن چیز میان مردمان عزیز و گران شود و بیکو
چیزی که مرده نرنده دهد آن غنیمی بود که بوی رسد اگر دید که
مرده بجماعت بیکو دلیل بود که اینک کسی به تمامی مراد و چیزی
بوی رسد که طبع نداشت باشد اگر دید که مردگان سخن گفته آن بوی
در ازوی عمر وی بود و هر کاری که از مرده بیند و گویند آن درست
و درست بود اگر دید که مرده کسی را بدست داد بر شهوت زن
کسی در حق مرد بیکوئی کرده بود یا کند بدعا یا صدقه دادن
و یا سرکن مرده و امثال اینک مرده که مرده چهل وی را ریزد
اینک کسی بر دشمن خویش ظفر باید و یا بود که سفری افتد و در آن

که مرده بروی سر گران میدارد اینک کسی در حق آن مرده تقصیری
کرده بود اگر مرده را دید که پیار شد یا یکی را خوشی متوجه گشت
حال آن مرده نه بیکو بود که مرده خفته است حال او بیکو
بود **مقدمه** علی علی صائی و لایز که به عبادت باشد اگر
مرده را دید که از در دسری ناید آن مرده در حق مادر و
پدر تقصیری کرده بود اگر دید که از در دسری ناید اینک کسی در امرات
خیانت کرده بود اگر دید که از دست ناید دلیل کند در حق برادر
و خدا هر تقصیری کرده بود یا حق ایشان را برده باشد و یا
بود که سوگندی به دروغ خورده بود اگر دید که به یلومینا لیل
بود که حق زن به جای نیاورده باشد اگر دید که زن شکمینا لیل
بود که در حق کن و فرزندان تقصیری و ستمی کرده بود اگر دید
در ساق میناید عمر گذشته وی باطل باشد اگر دید که زودل میناید

این کس از جمله شر لایق و فاسد بود و همیشه اگر دید که حربه و دیو
 میزد و این کس قلعی باید اندر سفر و چتری از دست رفته او بدست آید
 و نیز گفته اند حربه زنده را زدن قوت دین دی بود و که از دین و کمال
 اگر حربه را بر آهسته چند لیل کند که آن کس ستم کننده ازین برجهای پادشاه
 شده بود اگر حربه را آهسته دید و دلیل رحمت کی روی بود و در آن حال
 اگر دید که حربه چتری بوی دارد آن نشان دولت و سنجوئی بود که بوی
 رسد از جای که طمع نداشت باشد اگر دید که حربه بوی دارد
 آن نشان سعادت و بی بود و در آن زمان که اگر دید که طبع بوی
 آن دلیل عز و زکات و جاه و جاه بود که بوی رسد اگر دید که طبع
 یا چتری خوردن بوی دارد آن روزی شریف و پیش خوش
 و سنجوئی بود که بوی رسد اگر دید که حربه بوی سلام کرد
 و در آن بوی رسد که آن دلیل سنجوئی و بی بود و نیز گفته اند که بوی

و نیز گفته اند که دست گرفتن و دلیل لایق بود اگر حربه چند لیل
 و قلع و خودش در آن زمان که اگر دید که در پس حربه در
 برای رشت و در آن جا پیران نباید دلیل که سینه بود
 و اگر نیز پیران آید باشد بسیار شود و آن صحت باید که دید که حربه
 میرفت بر اثر او پس کند که این کس برسم بهر آن حربه
 رود و نهاده و در آن زمان که اگر دید که حربه را بر زمین می کشید
 کس که برسم طبع سینه و صفت بود که دید که حربه را بر کشت
 و بی داشت این کس لجام باید که دید که برسم بود از سر و کفن
 این کرد اگر دید که دختر او بود دلیل کند که از فرج ناپسند کرده اند
 کفن در آن بوی بد و دیگر بر زبان و قام شدن عز و زکات
 هر چند کفن قاتل و در آن زمان که اگر دید که حربه بود و اگر کوتاه
 چند نشان فساد و بی بود و دوری از توبه اما چنانچه

اگر کسی خوشتر از خازنه بیند و بیند که مردمان دور از
اینک نهی و نزرکی باید باند از نه مردمان که او را
اگر بیک خازنه بفرستد اینک عمل مغزول شود اگر زن
بیند که بر دو ویر خازنه نهادند شوهر کند و اگر شوهر داشته
باشد دینش تباہ شود اگر بیکه او خازنه بر داشت اینک
خدمت ملک یا سلطانی اختیار کند اگر کسی خازنه بپوشد
نهادند اندر شهری یا در محلی دلیل کند که حق و وفاداری
از نام و ردی واقع شود و اگر بر نفسی نهاده بیند
دلیل کند که اینک کسی را میگویند و کارش با کار دیگر و مال
یا به و روزی بر روی فراخ شود **در خواب دیدن**
مفسدان نشان تو به بود و از غم فرج یافتی و مصلحتی
نام و نشان نیکو شود **در کورتان** خواب دیدن حای عورت

که

که فتح بود و پیشانی از گناه و نزر گناه که کورتان به
خواب دیدن دلیل محبت مردم مفسد و فاسق و بی
بود و بود که غمی بوی رسد و یا پیشانی بود در کاره اگر
اگر دید که از کوری در آمد اینک از غم و محنت فرج یابد
و از بند خلاصی و از بیماری شفا و آن کورتان معروف
بود کار حق بود **در کورتان** معروف بر سر کوری
و بسته بود اینک کسی بر گناه منجم شود اگر تو انگری بیند
که در کورتان می رود و به کور و سلام میکند اینک کسی در
شود خزان که آن مردمان به سواد چیزی ستاند از بهر
که کورتان مدفع مفسدان است اگر آنکور دید مرغی بود
اینک کسی را و یا بود که در زندانش به ماند زیرا که کورتان در
اصل نداشت **در کورتان** زینت کرد و دلیل کند که

زندانی زیادت شوند اگر چه که در بام وی کوری کنند
زندگانی وی در رز شود **کلی** بسیار که در موضع مجهول
مردم منافق بود اگر چه که در کور که باران بارید دلیل
راحت آن مردگان باشد اگر چه که در کور بر دلیل بود که
در زندانی بود اقصا اگر مرده در زندان و خدا ان پند
و بجا هر چه پوشیده اینهم علامت خیر و برکت و نیکوئی
آن مردگان باشد اگر کسی مادر و پدر خود را زنده بیند آن
دلیل نیکوئی کار وی بود و از غم بیرون آید و شادی یابد
تا غم زبر مرده که دل دلیل استغفار و دعا کردن بود اگر چه
که در پی امام بر مرد نماز کرد دلیل یا فتح و ولایت بود این
کسی را از حقه سلطان اگر چه که مرده نماز کرد اینهم یکی از
معصیت تو به کند و میگوید و یک نام شود و عاقبت او خیر

کنند

کنند و الله اعلم **بسم الله الرحمن الرحیم** در کتاب و کتاب و شهر هر چه
اما بداند احوال قیامت و حساب و کتاب و شهر هر چه
قیامت تعلق دارد در خواب دیدن نیکوئی بود و خدا
وند خواب را کار با کرد و مراد را باید و عیشی بر خوشی
کرد و پارس و یک نام شود و مراد را باید بخاک اگر چه
بود زن کند و اگر در ویش بود تو انگر کرد و مال حلال باید
و بانیکان محبت کند و یک نام شود و در اهل صلاح
در تاویل **میران** نیز آن خواب دیدن را بر چند وجه
کردند قاضی شهر و عالم و متوسطه و رئیس و انصاف
و اگر تر از در راست به پند دلیل کند که قاضی شهر است
بود و شیخ بر دست کنی گذارد و میل وی با نیکند و رفته
ستند و عالمان امینی باشند و علم نافع به خلق آموزند و

بالقطع اگر دید که فرشته نامه وی بوی داد که بخوان اگر بنده
از اهل صلاح بود دلیل بنگوی حال و کار وی بود اگر **مفسد** و بی
بود دلیل بی طره و هلاکت بود چنانکه یاد کرد اقرانیکه گفته
نهک ایوم علیک حسب اگر خوشی را بر صراطی بنده
اینکس بر راه درست بود اگر دید بر صراطی رسید و نیارست گشتن
اینکس بر راه خطا بود باید توبه کند اگر شمع بنده محمول و پاکست
و قار و شمع بنیافت سخی وی اتم حکمت و بند بود اگر دید در شمع
فرمایید دلیل کند که آن فرشته باشد از آنکه ایشان در شمعوت و آرزو
نبود شوقی و بوی و جیل از شمعوت بود از عقل و خرد و هر که
خاصی بنده بر بن نهاد و قدرت یقین آن فرشته بود و در فرشته
گوید حق بود ناچار باید کردن و هر چه از آن نمی فرماید دور باید
بودن **باب سیم در دیدن دوزخ و عالم و زقوم و زبانه و...**

اما بعد آنکه در خبر جهان رست از اهل علم تفر که اگر کسی در خود
بند که فرشته بیشتنی وی میگرفت و وی را در آتش انداخت
این خدای دلیل به بحر و مشقت بود اما اگر مالک و فرشته را
خوشی روی و شاد و خندان بند دلیل کند که اینکس را در آخر کار
بیکو شود اگر آتش را در نزدیک خوشی بنده دلیل کند که اینکس در
عالم و محنت افتد از بهمت سلطان و از آرزوی نیاید چنانکه بود
آن الحی مون النار و خطوانهم مود قعود اگر دید که در آتش
افتد دلیل کند که اینکس بفرمان کسی کاری کند که مستوجب دوزخ
گردد اگر دید که از طعام و شراب دوزخ خبر خورد یا کرمای دو
زخ بوی رسید یا نزدیک شد بنده دلیل کند که اینکس مکر شریعت
بود و بعل و دردی خویش کاری کند و در و بان دقت اگر دید که از
دوزخ رفت و اهل دوزخ را دید دلیل کند که اینکس مفسد بود

و کارهای شریع کند و به گناه و معصیت سخت دیر بود اگر دید که دو
نخ را از دور دید و هیچ از ویافت دلیل کند که غما و محنت دایمی
رسد به مقدار ناخوشی و روزی که دیده بود اگر دید که از طعام ^{الی}
چون زقوم و مانند آن چیزی خورد و هیچ از آن گراشت نداشت
و ناخوشی نیاید اینک مسند و فاسق و عاجز بود و بی ذوق
دیانت و نیز گفته که بخون ناحق دیر بود و گروهی گفته اند که هر
خوابی که بیند که در و آتش بود دلیل رنج و غم و بیاحت
و اندوه بود مقدور و قوتی که اندکی کتم غیبه تعبیر
اگر کسی که در روز خ شد نفوذ یابد اینک مسند و فاسق و عاجز
بود و برکنایان بزرگ عادت کرده و دیر و نیز گفته که اینک کسی
بسیان مردم مضحک و رسوائی یابد اگر دید که در آتش بود خوشی
و محزون و دایمی بودی رسد و الله اعلم باب چهارم در ناوایل بهشت

و دور و فطور و کوشک و رضوان علیهم السلام و قاعدانکه
هر که بهشت به خواب بیند یا بیند که اندر شد این خواب است بهشت
دور به خبری و یکی که کرده بود و غرور بزرگی و دولت یابد و
نمای آرزوهای خود برسد و ز جلد علم این کرد و شادی و فرح
یابد چنانکه یاد کرد و یکم فیها مانشتهی انکس و قاعدانکه
اذ بهب عناطرن اگر دید که خداست که در بهشت و نگذاشته
ناویش آن بود که اینک نیست چیزی کرده بود و باز آمد و
باز درشت و به جانیا ورده است اگر دید که در بهشت بودی
او بهشت بود دلیل کند که بر ناخوشی پدر و مادر و بقول دیگر ^{چنانچه}
که پدر یا مادر یکی میزد و اگر دید که از هر دری که خواست در
بهشت شد دلیل کند بر خوشنودی پدر و مادر و فرح و شادی
از غم و این از خوف چنانکه یاد کرد و اخلاص استیغنی اگر

وی روند و اصل این خواب آن است که بدانند که برین اصل چه جنبه
اما قول در خواب دیدن مردی بود که مردم را از راه به بدخوابی
بیدارند که اندر خواب می بیند و مردی بود از دروغ گوی و با فتنه
بزرگان به خلاف آن گوید که در دین دارد **اما اگر** بادیوی حرب گردان
کس را در پیش نیکو و اعتقاد درست بود اگر که بادیوی ویران بر سر نهاده دلیل
کنند بر این فتنه خواب از شر دشمن و امثال آن که بادیوی صحت کرد
ازین کس گناه بزرگی صادر شود اگر که بادیوی جاسوس و ریشخند اگر که
کسی عامل بود از عمل معزول شد و غیره هر که چندی وی غم و فتنه فرار
یا نبی ادب و تفکیم الشیطان اگر که بر دیوان قادر گشت و دیوان
مطیع وی شدند دلیل کند که این کس غرور بزرگی و دولت یابد و دشمنان
مقهور وی گردند **قول در خواب** و غرور الشیطان بر یقین و یقین و غرور
اگر که دیوان در در نهاده دلیل بود که این کس بر دشمنی نفرت یابد

و او را مقهور کند **اما چاره در خواب** دیدن دلیل غم
و محنت و بلا و فتنه بود که راه باطل و چربی که در و به چربی
نبود و نیز گویند چه دو اندر تا دلیل دشمن بود فریبده و شک
و به خوی **اما چاره** در خواب دیدن دلیل فتنه بود و محنت و بلا
اندر موضع که او را دیده باشند حرب و رشوب و فتنه و خون ریز
پدید آید و بود که در آن ناحیه و با و طاعون افتد و او مردی
بی خبر و بکار باطل دعوی کند **اما بخت** در خواب دیدن مردی بود
مستکار و غدار و میکوروی و بدخوی و اگر دید که بی را شکست دلیل
کند که این کس بر زنی بلا به کار دست یابد و برادر خویش بر سر **تعلیم**
دوم در دیدن آدمیان از مرد و زن و پسر و جوان و امثال **اما**
بدانکه مردی بر خواب دیدن بغایت نیکو بود زیرا که بر سختی و
و دولت و خیر و بخت و شادی و مرد جوان دلیل مکر و غدر و خیر

و گویند بر زن مجهول خواب بدین بنامین بهتر و سگوار بود از خواب
اگر بر زن چندی نه بر بخت است سنان و این کند تا برسد او را از او بجا
و مکرده و اگر بر زن چندی نه کش ده و مکرده و پس کند که دنیا مال از
وی بود و دین هم اگر بر زن باشد و در آستانه چندی بود ای جهان زنی
باید که ریش برون داند و کفنی چندی بختد این بود که بدید که بر زن
از نمری بدیش مال و خوشه دنیا از دست می رود
و گویند هر زن سنان مال دل بود و زن که مال حرام را
کتر بکارد و دردی نکند این کسی چندی باید بداند و شود اگر کسی
چندی بدی بسته آن خبر بود که در نزدی رسد بمقدار کش دل را
و بهتر آن زن که در خواب نیست آن باشد که راه جوده و سوار
میستند و نه در آن خواب بدین دنیا باشد **اگر که**
در خواب بدین اگر ببرد و خفته خواب بنامی در بخت رسد
و نه

قوله خوشتر کم غم و سیم چکی اگر دختر غم داند و بی بود که
بی **قوله** و او را بشیر اندام با لاشی خلق و همه بود اگر طفل
ما در زنند آن نشانی غم و اندیشه و کار کرده بود و هر چند که
نشد بهتر بود و از آن خواب بدین بر روحان مال دنیا
و در دراز و پیش خوشی و شغلی این جهان بود **قوله** صلیح صلیح
عکرم بدین الی بر و یکین جوان خواب بدین چون بخوردی بود
مال دنیا و پیش خوشی و شغلی این جهان بود و را کند رسد
در دراز و است و اگر چیزی نبود با با تو نزدیک کند با آن
مقدار دنیا باشد شود اگر دید باز و حجاب کرد و آن زن
است روی خوشی نزد این کی را و خبری آمد **قوله** تلخ گفت
و جهاد اگر کسی زن خوش را چندی سوس سرش ده و بی و درازی
بی رسد اگر زن را چندی که بوی سرش را می بوند و بی خوشی

که افتد میان آن زن و شوهرش اما مقصد از این زن را با
شوهر گرفته اند باید کسی که بر سر ایشان مهر بود اگر مقصد از
اینکو و نو بنده کار شوهرش نیکوتر و بهتر بود اگر زنی بنده که
بر سر نهاده است شوهر کند یا با کسی دوستی ببرد اگر زنی بنده
موی سر خوشی به ترانیده است دلیل فضیلت و رسوائی بود که
شوهرش ببرد اگر زنی بنده که زبان وی بریده است دلیل کند
سروش و عفت و برپیرکاری وی زیادت شود اگر دردی که
بشیر می دهد نه نیکو بود و بر زن شیر خواره را اگر بنده که چشم وی
زن بر انداخته این کشتی باید و از غم برون آید اگر دردی که
وی بر فحش زنی رسیده است این کشتی و فحش بشیر ناید و از
میراد که برسد اگر زنی بنده که الت مردن دارد این زن را فرزندش
مهر گردد و یا بود که پیری زاید اگر مردی بود که زنش است این دلیل

و حقارت

و حقارت بود و یا بود که از بند و شمع بگریزد اگر زنی شوهر
دار بنده که شوهر کرده است کار شوهرش در خرابی و از حق ط
افتد اگر زنی بنده که شوهر کرده یا مرده و در و در و در و در
کرده اند اگر زنی بپار بنده که پر شد شفا و مان باید زیرا که بخت
بود و بخت شفا و مان و دولت بود اما غلامی نیکو روی در
خواب دیدن غم و بخت و از ده بود و دیگر گزینک خود دیدن
دلیل شادی و دولت بود اگر بنده که کودک نابالغ بنده که نابالغ
ازادی باید و نیز گفته اند دیدن زن در خواب سال بود و نیز
لیک بر زن این جهان باشد و دیدن ایشان نیکوتر بود اگر زنی خود
بنده که پر شده است سایه و حشمت او زیادت شود اگر بنده که زن
پارس با وی لهو و لعب بازی میکند آن دلیل نیکویی و غرو شادی
و دولت و عیش و خوشی بود و دیگر زن فاسق و فاحشه نه نیکو بود

زدن نیز همین و پدر دار دلا بزرگ سر و پند رشتن تو انگری مال
 وزن و فرزند و ظفر یافتن بعد بدشمن دکون رشتن ان بخت و
 ادب ارجا گفت ولوتری والجیون ناکو او وسم غده
و قیوم ویز گفته اند درازی عمر بود چاکمه گفت و قیوم گفت و قیوم
تکشف الخلق افلا تعقلون اگر بار پند که و سر بزرگ
 شده است آن باری بروی دراز شد تخت بنین خواب بنده
 ازادی باید اگر سلطان پند یا مرد مبارز زنگری را هرگز و رشتن
 ظفر یا به اکر دید که بر روی شمشیر زد و لیدر کند هر کس و پیرایه
 کند اکر دید که بر سر و خشت پخته زد و لیدر خشت و در ویش بود و الله
 باز رکان یا تو انگری پند یا نر رشتن اگر مرد جوانی پند هر روی
 سپید شده است و لیدر کند نیکس هر لیس نه بل جمع کردن و لیکن
 عیش و خوشی کرد اکر پند هر روی سر و خشت سپید است و لیدر بود

دلیلی

که نیکس زن با جهات زن کند اگر مرد جوان خود را امر و پند و لیدر کند
 شکایتی زن یا بر غلام عاشق خود اگر مرد در پند هر جوان نه مال
 وقت و حرکت یا به در سر بزرگ اصل مال را بزن کند و از آن جهه
 عاشق نیکو تر شد و کارش پند کرد و اگر پند که مور و ریش و ی
سپیده است و لیدر کند عیش بر نیک خشت شد و زنه کاغذ
 دراز یا به قول تخت و منکم من برق الی اذل العین پس
 و لیدر جوهر پند هر ریش و رشتن و لیدر یا نر پند هر روی
 رسد زیر که جواب بپیش جواب دیدن مال اگر پند هر از پند که
 بیست بر شد او را از سلطان حذر باید کردن قول تخت یا به
بجمل الولدان شکایت از پند هر پند که یک است و جوان
 عز و شرف و حرکت یا به اکر دید که بر روی کیو بود نیکس را فرزند
 آید و عالم تخت اکر پند هر روی فرزند هم پند از نر پند هر روی

در از به نشان بشارت و عز و شکای و دولت آن زن و فرزندان
 و به او که کسی بگوید دلیل کثرت از نوهر یا فرزند خویش
 جدا مانده اگر چه که برید و بر میان لب و لیل صحبت به از آن و دیگر مرد
 کسی که در برید یا بستر و دلیل فضیلت و رسوای آن زن به در میان
 مردم که بر و تمسک کنند بر نایاب زدی و یا به از نوهر جدا مانده
 اگر سنگ بپند که و بر اجد و طفره و دلیل کنند بر نایاب و عز و دولت و
 شوکت از آنی در هر وجه و طره دار و این هر دلیل عز و شرف است
 و به ظاهر الهامه و پندار ساز باشد و اگر نه بشود مرد در خانه
 بنده مردی بیشتر سینه است و دلیل کنند بر او را فرزند را به و عالم
 کرده و استجاب الدعوه و اگر کسی به بر سر خویش نشاند
 و دلیل بر کردن به و از خوف آنکه قول تعالی محققین
و من یحکم مقصود من لا یخافون الا سلطان و غلام و من لا یخافون



موی سر خویش در از تر پند غر و شرف و دولت و شکای زن
 بیشتر بود و نیز گفته که اگر کسی موی سر خویش تا فک و کوه کرده پند
 و پند سلطان یا زن یا پند و یا علوی بود به است و شک و غم
 و شادی و دولت بود مابقی و غیره را غم و سخت و زنده بود
 اگر دید که **سر مردم بافتی** یا بخندی یا بخزری یا کسی بوی داد
 این کسی عز و شرف و تهی و دولت نباید بمقدار سزاواری
 بنده خواب و نیز گفته اند که فرزندی آید او را یا غلامی یا کنیزی
 بخورد یا ده هزار در راهم یا بد و یا بود که ریاست و تهی یا بد
 و یا زن آن فرمان ده شود اگر **دید که سر خود بریده** بر دست میدار
 دلیل بود که او را برادر کند و نیز گفته اند که از راه فق و فقر
 و مصیبت تو به کند و مصیبت و بیک مرد شود و نیز گفته که از خویش
 و اقارب و مهر خود جدا مانده اگر **دید که سر بریده** بی بی خود مانده

خود باز نهادند در دست شد دلیل بود که دینگر کسی را شهادت کنند
یا به نزد یک خدای غرور و جل زنده شود اما کیوی مردن را
دلیل بود بر بر مبارک قدم و کینرک خوب روی و الای سی
موی دلیل بود زن آن را بر دوستی شاهر و استقامت و خوا
ایشان **اگر** موی سر خود را برهنه کنند نشان آن بود که شاهر
شی ویرد عیب کند **اگر** زنی جوان پینه که موی سر وی سبزه
آن نشان فقر شاهرش بود که یا وی میکند **اگر** دید که موی سر
فروریزد دلیل دل و خواری بود که بوی رسد **اگر** زنی پینه
که موی سر خویش سترده دست دلیل بود که شاهرش میرد یا ور
طلاق دهد **اگر** مردی موی سر خویش دراز بیند **اگر** دینگر
دراهم زینت بود غرور و رفعت و بیفزاید **اگر** دید که
خیزی از موی او کم کرد دلیل که غرور و محنت او بدان مقدار

کم شود اما

که شود اما سپیدی موی زیاده و شرف و دین و شکوه
وی بود و دور از موی **اگر** دید که سر وی چون سر چهار
بیان شده است دلیل بود بر رنج و سختی و دشواری کار
اگر سر چهار جوان سر و دکان دید دلیل کند که این کسی که پای
کداف و برنگ در پیش گیرد چون گرفتن و لایب و طوطی
بروش **اگر** سر خوشتر چون سر چنگ پند دلیل موی بود او را **اگر**
سر خوشتر چون سر پی پند دلیل خواری و وفا نهی پند که بوی
اما موی سر دلیل مالی و زنده که از دراز بود و موی سر سبزه
دلیل خرد شرف و دولت بود **اگر** **ریش** سبزه پند که ریش
وی سبزه شده است آن دلیل معزول و ذل و خوار بود **اگر**
کسی پند که ریش خود سترده یا سترده پند **اگر** این کسی حاجتی دارد

اگر دلم بهار و بکند و اگر با غم بود با غم کرد و دلداری بد اگر خوش
 بزند خند صبح بد و کفر اند که تزدان ریش و پس شدن جاهل
 بود و از رازی ریش بالا غی ف را دله غر و کت شرف
 و جاهل بود و لیکن زاید رسته نگو بود اگر کسی ریش خود را بچند
 بزند غم و غمی بود که بوی رسد ^{تس} خود بوم بچین اوله کن ^{تس} سبنا
 اگر چه که ریش سبید نایه کت تو به یاید کول ^{تس} و ^{تس} نکا نیا
 و جوهم قطع مع اللین ^{تس} اگر ریش خود از آنکه بود کوتاه تر بزند و پس
 زلی و مختار است بود اگر سلطان با یک بزند که ریش خود ببرد یا نبرد
 و پس بود که از ولایت منور فلان و اگر این خواب تو آنکه بزند و ریش
 کرد و اگر کسی ریش خود سبید و نیکو بزند این کس زاید بهار را شود و
 مستحب که ریش را بنوه بزند و نیکو شود و پس بود که خوش مغزاید
 دلداری به

و اگر ریش با لکه بود و اگر بد که نوی سبید از ریش خود بکند این کس
 غنی است و مصلحت بود اگر زاید بزند که چون مردان ریش را
 و پس کند که این زن سپهر زاید و پس ریش محفوظ می کرد و اگر کودک
 بزند که ریش را دارد و غمی دراز و فصیح گفته و کرده می گفته اند که
 نیکو بود اگر کسی بزند که ریش خود خضاب می کند و ریش بکند
 و پس کند که این کس می خواهد عیب خود را بپوشاند و می
 تواند و اگر رنگ کشته بود آن عیب هم پوشیده بود اگر بد که بزند
 ریش کرد و به جلال بعضی از ریش ببرد آنکه و پس بود که کسی
 مال باید از کتب دست خود اگر بزند که ریش وی بکشد
 و پس هم کسی بود اگر کسی بزند که ریش وی درازند و چون از آن
 این خواب و پس غم و محنت و اندوه بود اگر بد که با ریش را
 و پس حرکتی بود و اگر ناختم بزند و پس جاهل و می بود و ریش

پنج و شش و الا اگر درازی باشد از پنج جبه و مال در تله که دراز
 باید اگر دید که پیش وی تا بناف بود و خودی نکرد این کی بخانه
 حایه جاشی می اندازد اگر دید که پیش کسی بر کند این کی از
 حایه میراث مالی باید اگر دید که دست فراریش کرد و پاره پاره
 باشد و آنکه غنایست دلیل کند که مال از دست وی برود و بکنی
 اگر تله در آستانه بود مال باشد و تله پیش سپاری نبود و بکنی
 بقدر دلیل شدن جبه و مال و حفرات بود اگر دید که پیش خود
 ببارست دلیل زیاد و ماه و مال در پیش وی بود و چنانچه
 سه صطفی فرمود زین اگر جال باللی و است باله و است باله و است
 سبب بطن و بویهای و یک چون زمار و شاهانه کرده است
 تله او دلیل بکنی و شادی بود اگر دید که بوی سبب بکنی
 زیاد و مال و شادی در حایه بود و بکنی پیش کردن در حایه
 بکنی

دلیل غم و اندوه بود الا اگر سبب ببارست که چندان بوی بود
 دلیل غم و حشت و جبه بود که تا که بدان کس رسد اگر سبب
 آن حشت و غم و جانه و در تررسد و اثر کند اگر دید که موی بقل او
 در از بود بر کند یا خود برسد دلیل کند که این کی سنت معطر
 بوی از دست و معطر و نیک نام شود اگر سبب بکنی که موی بقل
 زهر در او دراز شد دلیل بود که سبب نیت و عملکت و زنا
 دست شود اگر دید که بر کند یا سترد دلیل کند که در عملکت و سبب
 او را نقصانی افتد و نیز گفته اند که بیمار شود یا شکر از وجود
 شوند اگر بیمار بیند که موی زهر در خود بر کند از بیماری شفا
 باید اگر زنی بیند که شادی موی زهر در ستروی را طلاق
 دهد اما در از موی بقل نشان مراد یا نیت بود چنانکه بار
 در صحرایک الا چنانکه و تر گفته اند که دلیل کند بر دست باز

داشتن از مروت **اما** **اگر** کردن در خواب دیدن و اگر بیند
 که **اگر** کرد و موی جگر اگر اینجی تواند بود و رویش کرد و
 اگر درویش بیند خود را کرد و ترش کند که هر که بیند که **اگر** کرد
 زن کند از بهر آنکه سببی نماند از عقیق و دیوان را **اگر** فرود
 سخته تا موی ساقش از نو بریزد پس بدین معنی هر که بیند که **اگر**
 کرد زن کند و هر که بیند که موی زان را بر کند یا بر کند اگر باغ بود بی غم کرد
 و اگر شادان بود در غم افتد **اما** **اگر** در خواب دیدن دلیل زنی
 عقل و خرد و کیست بود **اگر** دید که دماغ کسی یا مغز کسی یافت
 یا خورد مان آنکسی بخورد در تاویل **چشم** بر خواب برافت و چشم
 نور و هدی و نخت و قوت و عین و عورت و پیر
 و مادر و خادم و نمازه و زیارت و هر زیارت و نقصان
 که در وقت بدین کار کرد **اگر** کسی در خواب چشمهای بیار بیند

نکوی دین

نکوی دین و پاک اعتقادی بود **اگر** دید که چشم وی از خواب
 لعل یا فیروزه و عقیق و غیره بود دلیل کند که برده وی دریده شود
 از کارهای مستور **اگر** کسی **خود** را با اینها بیند بیج بود که بینائی از وی
 برود یا فرزندش ببرد **اگر** دید که **چشم** او به ترشید دلیل کند که اینجی
 نماز بود و در کردن خرافاتی و طاعت سست نماید **اگر** دید که **چشم**
 راست او بسوی چپ میزد دلیل کند که اینجی میراث بر سر غم خانگی
 خود بر برد **اگر** دید که **چشم** وی کوش یا کوش چشم شد اینجی زنی
 این را زن کند **اگر** دید که **چشم** دست وی چشم بود اینجی از کسیست
 خود مان بپاید و سیاهی چشم دلیل دین وی بود و **اما** **چشم** کرب غش
 بود در دین و تره چشم برده دین وی بود و **چشم** بیگونی اگر
 که تره چشم ندارد اینجی شرایع دین را ضایع کند و فرو گذارد **اگر**
 تره چشم او سید شده است اینجی دلیل بیماری بود **اگر** دید که **چشم**

راست او تار یک شد دلیل کند که مال برادرش برود اگر دید که چشم
چپ او تار یک شد دلیل کند که در مال خود اهرش زبانی افتد و یا غمی
رسد و یا در غم افتد و یا از غم برون آید قورق تعالی علی الامم حرج
اگر دید که چشم او فرو گرفته شد دلیل بود که اینک کسی نوبت کند قورق
قل لک من یفنون خرابه اهرام و کردید که چشم وی از آنکه بود
تر شد دلیل کند که خورده خراب را دعاستی ب افتد و یا فرزندان
باشد او به چشم بیدار شدن روشن بود اگرش **عری** یا فقهی بیند
چشم او فرو گرفته شد دلیل کند بر خوبی شعرا و زبرد که شد در این غم
گویند و چشم دل نگرند نه چشم آقا نگرانی و فراخی چشم دلیل کند بر زبانی
مال اگر دید که چشم وی یک زبردتر و یکی خورده تر است اینک کسی بود و فرزند
آید یکی خورده تر و دیگری بزرگتر و یا یکی در ویش و دیگری قورق و یا یکی
سخت و دیگری بخیل اما به آنکه سر در خراب دیدن آن بود و مثل سر در

شهر اگر دید که گوشه اینک کسی گنگ شود و در پیش تباه کرد اگر
که یک چشم وی گور شد دلیل بود که اینک کسی مرده شود و یا گناه عظیمی
اگر دید که چشم او در کرد و دلیل نقصان دین او بود اگر دید که
و او را کرد و دلیل بود که اینک کسی بمیرد و دین خود را به صلاح بازارد
اگر دید که چشم مردم خورده مال یا درهم یا به از کسی از بهر آنکه زود
سبح را عینی خوانند و چشم نیز عینی بود اگر دید که **بینائی** او خفیف
و در مردم نهان میدارد دلیل کند که در دین او غفادی بود و در
مردمی بوشد و ظاهر صلاح میدارد این **سیرت** گفت که روشنی
چشم دلیل کند بر زیادتی مال و نعمت و وفاد چشم بر خنده این بود
در تاویل **ابرو** به خواب دیدن دلیل بود بر جمال و زینت مرد
و جاه و منزلت و مرتبت او و صحبت همزان یا فرزندان و اگر
ابروی خویش از آنکه بید باشد بید و بید تر بیند آن دلیل نیکی

دین و اعتقاد وی بود اما پیشانی در غروب دیدن زن بود و
و ریاست و مال و معیشت و جاه و دولت و زیادت و نقصان
دیدن دیدن پیشانی بدین باز کرد اما **نخودان** در خود
دیدن تهر اهل بیت و خداوندی یا نسل پسر و بزرگان بخت
و زوی تدبیر کار و در شرت و بر خیزد اما **جای زلف**
جای بر آیدن موی و هر دو سوی روی دلیل چال و نیت
و معیشت مرد بود و جاه و مال و منزلت و نقصان دیدن
پیشانی بدین باز کرد اما **چایکاه** و **زلفان** را
سطر و فرزند جاه و مال و زیادت و منزلت و مال مرد
و نیکویی حال بنده غروب اگر کسی هر دو روی خود را سرخ و نیکو
و تازه بنده ریاست و شادی و دولت یابد و زلف بیرون
آید و روزی بروی فراخ کرد اگر دید که روی خود لایق شود

دل بود

دلیل بود مال و نعمت و از فریباید و روزی بروی فراخ کرد و
عیش بر و خوش شود اگر دید که بروی خویش خاک ماید اینک
سفری افتد و مال و منفعت یابد و اگر این چنین خواب بیاید
شفایابد اگر دید که روی **دو سیاه** گشت رخسار دید و در
تکاء و زرد بشه رخه هم بالانشی ظل و جهه سدد و هو کفیم اگر دید که
سیاه شده بود چون عیش بهر مراد که داشته بود برسد از بهر
لفظ عیش را معنی از عجب آتش است اگر روی خویش را تازه و
نیکو بیند دلیل کند که خدای تکاء از و خشنوده است **قد تکاء** و جو
یوشد ناعه سعیدها رخصه اگر دید که **چون** غلامی امری نیکو
ی بود دلیل کند که از امر غما برون آید و شادی و دولت یابد
و امانت بگذارد و اگر چینی خواب بیاید شفا یابد و اگر در
دور بگذارد انقضا هر که بنده براد ما خود برسد و یابد که غلامی

عاشق شود اگر دید که روی وی یا پاره از روی چون شب تیار
شد اینک کسی غافل بود اگر کند اردن فریضهای خدای عزوجل و اگر
صحت او با مردم فاسق و فاجر وی دین بود در تا ویل کوشش
کوشش در خواب دیدن بهشت و جهنم دارد زن و دختر
و پسر و دوست و عمام و رفیق و خورسته و خورشید
هر زیاده و نقصان که در کوشش بیند به نیک باز کرد اگر دید که
شبی خریه اینک کسی زن بزن کند یا کینه کی کند اگر دید که در کوشش
چیز برون کشید و به خورد اینک کسی لوطی بود و توبه باید کردن اگر
دید که کوشش وی چون کوشش خورشید این خواب بهتر از غروب است
و دولت بود و الا عاصه را بد بود اگر دید که کوشش وی بر رفته
و نداند که بریده است دلیل کند که زن ببنده یا کینه کشی را کسی
اگر دید که بر رفته وی دو کوشش بود دلیل کند که بنده دارد

سال دو دختر آید اگر دید که کوشش از روی جدا شد دلیل کند
که اینک کسی زن طلاق دهد یا دخترش ببرد اگر خفته شتی را دید
یک کوشش دارد دلیل مرکب خوش و نندی بود اما حلقه کوشش
دختر بود و نیز گفته اند که کوشش دین بود اگر کسی کوشش خود را نکند
بنده دلیل بود بر نامیدن بنده خواب **چنانکه گفت** قالوا
و نقل مکانی رصی ب **السیر و اگر دید که کوشش های بی**
در و اینک کسی از حق بگریزیده باشد چنانکه **گفت** ام لایم لادن
سبحون بهادر تا **ویل دمان** دمان به خواب دیدن بنده
علم بود و حالگاه او و کشتن کار او و عاقبت و یار و دوست
و حاجب و وزیر و دربان و شیخ و روح و رست بود و حال
وفاد دیدن دمان بدین باز کرد اگر دید که **کرب** در برون
انداخت دلیل نفقه کردن مال بود بنا وجه و لیکن از غم برون

برداشتند بدید که بر آن **لوحی** کرده بودند این کی که فرمود
او بدید که آن در بریده بود و پس کند که این کی کم نمی و خدا خوش
کسی در آن خوش **لوحی** چندی و پس غم و خجسته بود که بوی رسد
از آن که بریده یا کند و پس کند که این کی زاهد و پراگم
که به برده و کند که آن در از دارد این کی عالم خود و خدا می و در
او بدید که در آن درازی بود این کی خفی و عالم خود و حکمت ما روز
او بدید که آن در **سجده** است این کی پادشاه بود که بهر و دیگر کند
که اگر کسی در آن خوش **لوحی** یا بریده کند این کی را با کش خجسته
و جلد افش و **لوحی** است **لوحی** در آن خوشی زمانه و خرافی
در از می کند این کی در **سجده** است کی دهان که بود درستی
منطقه خود که زمانه **لوحی** خوشی بریده کند آن و پس بخون و کشت
بود آن زن با **سجده** که آن **لوحی** شود و مردم از می این
باشد

باشند و کسی بر آن خوشی موی را کرده کند آن و پس سختی
و غم و خجسته بود که بوی رسد **لوحی** در آن **لوحی** در آن **لوحی**
بشارت و **لوحی** است **لوحی** خانه بود و یا **لوحی** در **سجده** است
خانه و یا **لوحی** در **سجده** است **لوحی** در **سجده** است **لوحی** در **سجده** است
لوحی در **سجده** است **لوحی** در **سجده** است **لوحی** در **سجده** است
در **سجده** است **لوحی** در **سجده** است **لوحی** در **سجده** است
که در **سجده** است **لوحی** در **سجده** است **لوحی** در **سجده** است
و در **سجده** است **لوحی** در **سجده** است **لوحی** در **سجده** است
و جوان **لوحی** است **لوحی** در **سجده** است **لوحی** در **سجده** است
و کنیز **لوحی** است **لوحی** در **سجده** است **لوحی** در **سجده** است
و بر آن **لوحی** است **لوحی** در **سجده** است **لوحی** در **سجده** است
باشند از **لوحی** است **لوحی** در **سجده** است **لوحی** در **سجده** است

اگر از او بپرسد و این دل در حق است این کس بود
اگر از عیال چند بپرسد و او را از نزد چند دلیل علم و دقت بود اگر در نزد
خویش از جنایان چند دلیل برایش ظاهر میسر بود و یا بود که بیار شود
و اگر باز سخت شده چند دلیل کند که دیگر باره بپرسد و در نیز گفته اند که
کسی دندان ز برین محض را نشان دهد بر پیش پیرا که چنان دل
از دندان بر آن ز برین دلیل کند که مادر با خویش دانه ماری
در خانه افتد و نیز گفته اند که دندانها بر برین مردان بسته و برین
نشان از او روی راست قیاس می و از سوی چپ خیال ماری
بسته اند اگر چه که دندان بر کف دست او افتد و لا بر زبان بیفتد
بزرگ از قیاس اینها بسیار شود و گفته اند که اگر چه که بولش کند و بر
دست تکریم داشت و این کند که بنده از همتی هر از در هم باید که
از دندان دندان کند و این رشت گفتن بود و چنان که دندان را بی نشان
از دندان

ل
رکوة دادن و سپیدی و در زری و بگویند دندان دلیل ز برین
بود و قوت وی و اهل بیت وی اگر دید که دندان خود را بر زبان نکند
و بپرسد که این کس از زرش پیرا اگر دید که دندان را بر زبان نکند
وی افتاد دلیل مال بود که بوی رسد اگر دید که در کنار وی افتاد
فرزند بود و نیز گفته اند که دندانها را در فم المهد و کمالا اگر دید که
دندانهای وی بر زبانی افتاد دلیل مرکب وی بود و چنانکه گفتند
خفصا که و فیها بقید کم و منها نخر خلی تارة اخرى اگر دید که بر دل وی
دندانها بسته بود دلیل مرکب این کس بود و یا بود که در دهنش نگیرد و
عظمه دیدن در خواب و اگر دید که او را عظمه افتاد دلیل کند که این کس
از غم و اندوه بیرون آید و از تحت برهد و فروزی باید و کارش بالا کرد
و اگر این صفت خداست پیچیده شفا باید و مادر تا وی بیفتی در خواب
دیدن دندان و فروزند بود و خوشی و دایره و زینت مردم اگر دید که

دویشی بود دلیل کند که خلافت میان وی و خویشی نیرید
آید اگر چند که چنی ندارد از خویشی وی یکی میرد اگر در خود
بوی خوشی می شود دلیل فرج و راحت یافتنی بود در کار
مای وی اگر زن چند که بوی خوش شود پیرزاید و الا بوی نا
خوش شدن در خواب و دلیل خشم فرو خوردن بود اگر کسی
خود را کتفه یا بریده چند دلیل مرگ میزند یا زمان بزرگوستی
رسد اگر دید که از پنی وی خون بیرون آید دلیل درویشی بود
اما دلیل کلو و جفوه دارد از او اگر چند که جان او بر خلق رسد
کار را بر ویست کرد و الا اگر بیمار چند میرد **قدرت** فلان
در بخت الحاقم اگر چند که طعام از گلو وی می نهد
دلیل کند که او را عقوبتی رسد از بیماری خوردن **خاک** یاد
آن که بنا انگار و جیمی و طعام از غصه و عزت بنا انگار

که او را

اگر دید که او کوه کشته است یا بر آمده است دلیل ذل و خوار
بود و عیش برونا خوشی کرد اگر دید که **ویر** خفته بود انگار
از سلطان در او بزد و او را از آن رنجی و زحمتی فرار شد اگر
دید که خفته در گلو وی مانده دلیل آخر عمرش بود اگر دید که
بود او را ذل و خواری رسد از نهبت امانتی که در کردن وی
بود اما او از خوشی که از کلو و جفوه بر آید دلیل کند بر خوشی
و فراخی روزی و خوشی دلی و راحت اگر دید که دل او **خفته**
رسد دلیل کند که عیش برویش شود و مطهر بوی رسد **قدرت**
اما جملاتی اعتنا هم اغلا اگر دید که در کردن وی رسی بود دلیل
کند که این کس غارت و سرچشمنی بود چنانکه یاد کردنی چند تا جلی شده
و هر زیادت و نقصانی که در کردن بخت آن امانتی بود در کردن بخت
مانده اگر دید که کردن وی در از بود آن دلیل رفعت و قوتی بود

اورا در دین و کذا اردن و امانت مردمان اگر دید که وی سطر
کمان بود و بیک کند که دین کسی امانتی مردمان نگاه دارد و دین
او قوی و اعظم بود و بیک بود اگر در کردن خویش نقضانی نمید
دلیل آن بود که دین کسی در امانت مردم و کذا اردن آن خدایتی
میکنند اگر دید که در کردن وی ماری حلقه کرده بودند آن
بود که دین کسی زکوة سال نمیدهد قدر **تقا** سیطو قون به
بجمله بیوم انقیامه و نیز گفت که سطر کردن دلیل نیکی
دین و قوت کارها بود و الا موی قفاد دلیل زیبائی مال بود
اما کلو کذا اردن امانت بود و لیکن هر کس که و شانه در خود
دین دلیل امانت و خوبی کارها بود اگر دید که در کردن
وی بیش از این بود و دین دلیل نشان امانتی بود در امانت
زنی اگر دید که در کردن وی بیش از شتر تازه او بخت بود و دلیل

دینی بود

و دینی بود او را از جهت زنا و یا حد و نه جواب به از زنا با مال
و دستور برداری بود **و دید که در کردن** و در زنا و زنا و جوی
او بخت بود این کی علی و ولایت باید و بدوشن مظهر نور او
چنین جواب به این گفت باید و اگر بدهند اگر از کرد و کرد و کرد
بر کردن خویش میگویند دلیل بود که این کی زن بیکو روی
زن کند و دین می نوزد تا کشف نجواب دید و دین زن با
باز رفتن او و زبانه و نقضان دید که کشف پیشان باز کرد و دین
دست و بازو را که دست نجواب دید که کشف و بخت دارد
و زنده و خود و سپهر و امانت و دوست **و دید که دوست**
و قدر است **و مال** و خوشه **و دل** و **و محبت** **و اگر دید که**
دستی دست سطر که کشت این کی سطر است و زور که کشت
باید اگر دید که در دست وی زنا و دین و دلیل **و دین**

دی بود که دید که دست راست دی آرزو که کش این کی دستش
برود که دید که دست چپ در آرزو که کش و پس کند که انبارش
اگر دید که هر دو دست دی خشک شد دلیل کند که بنده کن و بزرگ
کرده بود باید که تره کند اگر دید که ماککی دست چپ او برید
کسی را در با خواهرش یا پسر دو بود که از بنی او کسی را زن پسر
در او دید که دست او همیشه بریده بود این کی از معصیت هینه
دست کوتاه باشد اگر دید که دست دی بادی سخن گفت پس
کند که از بنده که چیزی نگوید در نور چنانکه کسی را که چنان دست
اگر دید که دست ندارد خنده خواب بر جای نشی بود و آنچه
امید دارد نمی رسد اگر دید که دست راست او خشک شد
گشت دهن دست دی بود که بنده بسیار شود و آفت
و بیک نشی بود اگر دست چپ او بنده بود این حکم را خواهد بود
بیا بار

و بیا بار دوست اگر دید که بدست راست خودی رود چنانکه
بیا پی روند دلیل کند که این کی کاری کند با عمار و برادر خود اگر
این چنین دست چپ را دید بود دلیل کند که بنده کاری کند
با عمار و خواهر و بیا بار دوست اگر دید که بدست دی بنده است
بود دلیل کند که این کی ولایت باید و پناه مردمان شود اگر دید
که دست او با گردن بسته بود این کی دست از نماند است
باز دارد و از حرام دور شود و نیز گفته اند که گویند بدین معنی اگر
که هر دو دست دی از روی بختند دلیل کند که زرش از روی
نشد اگر دید که باز بهم پیوسته شد دلیل بود که آتشی کرده باز
آید اگر دید که یک یک علی دست او برید اگر این کی فرود بیاید
تو که لا تطلق ایمکم دار حکم من الخلف اگر دید که دست
شده است این کی مال بسیار باید اگر دید دست راست

خسته شده و پس زنی و چهارست و ضعیفی و ظلم که روی کشنده
 و بعدین و باز در آنکه در خواب دیدن و پس کند بر بردن آن
 از دارم و غم و محنت و اندوه و باز خواب بر او در میان و درین
 دوزخ بود و نه کسی **نشد** عفت که با جنک **کف** است بی دست
 و پنجعت در یات و مال و دوخته و جوان حردی و ذراف
 دستی و از حوام باز اسلک بود و در **نشد** و نه خنی **نشد**
 و نه نیت و نه فرزند آن در او در آن دوزخ بود
 و در آنکه از آنکشت می بیند بر آن آنکه و پس بود که عفت و نه
 خود زنی کند و در دهی از مقبران گفته اند که پنجعت و پس غ
 ناز و نه بود و در آن پنجعت را بر دست راست **نشد** راست
 و نه پنجعت و پس کند که عفت و ناز غ لانه را بر دست
 می گذارد و **نشد** بی چوین **نشد** و نه **نشد** و نه **نشد**

دیدن این آیه است باز کرد در آن گشتن دست ناز بود
 چنانکه گشت بطرف ناز بامداد شبانه پیش و دلی دیگر بر خنجم
 و خضر خشن بود و یک گناه گشت در جواب دیدن دلی کند
 بر نفسان کردن ناز و در گشتن ران به موضع چند دلی نهفت
 که درون ناز بود و در که از گشت بطرف شیر می آمد و از آب
 خون این کس با درون خود کار کند که زتش در جوام شود و در که
 گشتن در هم می کشد دلی گشت دلی کار ناز
قافیه در جواب ماند از دلی صلاح کار عینه بود و عینه می نماند
 دلی کند بر تیر نه و آتش می علم و مکت و حال که کردن و یک نماند
 حد در جواب دیدن دلی ز کوفه دادن بود و نیز گفته اند که
 فتن و قدرت مرد بود و بیعت و از آن گوی و فرزند در او در زانو
 و در که گفته اند که فتن دلی غم و محنت بود و نماند

دست گفتنی و بر سرش پاک کردن در خواب باید و پس
کود را در آن از غم بریدن آمدن بود و نسج بافتن و سنت مصطفی
بود و اگر کسی نافع دست که در از چند دین کند بر تراکمی و از آن
او که کند که نافع او در از نند دین کند بر وقت و در دست نکند
در از دست نافع او که دین کند که نافع نمی دارد این کی نفس می خورد
زیر که نفسی گویند که نافع ندارد که هر چه بخارد و اگر نافع نمی کشد
دین او خوش بود و اگر دین کند که نافع در سایه گشت دین نفعی و دین
بود و اگر زنده کند که نافع بر آن کردن زنده زاید زنده و اگر دین
خواب را هم دارد و بخدازد و اگر محسوس بود و نفعی باید اگر کسی
که نافع در از آن بود و دین حکم و نفعی و نیکو حال می بود و اگر
این چنین خواب سستی غده و هدایت باید و بر دشمن نظر نمود و اگر
که نافع در از آن بود و دین کند که نافع از دست در از دست
در از آن

دست خفایا که کسی دید که دست خود را بخی خفایا
می کرد و دین کند بر نسج کردن با را که دید که کف دست خود را
گرفته است این کی شمار شود و دینش بدست کند و اگر دین کند
دست می پوشش بوده است این کی خدایند که دین بود و اگر دین کند
دست در بر علی شده است دین او خوش بود و اگر دین کند که دست خود را
بخی گرفته است دین کند که نفعش را دوست دارد و اگر دین کند که
در بهم بسته با بسته بود و دین کند که این زن و فرزند حبش کند
دین نفع که نفع نشت خواب بدن بر چند دین دارد
بدن در سستی و در از دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین
گشتند و دین کند که بدش ببرد و دین بوی رسد چنان
که گفته اند و اگر دین کند که نفع می بود و دین از نند و دین از نند
بود در از نشت و با نفع دارد و نفع است و دین و دین و دین و دین

کردن بود در نقشه **آهسته** در خواب دید که دل و خورنده و گاه
و بخت و بخت **آهسته** در بخت بد حال اینها بخوبی بود و اگر ضعیف
برعکس می بود در **آهسته** دل و خواب دید که در جبهه تا دل و دار
ترتیب علم دل و ریاست و نجاست و سرزند و دولت و ثروت
و دنیا و دنیا داری بود اما اگر کسی بدید که دل گنجی باشد یا بخوبی بخوبی
مال و دولت و ریاست و همه سرچشمه بد و نیز گفته اند که دل و گنجی
مال بجمع گفته اند از هر چه بود اگر دید که دل مردم خور و یا از حیوان دیگر
تا دل و دار و مال بسیار باید آید چون آن که دل نشان هدایت بود
خاک **کف** حتی از فرخ می خوبتر بود اما زغال بر گنج و طلا در دل
باز و سنگ و نفق و غم و محنت و اندوه بود و در **آهسته** ملک و ملک
دیدن موضع رحمت و جایی خشم و نجاست و نجاست و محنت بود
و نیز گفته اند که فرزند باشد از قول **آهسته** **کف** **آهسته** **کف** **آهسته** **کف**

بیشون می آید اگر دید که جگر خونی بریده و یا سبزه کشیده
و بخت کند که فرزندش میرد اگر دید که جگر او در شکم بیرون آید
بود بر دشواری شدن حال مد فون آقا خون دویدن در جگر
مکر و حید بود و خوردن جگر و دل یافتن مال بسیار و عیش و گنج
و خام یکسان بود اما جگر بسیار به خواب دیدن ریخ پیشتر
بود و جگر که حیوان به خواب دیدن نیکو و مال بسیار و مد فون
بود و نیز گفته اند که جگر یار و دوست و رفیق و از کن
غریب بود اما بنزد خواب دیدن جایگاه شادی و دولت بود
از بیدار که قدام همه تنه و دست اگر دید که سر زانوه و نیکو بیند
و بخت تنه درستی و شادی و دولت و عمر دراز بود اما ناف خود
دیدن و بخت زن و کنیز که بود و صلاح و فساد آن بی زنان و کنیز
باز کرد و گفته که مادر و پدر و نازنین باشد در تاوی شکم

۱۲۲

المروان یقونون اگر دید که در شک او هیچ نبود خانه این کسی
 ویران شود و یا فرزندی غائب گردد اگر این چنین خود را
 بیمار پند غائب کرد یعنی ببرد و لیکن اگر غمگینی بی غم گردد اگر
 دید که هر چه در شک وی بود نمانده گردد و غیره هر را کسی بیرون
 و نشسته و باز بر دینی نهاد دلیل کند که این کسی خدای را بر سر بند
 برینگو ترنج و جبهی و خدای از او خوشود شود و هشت او را را
 زی کرد و عمر در از یابد و کارش بالا کرد اگر بپند که هر چه در
 شک او دیده است از دل و جگر و روده و شش هر را را خوشی و
 معاینه می پند این از پاک دین و عقاید وی کارش بالا کرد
 و عیشی بر و خوش کرد و عمر در از یابد اگر این چنین خود را زنی
 پند فرزندی نیکو نجات و عالم و حکیم گردد و خدای از او خوشود
 شد و خود را غنی برد الله آن پند را شرح صدها سال سلام اما

تکمیل و اندامی بود که از خویش و ندان وی بوی رسد اما
و گوشت و روده و شش و هر چه در شکم آدم باشد مال خلل و عیبت
خوش و توانگر و روزی فراخ بود و اگر از این خبر خبری بپندگرفت
مال بود بدان مقدار که دیده باشد اما جراحت و ریش و خون
و ریح و اینها را در خواب دیدن مال بود و تفاوت و نقصان
در دیدن بی بی باز کرد اما ذکر و خجسته در خواب دیدن دلیل
فرزند و فرزند زاده و نسل و تیار است اهل بیت یا نشد و مال
و جاه و قوت و توانگری اگر کسی دیگر خویش قوی و درشت باشد
دلیل کند که خاشاک شود و کاریش بپندگردد و مال و توانگری با
باید که برسد و اگر طعیف و سست و نقصان بپند بر عکس دیگر
بود و نیز گفته اند که ذکر در خواب دیدن ریاست و مهوری و رواج
شدن حاجت بود و قدر و نسی و قدر که کالائی اگر دید که

یا در

بپار دارد و خواب یکی او را فرزندان باشند به عدد ذکر و دیگر
یکی بود اگر دید که در ذکر و نقصانی پدید آمد یا خفیف شد یا
نقصان بود اینها را در مال و فرزند اگر دید که بزرگ و
کره افتاد اگر اینها را در غیب بود زن کند و اگر متهم بود در دنیا
زنی خصوصی داشت و یا عیبت بر او شک شود اگر دید که بزرگ و
پهین شد دلیل کند که فرزندی مهوری قوی کرد اگر دید که بزرگ
و مهوری بزرگه است دلیل کند که اینها را بوطی شود و خجسته
باید که دید که در ذکر و خجسته دانی شد که بیای شد دلیل در ازای عیبت
بود و دیگر در فرزند نیاید و نیز گفته اند که ویرا غمی رسد اگر
دید که ذکر خویش را بر بید اینها را در مال نقصانی افتاد اگر
که ذکر خویش می خورد یا ذکر دیگری را دلیل کند که خوار و خوار
نیکوئی رسد نه که نام دیگری و نیز گفته اند که ذکر در خواب دیدن دلیل

پیرید و زکی آن دلیل جاه و عمل فرزند و لیکن گفته اند که اگر
از حد چند آنکه بر میانی رسد دلیل غم و محنت بود اگر دید که زود
دارد دلیل دو فرزند می باشد و اگر دید که زود از وی جدا
شد دلیل مرکب فرزند وی بود یا زبانی در حال زیر که قیام و وقت
و حرکت در ذکر دیدن نشان تو در نگری و حال بود اگر دید که زود
فرج شد نشان عجبی کار وی بود اگر دید که زن وی ذکر دارد
اگر خانه بود پیرا مید اگر دید که آب اندر فرج زن وی
شد هم دلیل بود که پیرا مید اگر زن دید که فرج وی ذکر شد
آن نشان به خوی وی بود اگر زن فرج خود را از راه
روی بیند دلیل فرمیدی بود او را از زانیدن و اگر برآید
دلیل کند که فرزندش میبرد و لیکن دیدن فرج زن بر بود و
گفته اند که اگر زنی بیند که ذکر دارد آن دلیل غرور و

دور

و قوت شهرش بود اما نطقه در خواب دیدن دلیل غر
و شرف و مراد یا فتح بود در دنیا و دراهی تا حد هزار و ما
نطقه اگر دید که خایه وی از وی جدا شد دلیل بود که
فرزند وی را با کسی دیگر نسبت کند و الا بیرون کشدن
خایه در خواب دیدن دلیل مرکب فرزند وی بود اگر
دید که از راه دانی خایه بر زبانی می کشد نشان پاری
و تو انگری بود و فرزندش نباشد و نیز گفته اند که خایه
و دشمنی بود از شر دشمن بر وی بخت میاید اگر دید که ذکر یا
خایه او کند و بریده بود دلیل کند که این کی خایه خوش
بر آکنده شود و بجای دیگر افتد و یا از فرزند آن و عیان
خوش جدا شود که به که خایه خوش بیرون کرد و به کسی نشد
دلیل بود که او را فرزند میاید نسبت و از وی نام شود و

و در شمع بر روی یا به اگر دید که ذکر وی خون بیرون دهد
دلیل بود که دور از خرد زندی آید اگر دید که ذکر او ماهی یا
مرغی یا کرم یا چیزی مانند این چیزها بود اما بعد از آنکه عورت
مردم از میان ناف تا سر زانو بود اگر کسی بیند که عورت کثرت
بود و جامه میداشت و عورت را بنوشید دلیل کند که بعضی از زنان
و مسوی وی گفته شود بدان مقدار که عورت او دیده باشد و اگر
که هر عورت کثرت ده بود دلیل کند که به نای برده وی دریده شود اگر
که در میان بازو بود و عورت کثرت ده معرفت و ندانست که کثرت
این کی چنانکه مردمان بروی به میگوئی است که کند و بوضع دارد و
اگر دید که شرمه داشت و از چپ و راست می نگرید تا کی دور از زنی بود
کند که این کی در میان خلق رسد و از زنی رسد و اگر دید که عورت
خوشی یا کی دیگری نگرید تا کی از غم فرج یابد و نای و دولت رسد

اگر دید

اگر دید که نگر خردیش می نگرید دلیل بود که این کی از زنی رسد
و اگر نگر زندی به جای رفته بود بسلامت باز آید در تا وی
آن را در در خواب دیدن و قارب و خوشی و برادر
باشد و صلاح و قاف دان بدین باز کرد اگر کسی را نگر
بریده یا از خود جدا آید او را تعزیت افتد و از اهل و
رات خویش جدا ماند و بود که مرگ او در غربت بود و اگر
را نگر بریده بهیم می پیوندند و را نگر بریده بر او نتواند قطع و
مردی نزدیک این بر سر می آید و گفت به خواب دیدم که را نگر
خوشی بدو و مردی بر او بر آمده گفت تو مردی و دم داری و
خوشی تو یکی بدید آید و این وام تو یکبار دارد اما که گاه به تاویل
بدر باشد از بهر آنکه بوی میوه است و دیگر نگر از نو دلیل کند
بر این وقت و معاش در تاویل یابی به آنکه بای در خواب

دین بهشت ده و به قیصر در درخت خوشه و گرد دراز سفره
قدت در طلب جان و تن درستی و قدم کاره و زن مستوره
پدره و مادره و زیارت و نطق دین پای بدین باز کرد
اگر کسی پای خود شکسته بنده میل کند که از آن مرادی که در دل
بود باز ماند و نیز گفته اند که روزی بروی شک شود و از شغل
فرماند اگر بنده در سفر بود و بری نماند و اگر در وطن بود زن را
طلاق دهد اگر کسی هر دو پای خود را بریده بنده سفری کند یا سفری
بر خود یا نیمه از نداشت برود و یا زن را طلاق دهد اگر کسی بنده را
برهنه می رود در رنج و سختی افتد اگر دید که هر دو پای وی از تن
بود این کس را عمرش دراز شود و الا در دو پای وی سفری بود
برضای خدای تعالی اگر کسی بر خود یا بهاء یا بر بنده اگر این کس
بود سفر بروی رکن شود و اگر درویشی بنده بود و اگر در و الا

نادر

نادر بنده درویشی شود شش یک نفی کعبه بر خواب دیدن
بد و باز کرد در تاویل **ساق** اما ساق در خواب دیدن موت
و شمع و سمن و ت و کشتن کار یا دید اگر کسی **ساق** خود را
از دهن بنده دلیل در از وی بود اگر دید که **ساق** موی زنی
پیچید دلیل مرک بنده بود اگر کسی بر هر دو **ساق** خویش موی بر
بنده دلیل و دم بود و بود که در زندان کشته بود در آن میبرد و کشته
مردی بر نزد یک این سر میزنند و گفت به خواب دیدم که هر دو
پای در اوج پیچید و در آن موی بر آید بود گفت تو مردی و دم
تر در زندان کشته و یک در آن میبری و بعد از آن مردی باید و
هر از دنیا روم تر بجسته بگذارد و نیز گفته اند که هر که بنده را
ساق یا بر پای وی موی بر آید دست آن کس را روم کرد آید و
یا زن را طلاق دهد اگر دید که **ساق** وی جدا شد دلیل در خوشی

بود اگر دید که پانها روی بوخت این کس را زیانی برسد و عیبی
نیست شود و الا اگر بنده بنده بود ازادی یا بد اگر کسی پانی خود را
بنده سفری افتد او را یا ستوری بخورد و نیز گفته اند که ستورشی
اگر کسی هر دو پانی خود را بریده بنده ایی و بی دارد و بود که
از مانش برود یا زن را طلاق دهد در تاویل قدم اگر دید که
خود بر زنی فرزده و دستوار کرده بود این کس رخشم خویش
قد رتقا و ثبت اقدار ما اگر دید که بد و قدم رسیده بود بر
خدای تبارک و تعالی که حاکم عالم بود و بر دست خفیه یا بد
تقا و بشرا اندیز و مملو آن لم حیات نحی فرجه ها انهار اگر که از
میان باران قدمها بر آینه ی فتنه وکیل توبه و برکت بود و را
از خدای عز و جل **خاکه گفت** و نزل علیکم من السماء ماء یطهرکم
بیمید بسب علیکم ان خذ شیاطین الشیطان و برید قلوبکم

دین

و یثبت به الا قدم اگر دید که **قدم** او از ساق جدا شد این
دلیل از غرضش بود و الله اعلم باب چهل چهارم هر چه از غرض
پروان آید سرنگ بر خواب دیدن به تاویل اندر غرضش
و دولت بود و الا سرنگ کرم غم و نندوه بود که دیگر
سرنگ پاشیده رست بی کرستی دلیل کند که وی را عطفند
اگر دید که آب در چشم گردانیده بی انکه پروان آید دلیل یا غم
مال بود که بی رنج بدست آید اما **عظم** در خواب دیدن بقاء
نیکی بود و کاری بزرگ خداوند خواب را و عزرا و اگر
و احترام در میان خلایق **خون** در بینی اگر ببار بند و بیل کند
بر درویش و نیز گفته اند که خون بینی و بیل یا قلع کج بود اگر دید
که جابه خون آلوده گشت آن مال حرام بود که بوی رسد اما
بنی در خواب دیدن دلیل فرزند بود اگر دید که آب بینی بر زمین

مرکز سر زن او بوده بول کردن در خواب مال مرام بود اگر دیکه وضع
چهل بول می کند این کرم می بود زن خانه موضع زن می کند و نیز گفته اند که بول زن
مال نفقه کردن بود قوله الله و ما انفقتم من شیء انکره به که بر جای بول می آورد
نفسه زنده می آید و عالم کرد اگر دیکه بعضی کرد و بعضی نکند و شست اگر نشسته بود
بود و لیکن که بعضی از مال می بود و نیز گفته اند که بعضی از غم بود اگر دیکه
مردمان بول می کش می دهند و لیکن که دیران سر زنده می آید و عالم کرد
و مردم مطیع او شوند اگر دیکه بول می کرد زیادت از عادت و لیکن
که دیکه از بول می پدید آید و با سفر می کند و در روز و شب اگر زن
چنین خواب می بیند مثلاً باید اگر دیکه بول قطره قطره می کرد و الی و لیکن
این کس نام اندک است که بانی دهد اگر دیکه بول بر بام نهد می کرد و لیکن
که او را سر زنده می آید بگوید روی و دهنش اگر دیکه بول از روی
بیرون آید این کس بی حیثیت است خود کاری می کند باید که از آن نترسد که اگر
باید

که بول او غایب شد است اینکس با زن می کند که بول غایب شد است
کار می کند اگر دیکه بول و خون شده و بوقت آمدن در دهان می کشد
کار می کند و آن زن بروی بطبق می کشد و یکبسی از حرکت کاری می کند
زن بر روی بطبق می کشد و نهاده و باید که از آن مایع کار می کند اگر دیکه مردی
بر روی بول کشد و لیکن که مردان کس نکند و منفعتی بر سر ندارد و دیکه بر بعضی بول
می کرد و او را سر زنده می آید و حفظ فرآن شود اگر دیکه بر امرش بول
می کرد و پس کند که این کس جولا هم بود و نیز گفته اند که بول کهن در خواب
دیدن از غم رشتن و از بیم سلامتی باشد و شرح و تفسیر در کتب
کار می بود اگر دیکه در بستر بول کشد پس کند که رشتن بر بلام بود
و نیز گفته اند که بول کهن در خواب در شب لا فلاح و بار بار بخت
و بنده را از راه و محبوب لا از بند قفس می دهد و عاقله بر جان رشتن
مال و نفقه کهن بود اگر دیکه بر بول غایب شود که شست و بپزد و پس بخت

مال بسیار بود و آن فقه مالی بود که هر روز در زیادت بود اگر کسی روزی
بی پروا آید و بلب باطن مال بسیار بود و نیز گفته اند که آب می
دیدن مال و گنج بجز در بار گرفتن آن بخواب دیدن زیاده مال بود
و آنرا چنان در خواب دیدن دلیل بر صحت دکن بود اگر اگر بر سر
که چون زمان بار گرفت و بلب باطن داند بود اگر کسی چند کوزه
نوشه در شش گنج یا با هر چه از درون آید و اگر دید که از او خون
پروا آید آن دلیل بر صحت بود اگر که از وی بر او اگر دید که غایت
احکام آن داند آن دلیل بر فقه کفنی بود چنانکه اگر دید که غایت بود
که در هیچ پروا نماند و دلیل کند که کار بر این کس بسته شد
دید که غایت از کفنی چنانکه بگوید کار بر این کس بسته شد
دید که غایت بر جسته او انداخت و دلیل بر صحت بود بر سر
دید که غایت بر شد و اگر این کس با چ از حجت زنی اگر دید که

در اندک

در شد و از غایت کرد و نداشت که کرده بود و بر داشت و نماند کرد
و دلیل یا فتح ملک بود از وجه حرام اگر دید که در سراج یا در صحن یا در جای
که موضع حدث بود غایت اینکس در جمل فرج یا به و کارش بر کشت ده کرد
و در آن گذارد و بر احوال افتاد اما **سراج جای** محل و موضع کینه و خیز بود
و خداوند وزن و عیش و خشن و روزی بروی فرج بود اگر کسی غایت
بر جای خدیش یا بر جامه خود اندوده باشد از خشک و تر یا بر درشته بود و
کرده اینکس دلیل یا فتح مال بود اگر دید که از خیز را به چیزی به خاک بر پیوست
از جامه بود که بر جای زمینی کند اگر دید که بر خود حدث کرد دلیل بر جاری
بود اگر دید که بر شد و از خود حدث کرد آن نشان فحشوی وسیع بود که بر آن
یا یک کوزه خود می کشد اگر دید که از شکم او کرم و مار و موران یا بر پروا افتاد
و دلیل کند که آن اهل و عیال آن آلوده که بر شوند اگر دید که **کرمان** گوشت را
از اندام های و نموده اند آن عیال آن وی باشند که مال وی را بخورند و اگر

آنکه حیوان مایه بود جمع کرده و الا سر کنج کا و از همه بهتر بود و مایه عظیم بود
که اگر به حقان بنده اگر بنده بر سر کنج نشسته بود مایه عظیم پیاده اگر دید که
کلی ای از سر کنج اگر بر سر نهاده میدارد و دلیل کند که این کسی غرور بزرگی و
و پادشاهی پیاده و اگر زنی بنده که از فرج او نشی برون آمد او را زنی
ایست از سینه و مهر کرده و یک لیکن و خصیصه بود اگر دید که بر جای شیر خون
برون آمد این کسی را باز سلطان می نفرسد پدید آید اگر که بر جای شیر زنی
برون آمد و این کسی مایه حرام جمع کند اگر زنی در هر دو بیست خود شیر بنده
مال به عدد پیاده اگر زنی بنده که کودکی یا زنی یا مردی را از سینه بدو یا
پیشتر بدو ایشان معروف باشند کارهای ایشان بسته کرد و نیز گفته اند
که شیر خردن نفع یافتنی بود و لیکن دوشیدن مکره بود اگر زنی بنده
که حیض شد دلیل بسته کارهای وی بود اگر دید که حیض پاک شد کار
بر او کنده کرد و روزی مایه و عیش بر او خوشتر کرد و بر راحت داشتند

برای

باب چهل و پنج در تاه و بیگانه و ارشاد میدن آن مایه اند اگر که
ارشد میدن در خواب دیدن قوت دین و دنیا بی بود و
در خواب دیدن روزی فراخ و مال حلال و عیش خوش
شفای بیماری و در دله بود اما چون تازه بود زیرا که **معه**
فرمود که المبقرة داء و لیته داء و دهنه شفاء و لیکن چون
آتش بود دلیل غم و محنت و شفت بود اما شیر مردم در خواب
دیدن روزی حلال و مال و فرزند بود مستور است و
راغ و محنت و بشیانی از جهت زندان و مختاران و اما شیر
دوشیدن در خواب دیدن فراهم آوردند بود و نگاه داشت
و شیر در هر بیستانی مایه بود و اما شیر و لب ارشد میدن در خواب
مایه و غرت و دولت و لیکن شای بود و دولت و سعادت
از جهت امرا و سلطان و اما شیر شرم و ولایت و غرور دولت

و بیکوی بود بر زمین عرب و اگر دید که شیر شتر بدوشید
و پاشاید این کس زنی بزین کند از اهل صلاح و پارس
بزرگفته اند که مال حلال پیاپی در شیرگاه و در خواب دیدن
سر فراخ و نعمت و شد رست و مال حلال و عیش و شادی
قد تما نرین فرشت و دم بیا خفاک ساقاقت یعنی
و اگر بنده که شرمیاست مد ازادی یا به اگر درویشی بنده
نوا بگر کرد و اگر غلگنی بنده بی غم شود بهر که بنده برادر
خود برسد اما شیر خریه خواب دیدن مال و دولت بود
اندرک مایه بیماری و شیرین **دیندار** مال حلال و عیش و شادی
هر روزی فراخ بود و شیرا بود در خواب دلیل یافتن مال
حلال بود از جهت زنی فراهم آورده و روزی حلال
شیر در خواب دلیل خدمت و عطا اوست بود و بزرگان

ا غفرناقی

ا غفرناقی برایش و بیک است میدن دن دلیل یافتن مال بود
از قبل طایلی و نیز گفته اند که مال حرام یافتن بود اما **بزرگوار**
بیم و دام و شکی معاشی بود و بزرگفته اند که هر که یافتن بود در مال
آن شهر اما **بزرگوار** اندک مایه مال باشد با کراهت اما **بزرگوار**
و دلیل آشکاری کردن غر و بزرگی و دولت و مراد یافتن خواب
خواب بود اما **بزرگوار** و وحشی دلیل بیماری بود اما **بزرگوار** و باده
دندک مایه روزی بود و بیک بیماری اما **بزرگوار** و دلیل خدمت
و بیماری بود اگر دید که از زنی شیر برون میآید دلیل کند برسد
شدن طلح و جود و بیدادی اگر دید که از زنی شیر بخورد و دلیل
خیانت کردن بود یا کسی و نیز گفته اند که کتب و معیشت طلب کردن
بود اما **بزرگوار** بیدن تازه بود دلیل یافتن مال حلال بود اما **بزرگوار**
و دلیل غم و محنت و بیخوابی بود و مال حرام اما **بزرگوار** و کنگ زخمی

مالی دارد و نیز کسی که مال باشد از سفر و تجارت
و دویج مالی باشد از زمین حاصل کند و نیز کفشدانند که زراعت و
نخل و انبه و نه نیز بود که امر و معروف باشد اما پیر مالی بود با حشمت
و یک نیز تر فراخی سل بود و پیر خشت و پیر اگر دید که نان
و پیری خود در دین بود بر سنگی معاش و نیز بود که علق و
آید و غلام و در خواب دیدن مال و نعمت پیری بود و اگر
بند بتر و بیکوتر بود خود **تک** و جنان به بقاء عزت و بیکار
گوشت مالی باشد که کرد کند و نیز کفشدانند غنیمت و فرزند و رخت
بود و کوهی دودن بر کسی و مال و توانگری اما پیر حیوان و در خواب
دیدن مال و توانگری و بیکوی بود و پیر حیوانی که گوشت او حلال
بود بر خواب دیدن و خوردن مال حلال و غنیمت و بیکوی بود
تازه بود و اگر ترش بود مالی باشد که بر پشته دست آید و نیز کفشدانند که

و مال حرام

و مال حرام بود و الله اعلم **باب پنجم** در تاویل و تفسیر و تفسیر
و اشارت آقا بدانکه بعضی سرعان در خواب دیدن و دلیل بود
زنان و کثیر کان **تک** کا نختن بعضی مکنون اگر دید که مرغی
خایه کرد دلیل بود که ویرا پیری آید بیکار اگر دید که خایه
خورد دلیل یا خیر مال حرام بود و نیز کفشدانند که غم و اندوه
که بوی رسد اگر دید که خایه پوست یا زبکد و پوست را بخورد
و منقرشهای انداخت دلیل کند که اینگی بدزدی و طرداری
کفشدانند و کان باز میکند اگر دید که از زن وی خایه بیرون
دلیل بود که وی را فرزندی آید کافر **تک** یخچال می خرا
لمیت و یخچال میت خرا می اگر دید که خایه در زیر می می نهاد
و از وی بچه بیرون می آمد دلیل کند که کار بر مرده وی زنده کرد
و نیز کفشدانند که ویرا پیری آید اگر دید که خایه را شکست دلیل بود

که دو تنگی بر بردارید که بر نزدیک وی خایه با و بیاری
دلیل کند که این کس مالی از فدا جمع کند و از آن ترسد و این دلیل
چند در خایه مرغان خایه بود اما خایه **بطل** دلیل فرزندی بود
سنگین و پیاره و آن خایه **طک** دلیل فرزندی بود سنگین
در وضع کوی و گرویی گفته اند که فرزندی صالح و متقی و پرهیز
کار و دین خایه و دیگر مرغان فرزندان باشند مختلف و گفته اند
که سیده بیه در هم بود و زرده او دینار و اگر خایه با و بگوید
صفت زنان باشند و چون یکی باشد دلیل زن بود و بگوید
و خودش عیش و اگر دید که مرغی میزد و خایه برشته با هم می خورد
این کس زن بزن کند و آن زن را فرزندی آید و آن خایه بود
تیار غم و محبت بود و مرسته را دید که بود تیار از پیش
وی به پدید و بر رفت آن دلیل غم و محبت بود که از وی بود

والله اعلم

والله اعلم **بطل** دلیل فرزند است بانکه بهایم و سباع و
و دکان و باغ و آنکه بانکه است نشین در غدا و دلیل عیش
و فرعی بود که مرسته بنده را از مردم شریف و نزرک اصلی
اگر دید که کسی یا حیوانی با وی سخن گفت آن سخن زرت
بود و هر چه گفته بود این سخن شود زیرا که بهایم در وضع کوی
و آن سخن بنده بود اما **بطل** دلیل بود بر دشمن شیع اما **بطل**
شتر دلیل نوری بود و چون حج و جهاد و یا تجارتی با سود
بیار **بانکه** **کوفه** دلیل نفع و نیکوئی بود خداوند غدا و
از مردم شریف نزرک اصل **بانکه** کا و نرینه بین تا و دلیل بود
که از مردم شریف نفع و نیکوئی یابد **بانکه** بره و بر غدا و
میشی در غدا بنشیند شادی و دولت و عیش خودش و
روزی فراخ بود **بانکه** **اکو** دلیل کند بر یافتی نکر که خد

از روی در رسیدن مرا و با خودش **بماند** و در خواب
 و دلیل کند بر سلطان بزرگ جابر و ستمگر **بماند** و در خواب
 کیدی بود از مردم غاسق و دروغ گو **بماند** و دلیل
 بود در کار **بماند** و دلیل ظفر یا فتح بود بر دشمن و عال
بماند و دلیل مرد صبور و دروغ و خاموشی و جلال
بماند و دلیل زتن و مجوسان و درویشان بود **بماند**
 بوز دلیل سخن مردی بود طایع و به کوی و دروغ زن **بماند**
 شتر مرغ و دلیل کند بر یافتن غلامی یا خادمی **بماند** و کینه
 زن خود بر وی خوش عیش و یا کینه یا چال **بماند** و مردی
 جو دنا صحر و بنده دهنده و از اهل صلاح و بیطرف از مقربان کوفه
 که **بماند** اگر مرغان شنیدن در خواب غروشی و دوست
 و بندی کار بود **بماند** و مرغ هم دلیل غروشی و بیکوی کار

بود و کینه

بود و کینه مردی بزرگ این سیر میزند و گفت کتاب دیدم که
 مجزه بایستی سخن گفت گفت ایبر از یک کسبده است از آن قدر
چانه گفت از این قول میهمانم و ازین امر و ازین امر و ازین امر
چهارم در **دین** و **دین** و **دین** و **دین**

چنان سیر کرد که خدایان در خواب دیدن اگر خدایان خواب سیر
 کارش بگویند و با لایحه و از چشم فرج باید اگر منتظر و منتظر
 او را نمی شناسد و با چند مقدار خوراک که رفت بود اگر دید که خدایان
 خانه هیچ نامه ایست و دلیل آنست که باید که نوید کند اگر دید که هر دو
 و بزرگ و خوشتر بود از کار است و اگر دید که حلال و دلیل آنست که در خواب
 این کس از چشم منتظر است و با چند و کرد هر گفته اند که بماند
 اگر دید که هر دو و بزرگ و دلیل آنست که از آنست که سلطان او را خبر رسد و اگر
 بود اگر دید که حاضر **بماند** و اگر خبر رسد از هر دو که از طرف **بماند**

در خواب دلیل نقصانی مال بود و نیز در چشم دلیل فقر بود
نقصانی مال و نیز گفته اند که غم و محنت بود اگر چه چشمش بشد دلیل
غمی بوی رسد یا مانش برود یا مصیبتی بوی رسد یا زوال نعمت بود
چنانکه یاد کرد اهل کمال عین و با و شفقتی زیرا که خدای عزوجل
مرا در میان راهبرد و چشم منتهی نهاد چون برود دلیل زوال نعمت
و مال و فرزندان بود اگر **دید** کسی وی را ناپیدا کرد این که از
طریق حق بگشته بود در **دشمن** دلیل کسب و معاش و مال وی بود
اما اگر کام دلیل بیماری بود و نیز زود شفا یا بهوش شدنی پس **سرم**
دلیل گناهی بود که از وی صادر شود در **دشمن** دلیل غم و محنت بود از
خواب آمدن **قوت** دلیل شکی نفقه کننده بر عیال و عقوبت آن بوی
رسد در **دشمن** دلیل کند بر بدخوی بنده خواب یا زن و فرزندی
بلکه در **دشمن** و اندوه بود از **دشمن** فرزندان چنانکه رسول خدا فرمود که

الجدان

الجدان اما در **دشمن** دلیل فساد کار و وصال عظیم بود اما در **دشمن**
دلیل مرکب برادر بود و اگر گرافتی پشت دلیل درویشی و نقصانی مال
بود و غرت بود اما در **دشمن** دلیل بد معاشی بود اگر دید که مقصد
وی سست شد دلیل کند که کارهای دینی و دنیاوی وی سست و ضعیف
شود اما **سرخی** رو دلیل بر بیماری گناهان بود اما ناپیدایی و گنگی و
و گنگی و غلظتی که بدان سبب به عیال یا بد کشید و در **دشمن** دلیل غم
در خواب دیدن دلیل نقصان بود و در **دشمن** و دنیا و دین که از **دشمن**
کن چون بیماری در رده پیش آید از **دشمن** نسیکود و نسیکود
چند که دور از **دشمن** که از **دشمن** علتها است و از آن میانه دلیل کند که
کس بقضای خدای تعالی راضی نیست و حاضر نشود و وجهی بگشاید
که یا این علتها صادر شد و نمی ناپید و **دشمن** که غرض وی و نعمت یا
و جایش بر و زیادت شود و توارکارد و خود **دشمن** شکی نماند

اگر کسی خوشی نباشد دلیل کند که در پیش برود یا فایده پیدا
و یا از جهتی فرزند غلبی بودی رسد و نیز گفته اند که هر که با این عملها
خداوند خواب را می بود بگو بود و اگر نه راضی بود دلیل غلبت
و مشقت و سنگینی و درویشی بود اگر دید که عصبی بدست درشت
بود که این کسی غرور و شادی و مال و منفعت یابد و به تمامی مراد
خدا برسد قوله تعالى انما اوتواها علیها و آتاهن بها
غنی و بی فیها عارب اخیری اگر دید که خداوند این عملها یکی
را نشاندی دلیل کند این که کار را بر خداوند علت کشیده شود و اگر
امید بریده بودند آن برسد قوله تعالى ولا یقسطوا من رحمته الله ان
یغفر الذنوب جمیعاً آنده بود انفسور الرجیم اگر دید که بر عصبی
کرده بود دلیل کند که بر مردی اعتقاد کند بکار خویش و از ویرانی
و گروهی گفته اند اگر کسی خوشی نباشد دلیل کند که در فقر و غنور

افتد

افتد اگر پند که در فقر و غنور و منفعتی است دلیل کند که این کسی
بچار شود اگر دید که چار بود و خوشتر شد و از خانه بدر آمد و خوشتر
بگو بود و نیز گفته اند اگر کسی خوشی نباشد دلیل کند که در تن
در آن سحر چار نشود و اگر دید که تب درشت عمر دراز و مال
یابد باب پنجم در دیدن باران نه بوقت و دیگر دلیل عرب
فته و کشتی و غارت کند و اگر دید که باران نه بوقت خویش
ببارد دلیل بدو فتنه و محنت و لشکر و قتل غارت بود اگر دید که
از آسمان سنگ یا خون می بارد چنانکه درختان یا حیوان را از
جای بر می کند همین تاویل دارد دلیل حرب و کشتی و فتنه و غارت
و غم و محنت و مصیبت بود اما باریدن باران نه بوقت و سنگ
خون و آتش و بانه کردن و دوزخ این که در خود خوب دیدن دلیل
فته و بلا و غم و محنت بود و نیز گفته اند که خود را با که دلیل فتنه و بلا

و حرب و کشتن و غارت کند و خبر دست اول بشی که سخت دبا
هول و تاریکی بود و آتش و دود و غبار و باد سرد و باد گرم و کوف
و خوف ماه و زن سخت بیکور و با جمال اما شب تاریک و غم
دیدن و بی تابای و فتنه و برکنده شدن جماعت بود چنانکه
فرمود آن خیر ایدیکم کقطع البلی المنظم بهیچ ارجل مؤمنه
کافر اما آتش دشمن مستطع بود که مال مردمان بنظم میزند و
هم بیا و فتنه و قحط و شکی و بریش فی و خصومت بود میان
و خوف و خوف دلیل شدن بادشاه و سلطان بود و فقر
و برکنده کی مردم و شکی معاش و نکبت حال ایشان اما
و غبار و فتنه و خصومت و خوف و ببا بود در میان
و مازن خوب روی هم فتنه و شور و غوغا بود در جهان میان
سلطان و امرا و بزرگان و بزرگان بی وقت هم فتنه و ببا و

و المذموم

شک و غوغا بود و کائنات الجبال کثیرا
اگر یک در زخ با یک مسکنه و درختان را میوز و هم دلیر فتنه
و با غم و محنت و محبت بهیچ و سلطان و ظلم و فقر و دود و
آب از نادران دیدن هم دلیر فتنه و غم و فتنه و خون
رین و غارت و تاراج اگر دید که هوا کرد و غبار و تاریکی دارد هم
دلیر فتنه و شور و غوغا بود و در کرم خون سوم و با سوم چون
زهر بر در خواب دیدن هم باین تاویل دارد اگر دید که درخت را
از بیخ بر سبکنه دلیر فتنه و فقر و فقر و فقر و غارت و خون
رین و اگر دید که اندر درختان فتنه دلیر غوغا و بجا و بجا و هم
اگر دید که در آسمان آتش میبارید یا حرا و هم در بخت
میخوت هم دلیر حرب و فتنه و خون و بخت بهیچ اگر دید که آتش
با یک مسکنه و لیکن خبر میوز و دلیر تار بیا و غوغا و طاعون بود

دید که در جای طاعون قتل داشتند انجام برفت و فریاد
 دید که مردمان شهر با یکدیگر جنگ میکنند آن دلیر از زانی
 رخسار به باب پنجاه یکم در وصیت و عهد و عهد فرید و فرزند
 و بخش و اگر دید که وصیت خویش نموده در زیر پنداره
 بعد از آنکه بصره طغیان جنگ در زده بود چنانکه فرموده
 الامران من یؤمن بالله والیوم الاخر ان یکتب
 وصیته مکتوبه تحت راسه و وصیت کردن در خواب
 مبارک است و گویند که بخت به او دید که خواست که وصیت کند
 و نتوانست کردن آنیکس را دلیر فریاد به باز بخت خویش
 نیاید قول تعالی لا یتطیعون توصیتة ولا الی
 اهلهم رجعون اگر دید که وصیت میکند آنیکس
 وصی او صدق به کتاب خدا عز و جل چنانکه فرمود و توصوا

بالحق و توصوا بالصبر اگر دید که وصیت میکند به
 باز سالی را آنیکس عز و جل که دیانت و صبر بر باد درین
 خلایق بوسع و تقوی و پیرمکاری چنانکه فرمود و لقد جئنا
 الذین اتوا الکتاب من قبلکم وایاکم ان اتوا
 تا وین خرد و فروختن و بجا بیاوردن و بجا ستادن چیزی
 نه بگوید و کرد و است و لا عوض ستانده بهتر و بگوید
 و هر چه در دیدن آن جواب نه بگوید چون بخت نه بگوید
 و لا فروشنده را بگوید و هر چه جواب پسند و آن بناید
 بگوید و چون بخت نه بگوید و لیکن فروشنده را به بخت
 چنانکه اگر کسی جواب که بخت نه بگوید و شادی بید
 و مال و حریت یابد و لا شک فروشنده را غم فرماید
 که در خواب بیدار غلام خریداری در بخت نه بگوید

بود ولیکن فروشنده اگر دید که مرد چپ دست بخرد آنچه در میان
 مردم عزیز و گران شود و الا اگر فروشنده چپ دست خوار و ارزان
 کرده و گویند خریدن به حال به از فروختن به از بهر آنکه خدای عز
 و جل از بندگان بخشنده و فروخت و بهشت بپوش بداد
 چنانکه گفت ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم
 و اموالهم بان لهم الجنة گفت که بهشت فروخته و لیکن
 بپوش بداد اگر کسی دید که در سبزه بخت و یا بیل فروخته و بیل
 کند هر روزی بروی تنک شو و کار بروی و شوار کرد و قوتی تا
 عبدا مملوگا لا یقدر دوت علی ان یجی تا و بیل غنای
 و اگر دید عطایر یا به یکم بخت شید و آن چپ دست را هر است
 به بهشت این بخشنده را از جزو برکت و بیکوی خیری برسد
 بخشنده بری به یازنی به کار دلیل کند و ستانند از نیز

از بهر آنکه

از بیکو چپ دست برسد و در دلتان در سترافزاید چنانکه
 مصطفی نهاد و تجا بوالا و سفر کردن در خواب دیدن بیکو
 به که سبب در سفر میرود یا سفر در سفر است و لیکن توبه کردن
 به از جای بری بر و نیز به از جای بکالا کرد و اگر کسی
 خواب سبب هم و لیکن سفر کردن به اگر دید که کرا بس مرطوب
 هم و لیکن سفری به بیکس اگر دید که رسن حلقه سبب که هم و لیکن
 سفر کردن به و نیز گفته اند که آب بسیار در خواب دیدن نیز و لیکن
 سفر به و نیز گفته اند که آب بسیار در خواب دیدن نیز و لیکن
 اگر دید که دام نهاده به ناصیه رکعت این کس از دشمن خدایا
 کردن تا قصه او نمکند و از مکر او ایستند اگر کسی خون تن را بیند
 که در دام افتد بیکر و حیل دشمن در دشمن افتد که باید که
 باب پنجم دوم در تاویل حد و کندی و ارد و دلتان و دشمن



لایه گفته اگر دو نان بخواه بین ما بسیار وقت و شای
و حالت بعد از آنکس دینی فانی بخواه دیدن اسب باوری
نان نیست که آن روزی بعد از حلل صبح پنج بجای آید و پس بجا
گویند که نان در خواب دیدن مال حلال و روزی فراخ عیش
خوشی و اگر از غیر رسیده بود بهتر بود و اگر دو کدوم نیز همان بود
دارد مال حلال بود و نیز گفته اند که یافتن نان در خواب دلیل فقر
هزار و هشتاد و چهل و خوردن نان روزی فراخ و مال
حلال بود و نان در خانه دیدن دلیل یافتن مال و تو را بگری بود
اگر سلطان بیند که نان یافت و ولایت و مملکت بیاید اگر بنده
بیند آزادی یابد و این خواب معتبر است و در آن روز و بیای از پاری
شفا و محبوبان از بنده خلاص یابند و بکلین غن را از غم رستن و شای
و فرج یافتن اگر کسی بنده بخاری میکند و چاه و چشمش را ده

الادع



اگر کردید که نان بر مردمان قسمت میکرد دلیل در زانی
تر خدا بود اگر دید که کرده فراموشی دادند و دلیل غم دارند
بود که روزی شود قدرش الحمد لله الذی اذهب غنا نان
و هر کرده نانی که بوی رسد آن دلیل زیادتى مال و ثروت
و شادی بود و آن نان خشک در خواب دیدن دلیل ترش
کافی در از و عیش خوشی بود اگر دید که کسی پاره نان تو
داد و او بسته و بخورد دلیل بود بر کشش عروى و آن کرد
جرب گویند زنی بود بیکو روی و نیز گویند روزی بود همیا و رسید
و بیکر آن گفته در خواب دیدن مال بیار بود که خدر و رسید
رکوة آن نه بد و گروهی گفته اند که خدر و نان نان
نیکی و عیش بود و الا گرمی نان دلیل خدمت و وفاقی بود
اگر دید که روزانی خدر و نان خدرش آن کسی شهادت

و بی نیاز شد و در دید که نان خشک می خورد و دلیل کند بر
فراخی روزی و نیز گفته اند که نان خشک خواب دیدن دلیل
که تا هر عمر بود اما نان مایه و خندان اگر رسته دلیل مردم
شریف و بزرگ بود و بیماری نان بر خندان دلیل بیماری
دوستی بود زیرا که مگر طعام دلیل کند بر یکی دوستی و
کروبی گفته اند که نان بر خندان دلیل غایبه دینی و
نیائی بود و توحید قیامت و نیز گفته اند که کروی بر خندان
کثره چنانکه از روی می خورند دلیل بود بر استگاری شدن
دشمنی و خوردن آن دلیل سازعت بود با دشمنان و
گویند که نان بر خوردن در خندان دلیل درازی عمر بود
و بر درشتی خندان دلیل سیری شدن عمر بود و اگر دید که بر خندان
به خند لون طعام بود و بر او فرزندان و بر او و خندان

یا دراز

یا دراز آن عیسایانده من استمنا بکون خداوند بفرست
مبهران با شاق گفته اند که نان کندم روزی بزرگ بود و نهانی
و یکو چون برنجی و چون اگر سپید و پاکیزه باشد هم روزی
بزرگ بود و نهانی بزرگ و بسیار در خواب دیدن چون نخورده
و لبه دیار برادران باشند و زنی نیز باشد اگر دید که در نان
در پشته نای او برشته بود و لیکن که این کسی نیازمند ثروتمانی
کندم روزی بزرگ است بعد از آن **بعد از آن** جو و پس شتر درستی مال بود
و اگر و چون نیز پس بعد از آن کسی دین چنده خوابیده است و دلالت
و خواهر روزی دارد کندم نیز در خواب دیدن و شتر شش خبر
که نان بچنان و طعام سافتن این همه در خواب دیدن مال
بسیار و بکارت و بود و نفع بود که کندم مال بود که با پنج بست
که و لیکن با شقی و خوردن آن مال دلالت بعد و نیز گفته اند که کندم

خوشه و بایرکت بود که دامن بشکم در پیکر کند و بیک
عشقه و الا جو خوشه باشد که مرغ دلا در سن نیز در خواب
روزی فراخ دمال سپار بود و بیک از بنا کرد و نیز گفته اند که کرد
چو در خواب دیدن مال و ولایت دنی درستی و فراخ دستی
روزی در مال بود و بیک سبکس باز و دستی بود و در معیشت و الا نیکانی
در خواب و بیک ولایت یافتنی و مال بود و بیک شکر که در خواب مال بود
یا بر جنبه ده اند که لود و طوب و در از حق و الا که کبریا بود و بیک
روزی در بیک و بیک در ملک منفرد کرد و اند که در هر گفته اند که بیک
سبک که رخصت روزم و بر معیشت بود و بیک شکر که بیک شغل بود
و شغب و بیک بود و کرد و هر گفته اند که در دلا بود که در ان غم
و اندوه و بیک که و الا که بیک که بیک و بیک بود و کرد و بیک
که بیک در خواب و بیک مال دور هم بود و بیک که اگر کسی در خواب

که بیک یافت بدان مقدار مال دور هم بید و کرد و بیک
بیک خود و بیک نانی و بیک دل مشغولی و بیکری و غم بود و او
خود استی بیک در خواب و بیک سخی ن نا خوشی بود و بیک که
بیک بید درم و دنیا بود و الا بیک سیاه مال عوام بود و
بیک گفته اند که بیک خوشی بیک بود و کرد و بیک گفته اند که بیک غمت
و غم بود و سخی ن رشت و نا خوشی که از مردمان منفرد و
بیک نگاه در خواب و بیک مال بود که بر آستی بدست آید
باب پنجاه و بیستم در تاویل گوشت ماه و بیک و بیک
و بیک و غیره اما گوشت ماه در خواب دیدن هر چه خام و بیک
بیکری و نا خوشی بود و غیره و بیک و فر و غمتی آن غم و بیک
و اندوه و بیک که گوشت ماه در خواب دیدن و بیک
مرک و بیک بود و الا خوردن آن غمت یافتنی بود و گوشت

نمک سوده که از کوفته فریب بود دلیل کند بر روزی شریف و الا
پس محبت و میراث بود و لیکن گوشت میش اگر ناغر بود دلیل علم
محبت کند و الا خرد و نه خواب میراث بیاید اگر خبر بود هم مال و
بیاید اگر گوشت بخت بود مال بود که برینج حاصل شده باشد از بهر آنکه گشت
بوی رسیده و کار کرده است و اگر نیز خام بود هم دلیل خدمت باشد
الا در آنچه کوفته مبران خلاف کرده اند که و هی کفته اند که دلیل مال
یا فتنی بود از قبل بزکان و کرمی کفته اند که مال بود که به مکر عدوت
بدست آید از جهت **دلیلی که برین** خورد و دلیل یا فتنی مال و
بود و به او تراز و غزا و بود و هر چه در شکم او بود بهر از گوشتش بود
و اگر غر و جاه و مال و منفعت بود و سرکاری و مداخلت با دولت
و مصلحت جان و الا سنگ کوفته و زویر و کیز او و خبر و رکت و مال
معال و بر خورداری بود و لیکن گوشت شتر مال بود از دشمن حاصل شده

الا اگر بود

الا اگر بود زبان شود و لیکن قید او دلیل غنیمت بود اگر **دیده** گوشت
شتر بخت بخورد مال بود بر یافتن و خوردن مال یتیم و یا بود بخت
اوصاف بیاید و نیز کفته اند که منفعتی یافتنی بود از قبل در ستان
و گوشت گاو در خواب دیدن برنج و چغاری و سنگی معاش بود و
کفته اند که گوشت گاو برین کرده دلیل دمان یا فتنی بود از بخت و اگر
که گوشت گاو خورد دلیل بود که او را به حکم بر بند و کرمی کفته اند
که گوشت گاو و به او به خواب دیدن و خوردن مال و منفعت یا فتنی
بود بدان مقدار که یافت یا خورده یا دیده بود اما **تیرید** گوشت
در خواب دیدن دلیل غر و شادی و عیشی خوش بود و گوشت گاو
دیدن و خوردن زنه کافی در از و راحت یا فتنی بود و گوشت مرغ
یا فتنی و است و مال بیاید و از و جی برت و یا یا فتنی تمامی مراد
بود و نیز کفته که هر که بنده گوشت کوفته غر و دهنری و ولایت و

در شوره شیرین منقعه و منقعه و سحر و بیان به چو رطل
و ستم از تبه سلطان از بهر آنکه فراتر است و رسیده است
و در وی کار کرده و هر طعم در خواب خوردن آن
نوشتر و لطیف تر به آن در تا وید نیکوتر و بهر به و طعمی
ترش و شور و تلخ بود و خوردن دشوار تر باشد و کراهیه
دارد و اندلیل رنج و سختی و غم و سخت و سختی با خوش
بود و بدین سبب گفته اند هر یک در خواب دیدن و خوردن
و لیغ غم و محبت بود و اندک مایه کراهت دارد و لب شیر
هر بوی رسیده است و یک که وید که خواند و ازین چیز
چیزی بود و او را و خورد و اندلیل بود و بهر خوشم و غضب
موت و اگر طعم ترش بود و لیغ کند بر بیماری و لیکن
همه **خبر** در خواب دیدن یافتن شاه و فرج و خلاص

در بیان

در ستم از تبه و بیماری و محبت بود **لا** شکر و قد و حل
و جمله شیرینها اندک و بسیار مالت و لایت و غر و شرف
و شاد و مرتبه و یافتن مراد باشد و لیکن عاده را علم و یافت
و شاد و ولع و شاد و نیکو بود و الله همه تر شیرینها و شادها
بخواند و بهر و خوردن و غم و ستم و محبت بود و بهر
نیکو بود و اگر که **بند** در خواب دیدن و بهر شکر
تا وید اندر سخت تر باشد و شیرین تر و اکبرین تا وید اندر
و لیغ قرآن خواندن بود و نیز گفته اند که میثاق یافتن
باشد از ملک **لا** انهم **سیر** گفت انجمن تا وید
اندر روزی و ملک حلال بود و بهر استاید و الله
شود روزی به شیر از انجمن چنانکه اگر کرد و انزکنا
علیکم الموب و السکوی لا جلاب کخبین

و یکی را بنزد یک این سرین فرستاد که بگوید که شمع این غنی در خواب
دید چون برفت و قصه باز گفت این سرین بخندید و گفت این خواب
ندیده بود آن غنی بگری رفت اندک که نام و نشان تو نباشد از جهان
چو دانست برینکی که دنیا را در زیر پای خود کرده و از این جهان نام نیکو
گرفته اما **طیور** زدن در خواب دلالت کند بر دو چیز یکی بر غم و محبت
و دوم آنکه عاشق شود بر زنی و در آن غمی بوی رسد یا بهی بوی
زنی و در آن بی گناه بود اما **چاکه** زدن در خواب دیدن دلیل
ز یادتی غم و محنت بود اگر بیند که می زند و بر سرش بکشد دلیل کند
که از آنکه غمها برون آید و نیز گفته اند که جنگ و چغانه و بر طرار
و بانگ و سر و دگفتنی یا وازی که مردم شنوند آن دلیل شود بر غم
و قح و مانع بود که در آن خانه اتفاقا که دیگر اندک مایه می نورخت
بی شقه و شادی و دل راحت و پس در آن و حکمت بود و اما در قصه

کردن

کردن و پای کوفتن در رقص خواب لاشک غم و محنت بود
و بود که چاره شود و لیکن زنانه در فضیلت و رسوای بود اگر کسی
که در جمعی رقص میکند لاشک این کسی فضیلت و رسوایی بود
و اگر تو اینک بیند در رویش شود اما **داف** زدن در خواب زنا را کند
بر حق هر شدن کار را و دشواری و لیکن مردان را غم و محبت بود
و نیز گفته اند که دف زدن و آواز زدن شنیدن بهر حال
و شادی و بخت و دولت و ولایت بیاید و اگر این کسی را
اهل آن بوده باشد و اگر نه هم فرح و شادی و دولت بیاید
از غم بیرون آید و لیکن گفته اند که انشتان بر هم زدن دلیل بود
خود اندن بود و اما اگر چهار بیند که از غم خبری زنی میبرد و نیز
گفته اند که سنگ زدن متاع دنیای بود و گروهبی گفته اند که اگر
متحان کردن بود اما سر و دگفتنی به باز در تو دیگران در فضیلت و

سوائی کردن بود اما سرود گفتی به بازار تو انحراف نیست و سوائی
بود و در وین را غم و سخت و نیز گفته اند که سرود کوی تا ویل اند
عالمی باشد یا حکمی و گویای گفته اند که سرود کوی تا ویل اند زنده
بود و آواز زنی شنیدن در خواب خبر خوشی بود که زودشی در رسید
باب پنجم در امانت یافتن در خواب دلیل بازگشتی کردن بود
در مصیبت و آله که تیر باز در نظر او بود یعنی هر که بر سر درخت
غالب باشد و نیز گفته اند که مانند یه از بریدن بود و گویای گفته
کردند یافتن در خواب دلیل عاصی شدن بود بر خدای عزوجل
و کار عاصیان کردن **قوله** یا ایها الذین امنوا انما اولادکم
المیسر و الانصاب و انما زلام رجس من علی الشیطان اما شیطانی
در خواب مردی از کوی و دروغ کوی و باطل جوی و باطل
خصومت بود و با مکر و دستان **قوله** و او را اهل انقراض

یا تیمم

یا تیمم و نیز گفته اند که هر مطربان شادی و بازی کردن دلیل سخت
و غم و اندوه بود و شطرنج در خواب کار زور و باطل بود زیرا که شطرنج
و همه تایل کار دروغ و باطل بود و آله ابو عبد می گفت که هر که در خواب
بند که شطرنج یا زرد ملک و ولایت و مال عظیم بود اگر چند روز
میانزد به غمی مراد می خود برسد و آله این سرین و از ابراهیم کرمانی
گفته اند که زور و دروغ وی مضی و باطل بود و در نیال عظیم
خواب را تا ویل بر ملاکت نهاد از بر آنکه جفت اند و حسد
دو شش اندر شش رست و هر چه جفت بود همه دلیل هلاکت
بود و دروغ را هم سرین قیاس کنند و کعبه یا فخری نرسختن یا طل
و حرام بود اما بازی کردن سخنان به یهود بود و خصومت
و در اوری بود و نیز بود که مال باید **قوله** انما اولادکم
لعب و لاهو گویای بازی کردن به کعبتی مشغول شدن بود

خواب

بکارهای باطل و شرک و نفاق آوردن در کارهای **ما شرک**
در خواب دلیل یا قبح مال حرام بود و تزویج بینائی بود و بهر حال
شراب و خمر در خواب دیدن مال حرام و خورسته بود و مست کننده
و یا مال بیار و پادشاهی و مازن خوب روی اگر دید که مست شده است
و نداند که از چه چیز مست شده است دلیل قبح و خوف و ترس بود
که بوی رسد اگر **و یک** انگور سی فاش رد دلیل کند که پادشاهی یا بزرگی
خدمت کند و از آن جهت عاقلی نیکو شود و کارش با آن کرد و بود
که از زانی و فحاشی بیدار آید و یا کار بزرگ از دست وی بر آید
بند که شراب میفروشد نیکو بود که بنا و محنت بوی رسد اما مشقت
نزد خواب دیدن تاویل دارد مال و نعمت بود لیکن حلال تر از شرک
بود و گفته اند که مستی در خواب مال حرام و توادگری یا قبح بود و نیز
گفته اند که مستی در خواب غم و محبت بود **خندیدن و گریستن** نیز در خواب

با و از بیدار شدن

به او از بیدار شدن دلیل غم و محنت بود **خود را** فلیک
مقیلاً و لیکن گریستن نیز گفته اند که شادی و بازی و مزاح کردن
اینهمه در خواب اندوه و غم و محنت بود و در خواب
نیز بهیچ چیزی نبود و آن که بستی نرم نرم با و از بیدار شدن خواب
دلیل خندیدن بود بسبب تزویجی و لیکن تقسیم کردن در خواب
نیکو بود **خود را** و جوهه بودند مستبشرة یعنی ای بخت
پس بدین معنی دلیل کند خندیدن به بابت بیدار شدن و فریاد و غم
دلیل غم و محنت بود و آن را قبحی کردن در خواب دیدن
دلیل غم و محنتی بود می قرار و دردناک و الله اعلم
پناه افتخ در ریا **پاهن** و بویهای خوش **چون** مشک و غیره و کل و کلاب
و یا سبزه و اشاده اما بیدار گریستن که آن بوی خوشی
دارد یا صورت نیکو که مردم از آن بقال نیکو دارند آن نیز

در خواب دیدن نیکو بود و شادی و طرب و مال حلال بود
و بخنده و احوال نیکو بود و روزی بروی فرج کرد اما عظمی
در خواب دیدن بر هفت وجه تفسیر دارد شاد نیکو و خوش
و علم نافع و دین پاک و امید و مراد و زن خوب روی و بار
اما **مشک** و غیره خواب دیدن و یافتن و خریدن و فروختن
دلیل مراد یافتن و آن زن را شوهر بود و یا کینه کی نیکو
یا مرد عالم و یا مال بسیار و سخنان خوشی و زینت زنان بود
بود و یافتن شادی و تفریح و شاد و نیکویی و شادمانی بود
خط و بیماری نرسد از بهر آنکه در خان اندر بود و لیکن **خوبه**
بنده باشد بیکه خود و صاحب اما **مشک** و عود و غیره چیزی که
از بوی خوشی آید چون قمر نفل و اشانه در خواب دیدن و
یافتن آن عطر شادی و تفریح و دولت و اقبال بود اما **کل**

و بار

و یا سبب و یا سفر غمناک به خواب دیدن نیکو بود اگر گشته و رفته
ببیند و الا از پنج برغم و محبت و مخالفت بود و الا کل به خواب دیدن
و یافتن و چیدن و بوئیدن امر نیکو بود و الا اگر نه بوقت خوش
اندک مایه بیماری بود و نیز گفته اند که کل سرخ به خواب دیدن
بود و سپید در **الکسی** در وقت بهار بید که کل سرخ یافت
هر یکی دیناری و در هیچ بیاید اما **کلاب** اگر کسی ببید که او را که
زدنی شناسد و مال و ستایش بیاید و اگر دید که **کلاب** یافت
یا از کسی بید بناچار مال و دولت بیاید و عیش و شادی
و نیز گفته اند که با کسی دوستی کند و غرض شادی و تفریح و مال بیاید
غالبه به **تاویل** اندر زن چ کردن بود و نیز گفته اند که مال باشد که
از مردان بیاید اگر **دیده** **سپید** و از بوی خوش نیاید
کند که این کسی نیکویی میکند با کسی و او قدر آن نمیداند و شکر نمیکند

اما کافر و زعفران نیز در خواب دیدن ایمنی تاویل دارد
نشن نیکوئی و دولت بود و نیز گفته اند که زعفران به خواب دیدن
دلیل بیماری بود و آن اگر دید که طعام بود و بیشتر دشن دولت و
شادی و منفعت بود و کافور نیز ایمنی تاویل دارد و او به خواب
خوش به خواب دیدن نیکو بود **عقد در خواب** به تاویل اندیشگی
و دولت و مال بسیار و عیش و خوشی و شادی و روزی فراخ بود
اما در زوغلها و خوش بوی چون روغن یا سبزی و روغن گل و دانه
و غیره در خواب دیدن دلیل مراد یافتن بود و آن را روغن زیتون
در خواب دلیل مال و ثروت گری از بهر آنکه زیتون درخت مبارک
اما روغن بادام در خواب دلیل مراد یافتن بود و اگر دید که روغن زیتون
در خود مالد دلیل سخن خوشی و شادی و نیکوئی وی بود که بشود و
نیز گفته اند که زنی نیکو روی را برهن کند اگر دید که روغن زیتون

بنا

یا تخم پنبه دلیل زن به کال یا سیله بود و یا مرد فاسق و یا سخن
و یا سخن بود از جبهه زنی اگر دید که شیشه روغن سبزی و یا سیله
عرب یک داینگس به روغن سوخته خورنده **بهدود شاد و دل**
تدهو فیل هنون اگر دید روغن در کوزه بر جامه وی
ریخت همین تاویل دارد اگر دید روغن در بنفشه بکند دلیل خوشی و
کرمش بود و روغن خمش به خواب دلیل نیکو سر و خوشی و شادمانی بود
و نیز گفته اند که روغن دلیل سخن راست و مکر و قدر و اندوه بود و آنکه
و هر چه به هر یک شاکر کنند چنین بادام و شکو و درم همه
در خواب کیفیت و صفت و مکر و بیایب چاه شتم در تاویل رسد و اگر
در خواب **ای** شاکر کنند به میدان و همه چیزها
و آلات او از روغن سیاه بود دلیل کند شکی پس از سیاه یا برکت
یا به بعد از آن میله یا به بهر چه پنبه و نیز گفته اند که زن به کال

او سلا بر او از آن چیزین دلایلند چنانچه خواب مردی بخام
و دلیر و با سخاوت و بسیار مروت اگر دیدیم بر سر باریزین و لکام
و آلات تمام بر نشسته است آن دلایل عز و شرف و جاه و برتری
و دولت و بر او اگر دیدیم که بر سر نشسته بود و نرم نرم مرارند و زین
و لکام و آلات همه بر او تمام بود آنکس عز و ولایت و سلطنت
بیاید و اگر از آلات وی چنین چیز و لکام و مثالی چیز که بر او باشد
آن عز و بزرگی و سلطنت او بقدر آنچنین نقصان بود اگر دیدیم
بر سر نشسته بود و آن آب اولی اطاعت نزد و یا لکام از دست بگشاید
و در بر او یا غنائ از دست او بستاند و یا اولی بکنند و بر زمین
کشاید این همه دلایل معیشت بود چنانچه دلالت آن بر عز و برتری بیاید
و بر همان معیشت بر و در سوا تر بود اگر دیدیم که بر سر نشسته بر پشت سوار
و دیگر یا بر پشت خانه یا بر موی یا بر سر آن نه چنانکه بر سر نه است

چنین

چنین تا وید دارد و در آن کار باطل و محمل و معیشت بود اگر دیدیم که
او بر سر نه است و در میان همان و زمین میبرد و این دلایل عز
و شرف و دولت و بزرگی بود اندر دین و دنیا و نیز بود سفری
افتد او سلا با سانی و مبارک و بسیار رفیع چنانکه گفته اند الفرس
مکره و کاذب اگر کسی آب ریخت دله و خمر رفتار در خود
چند دلایل عز و بزرگی است و بزرگی دولت او بود و آب در خواب
چنین خود عز و دولت و جاه و برتری بود و الخیل و البغال
و الخیر لکن کبوهها اگر دیدیم که بر سر نشسته میان آن
و زمین میرفت آنکس عز و شرف و برتری و دولت و بزرگی
بیاید اگر دیدیم که از هر بیفتد آنکس از عمل موفل کنند اگر دیدیم
بگو از آب فرو آمد هم دلایل عز و بزرگی بود اگر دیدیم که بیفتد یا خمر
فرو آمد آب را به دست خود نگاه میداشت دلایل عز و بزرگی

دیگر باید بدو باز دهد اگر دیه که شک او را نکند نه هم دلیل هم دلیلی
مستور باشد اما بعدی دنبال موجب حاکم را عز و حرمت و بخت بعد و خاصه
عز و شرف و جاه و قدر و بهتر از اگر که آب خنجر با دم دراز
و یا با دم بزرگ یا دم بسیار یا با دم منبند اند لیل بسیار
اتباع و چشم وی بعد اگر که اگر آب خنجر با دم یا کنده منبند
دلیل کند بر یک و شهاب خنجر که او را هیچ شیخ نبه و کلام بر سر
آب کردن در خواب دیدن دلیل فرزندت و بزرگی و کعب
والله فیه علم و طاعت و محبت بعد و عاشق و در خواب
مردان را که زن را مرده آلا بیا به و نشستن که زیر ستار و دیگران
زن بعد و الا چون بر سر منبند انوقت آت بعد زن در وقت
او را قبر نبه کعبه بعد و زین زینت او بعد و الا اگر که منبند
حزین و شکست لا شک خزان منبر و الا بالان هم زن بعد و لیکن

نفاق

نفاق و رکاب فحش زن بود اگر کسی منبند کبابی در رکاب
کرد و این کسی زن بزن کند و آن زن را فرزند بود و وی را
اعتقاد کند اما رنگ های **رنگ** ریب ریب دلیل شهوری بود
اندرا کار که ریب سیاه در خواب دیدن به تاویل مغرور بزرگی
و دولت بود ریب سهند در خواب به تاویل عالی و خوار
بود ریب جرده در خواب دلیل بر نچ و بیماری بود ریب کیت
در خواب دلیل قوت و دولت و شادی بود ریب دراز
دلیل عالی و بزرگی و عیش بود ریب تازی در خواب مغرور
شرف و جاه و بزرگی بود اما مادیان به تاویل تنی بود
شریف و بیکر **ریب** که به تاویل فرزندی بود مر خداوند
خواب را و بیکر **ریب** نور و اشقر دلیل غم و محنت و اندوه
بود **ریب** قله در خواب دلیل بیماری بود **ریب** جره بر منی کجا

دلی غرو بزرگی و سبط نیت بود و دیان تازی زنی غریبه
 و یکتا و و پاری بود و اسب سرج یعنی غنی غرو بزرگی و دلی
 بود و لختی اندوه نیز بود اگر سبطانی بیند که از اسب خود
 فرود آید دلیل کند که از سبط نیت معزول شود و نیز بود که
 توبه کند اگر دید که با سلاح تمام بر اسب نشست دلیل کند که
 هیچ دشمن بر وی ظفر نیاید اگر دید که دلی با وی هیچ گفت دلیل
 بود که غرو بزرگی و دولت عجب او را روی نماید که نراند
 که چنان گفت آن عجب تر بود اگر کسی بیند مجهول اندر محلی
 یا دلی و او را خداوندش نبود دلیل کند که مردی بزرگی در آن
 آید اگر دید که دلی بد مغربان دلی یا محلی بدر رفت دلیل
 شمع بزرگی از آبی بدر رود و دیگر یا به سبب دیگر اگر دید
 که اسب معروف از محلی بیرون آید و خداوندش یا وی

دلیل

و دیگر که در آن محبت بزرگ باشد و شریک او در میان
 محبت بر وجه بخت باشد و دیگر که هر یک کس زن نیز به دیگر
 قدم را زن کند و از آن جهت است و اقبال قرار در خانه اگر بخت
 بدیده بعد باشد و دیگر که آن زن مال دلد و او را که بخت بدیده
 و دلی زن پارسا و با جمل و خوش خوی که جایان برکت بود و خوش
 و دیگر زن با او و طب و دلی کام و خوشتر عشق اگر بخت بدیده
 بود و خور بزرگ و بدین در بخت و پارسا که جایان کرا داشته بود
 آن زن را نیز از زن فرجه اگر دید که جایان او که زود و دیگر که او را زنی
 آید اگر دید که اسب او را کس بد زنده و دیگر که کس زن را طلق دهد
 اگر دید که بر کسی نشسته بر او امر بود و دیگر که آن کس را مغربش زن
 بخت بدیده و در آن مغرب بود یا به اگر دید که اسب او بخت بدیده
 اگر دید که کس در دولت و او را کس بد و در آن غنی خرد و محترم بود

[illegible]

که خرد چشم ندارد و دلیل کند که این گیسو را می بود و وی بدان مال
را نبرد اگر **دید** که خرد را در یک چشم بود وی را مال بود و چشم او بد
مال کار نکند اگر **دید** که خرد و کوشش ندارد و دلیل کند که این گیسو را
و زکوة نیندهد اگر **دید** که کوشش خرد و بخانکه بود بزرگتر شد دلیل کند که
بنفذه خواب مردی منصف و صلح بوده است و زکوة مال و صدقه
میندهد اگر **دید** که **دوم** خرد را در از تر از مردم دیگران شده قضا این گیسو
دلیل بود بر درازی عمر و خوش عیش و روزی فراخ بود اگر **دید** که
خرد و بکشت تا کوشش را بخرد و این گیسو را از بخت خوشی مال بود
اگر نه **بنیت** خردن گشته بود و دلیل کند که عیش بر و تباہ شود اگر **دید** که
در زیر آن او میرد و او از خرد و عیش و این گیسو را دلیل زخمتی بود
یا بود که حال بر و تباہ شود و الا خرداده در تاویل چون خرد بود و عیش
تاویل و الا کوشش خرداده زنی و کینه گزینانند اگر **دید** که **دوم** خرد را
دلیل کند

دلیل کند که اکثر معیشت او از سفر بود و اگر **دید** که خرد را
شده است و دلیل کند که اکثر معیشت از حقه زنی یا سلفی بود
اگر **دید** که خردی اسب تازی شده است دلیل کند که اکثر معیشت
وی اسب تازی تر و نه کافی خوشتر و عمر در از تر بود و اگر **دید** که
که خردی از گزند کان بغیری شد و دلیل کند که اکثر معاش وی از
ظلم و بیادری از جهت ظمان بود اگر **دید** که خرد و کوشش
شد و دلیل کند که اکثر معیشت او از قیل مردم بزرگ و اصل
و اهل فضل و فربود اگر **دید** که خرد و کوشش و دلیل کند که
معیشت او از حقه سلطان ظالمی و این بود اگر **دید** که
او عاجز شده است از بیماری کار و باری که بر او نهاده
دلیل کند که این گیسو را بخت نامساعد شود و مال بر او تباہ شود
اگر **دید** که خرد و کوشش و دلیل کند که اکثر معاش او از زندقه

بود اگر دید که بار بر خرنماده پیر دلیل نیکوئی مال و غرور دولت
وی بود اگر دید که بر خری نشسته و آن خرم طبع وی شده است
و آن نشان نیکوی بخت و دولت وی بود اگر بیند که خرویا
پیر آن نه بگو بود اگر دید که از خری بپشتا دلیل کند که میان
وی و همایه وی تفرقه وجدائی افتد **اگر دید که بر خری نشسته**
و فرود آید این کس مال جمع کند و بخورد اگر دید که خری بخت
یا بخیرد یا کسی بوی داد این کس از سختی به نعت و از درویشی
به توانگری افتد **اگر خرفر پای** پند یا همه آلات و اور نشسته
و آن خرد و رام طبع و فرمان بردار شده و بهر کی که بخود
بیرفت آن دلیل بخت و دولت وی بود که ویرا منتهی شود
و بمرادهای خویش برسد و کارش بالا گیرد و فرج یابد اگر دید
که خمره خرید ویرا اقبال و دولت روی کند و مال یابد

و بعضی براد

و عیش بر و خوش بود اگر دید که کشت خرم خرد دلیل بخت
مال بود از میراث زنان اگر دید که در میان مردمان از خرم
بپشتا دلیل کند که درویش او در میان خلق آشکاری شود
اگر دید که کلوی خرد را به کار دهم برید دلیل کند که دینش
وی فدا آید **اگر دید که بر خری خور** دلیل بیماری بود
از دو صحت یابد **اگر دید که بر خری نشسته** و خرد را نمیداند
کسی را مالی کرد آید بی حقد و قیاسی و کردید که خرویی را در
دیده اند کسی با اهل وی زنا کند و میان او و زنش حدی
افتد اما بهر یک پنج خرنیت در خرد که بد بود مگر دو خرنیکی باشد
و دیگر که **اگر خرفر خود** با بار در ملک خود یا خانه خویش بنشیند
آن بخت و دولت و نعت وی بود که زیادت کرد اگر دید
که خری دور آید نزد و بار بپسند و بگر بخت دلیل ذل و خفت

و یکی دولت بود اگر دید که خری را در خانه خدیشی خدای
غزو جل را مال و خواسته بسیار روزی کند و از غم و دند
بر نهد اگر دید که خری با وی کرد که دلیل کند که این کی خود را
و ولایت و مال و خواسته بسیار باید و تو را نکند و روزی
بر وی فراخ کرد اگر دید که خری نشسته است بازین و نکام
و رکاب و آلات تمام دلیل بود که این کی ولایت و سلطانیت
باید و بر دشمن خلف شود و او را معهود خود کند و باید که
و اگر زیننی بنده که نهاد بر خری اکتفاء دیگر او را فرزند
دیده نریند و الله اعلم باب پنجاه نهم در تاویل سی و دو شتر و کارد
و کارد و میش و اگر کسی بنده که بر شتر نشست دلیل کند که این کی
و ولایت باید و بر قوی نهاد اگر دید که اشتری دو شتر
کسی در سلطان مال و خواسته باید و زن حمید را زن کند و از آن

قبلی

قبل حاشی بنیکو شود و کارش بند کرد اگر دید که بجای شتر خود
بیرون آمد دلیل خواسته حرام بود و الا شتر اشتری یافتی و خود را
مال حلال بود و روزی فراخ اگر دید که اشتری یافت ماده
زن تو را نکند را زن کند اگر دید که آن شتر را بچه بود دلیل کند
که آن زن را نیز فرزند می بود اگر دید که اشتر یک شت مال و
میراث یا بد از مرگ کسی اگر دید که کوت شتر خود را دلیل کند
بود اگر دید که اشتری را یک شت و گوشت وی قسمت کرد
در این میگرد و مال و میراث قسمت کند اگر دید که اشتری را
وی میدوید این کی غمی رسد اگر دید که اشتری بسیار بر نه نشد
یا اندر دهی در آمدند و کردی کردیدند دلیل کند که کار آن قوم
بر خوبی باز کرد و نیز گفته اند که بجاری و غم و اندوه بود و یا
بیگانه درانی فرود آید و خردی کند و یا سبیل بهیت یابد

و یا طاعون بود و یا حرب و قتل افتد در آنی خداوند
آنگاه که سون الفقه گفته اگر دید که اشتری فرو داد دلیل
بود اگر دید که اشتری بر وجهی کرد دلیل کند که دشمنی بر وجهی کند
اگر دید که اشتری بر وجهی کرد این کسی بر قوی تهر کرد و بر دشمن
ظفر ناید اگر دید که اشتری بر او خوشی سوی وی آمد و او را
بگرفت و بخوابانید دلیل کند که مردن بر کی مطیع وی کرد و یا زنی
نوازش از زن کند و یا زنی بر او خوشی خواند او شود اگر دید که
اشتری از پیش او بر رفت دلیل کند که زنی از وی جدا شود اگر دید
که اشتری بباری بیاورد بر سر برای خوشی دلیل کند که دوست
و نعمت بر او بسیار شود اگر دید که اشتری تازه نشسته بود آن دلیل
سفری بود و دور رود از وی بگفت یا روا لا اگر آن اشتری
بود زن اشتری از زن کند اگر دید که اشتری داده او بر دهنش

اگر دید

اگر دید که اشتری او بچه آورد دلیل کند که زنی بر او زاید اگر دید
اشتری چهل برای وی داند را صد آن دلیل غم و محنت و زنده بود
که بوی رسد دید که اشتری نشسته می رود و غمی داند که آن اشتری
دلیل که این کسی سفری افتد و در راه بیمار شود و بود که آن سفر
بود اگر دید که اشتری نشسته و آن اشتری مطیع وی نمیشود و یا
که بخوابد و نگیرد با شک آن دلیل غم و محنت و زنده بود اگر دید
که کاروان اشتری به ملک وی بودند این کسی ولایت و سلطنت
پایه و آثار اشتری داده تا وی زنی بود بدخوی و شک دل بیکر مبارک
قدم بود اگر دید که اشتری پسر دند به یازار قطار و قطار کرده دلیل
بود که باران آید و نم کند اما کاشت و پوست و موی و کرم
اشتری همه چار پان مال بود اگر دید که چون ستوران و چهار
پایان میرفت دلیل بود که این کسی را عدد از نشود و عیش و خوشی

کرد و غرض وجه او زیادت کرد و اگر دید که چون سبب رفت
کس را در دین نقصان بود اگر دید که چون مرغان رفت غرض
وجه و دولت بود اگر دید که چون ماران از دمان رفت
کس بدین و بد مذنب بود اگر دید که به صورت چون گشتی چیز
در نبود و آلا روزی بر دی فروخ کرد و پیش بر او خوش شود
در تاویل پیل و انبال که پیش در خواب دیدن بر دوازده
تقریب دارد و پیل در خواب دیدن ملک عجم بود اگر سلطان لشکر را
بر پیش نه چند و لیس زیاد ملک و ولایت دولت او بود اگر
لشکر می چند و غرض وجه و منزلت شان در زیادت بود اگر عتبات با آزار
میست زن کردن بر و ایشان را اگر زنی با مردی عیب چند و لیس
شده و آشوب بود ایشان را سود این چند بر همه و تقریب تا پیش
ایشان باید کرد اگر سپهوان چند آن جهت وی بود آلا جافقی

دیدن ولایت عجم بود اگر دید که پسر بر وجه کرد و او را
از سلطان مذر باید کرد اگر پسر دیده بود باید که زن
نابله را بر مذر باشد تا گوشت و پوست و دندان و شیر و کین
پایست و لیس اگر زنی اگر دید که پسر و پسر و پسر
و شوکت انگس که بد و مشوب باشند زیادت شود اگر کسی
خواه چند که بر پشت کار او بند کرد و ولایت
یابد اگر در روز چند و لیس بود که زن را طلاق دهد و با آزار
او را بدرسد اگر دید که باید جنگ کرد او را با یکی یا زنی جنگ
اگر دید که پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر
نخونده کاغذ به تو میسکند اگر بر پسر یا زن چند آنوقت
کشد مال افتد آن منیدار و ولایت کند که باز زننده کاغذ
میکنند با او سر شوند بدون اگر دید که بر پشت نهسته بود بر این

لغات تمام بود و در طبع شد و لید کند که سلطان بزرگ از اهل
عجم اورا پیش ببرد و طبع خویش کرد و اند اگر دید که گوشت پخته بود
و لید کند که پادشاه از سلطان عجم با از بزرگ اگر دید که پادشاه
از حروب گاه این کس را اهل است و حضرت و سعادت را
نماید و تمام مراد او را بخود برسد زیرا که تا به پیش نرسد و حضرت
بنامند و بر اصحاب پادشاه و قاضی امیر کبیر و کتب و کتب
القدس اگر دید که پادشاه روی پادشاه و لید کند که غم و خردا بوی
و هم بر مردمان شهر اگر دید که در از حروب بر پادشاه
این کس زن بزن کند از اهل عجم و اگر آن پسر او را طبع و فرمان
بر در بجه آن زن نیز او را طبع و فرمان بر در بجه و اگر آن
پسر او را که و هر نمود و فرمان وی نیز آن زن نیز او را
نماید و ناماز را بر کند و الله در قدرت کرد و پادشاه و پادشاه

نبود و گویند سلطان عجم بود اگر دید که پسر از شهری شهری
بدر شد دلیل کند که سلطان آن شهر شهر دیگر رود و او را بکشت
و زوال فرار رسد و اگر دید که پسر را بکشت دلیل بود که مردی
در آن ناحیهت هلاک شود اگر دید که پسر بر و ظفر یافت دلیل
کند که سلطان آن ناحیهت او را غنی رسد اگر دید که پسر
داشت قوت و شوکت آنکس زیادت شود که به و منسوب بود
اگر کسی در شب خواب بیند که بر پسر نشست کار او نیکو شود و
ولایت و مملکت و سطنیت پادشاه اگر در روز بیند زن را
طلاق دهد و یا از زنی او را اگر دید که با پسر جنگ و نبرد
کرد دلیل بود که او را یا ملکی یا بزرگی جنگ افتد اگر دید که پسر
میدارد و تعهد او نمیکند آن بود که با زن خوبی شفقتی نیاید
و تعهد او نمیکند و نیکو ندارد اگر دید که پسر را با زن نهاد چندانکه

کشیدن آن نداشت و لیکن که زن را کاری فرماید که بار
ببرند و اندرون اگر دید که بی یا شتری یا سوری او را بیک
گرفت آن نه بیک بود مگر است از هر آنکه خبر بشنای پس
شده است قودت آنی رجبت حب الخ و به تفر آوردند
که مراد از این خبر است و هم برین معنی معطوف فرمود که
الخ بنوا صیها الخی الی یوم القیامه تا گوشت و پوست و
ویرکین و دندان و استخوان او همه مال بود و نه زن و
تاویل کا و میش اما به آنکه کا و میش به خواب مردی نرسد
بود از اوصاف سلطان اگر کسی بیند که بر کا و میش دست یافت
بر قوی از مردمان بزرگی دست ویرایشان مگر کرد و اگر دید که
بر کا و میش نشسته است بر مرکب ملوکانه سوار گردد و با ایشان
دوستی کرد و غر و شرف و کرامت پیا به و اگر کا و میشان بیار

بپند اندر

بپند اندر دهی یا محنتی آن مردمان بزرگ باشند و گوشت و
و مد و برکین کا و میش هر مال و منفعت بود در تاویل کردن
اگر کسی بیند که بر کردونی نشسته است دلیل کند که بر مرکب پادشاه
سوار شود و غر و شرف و مال و مرتبت پیا به و باید که
و مال و دولت و ولایت پیا به گویند یوسف بنی غار از بر کردونی
نشده پیش ملک مصر بردند و از آن وقت باز هر که از غارت
و مرتبت پیش دارند براء او کردند و بفرمایند و او را در کردونی
نشسته و اکنون همان رسم و روش در میان اهل توران نشد
که جمعی بزرگان را برای عزت کردند و نشسته و اگر دید که بر کردونی
نشسته بود و یا میبکشد با تمامی سزاو است کردون از کا و غیره
این یکی را خیر و برکت و نیکی برسد و مال و دولت پیا به و اگر دید
که قودر از کردون او نیکی بود این یکی غر و شرف و مال و ولایت

وسطانت باید و مقرر کرد اگر دید که درون بی سز و گشت
و کا و غیره بود و او نشسته یا می کشید دلیل بود که او را غم و غصه
پیش آید اگر دید که از گردن بقی این کسی از مهنی جدا ماند
و یا بود که از مرتبت بقیه اگر دید که درون بگشت و تیر بار
در آن ناحیه تیر و یا کار او پریشان گردد یا **بشخص در راه**
کا و کو سفد و بن و بیره و امثال اینها که با و به خواب دیدن
سالی و علی بود اگر دید که ماده کاوی میبارد در ملک خویش آن
سال بروی فراخ و خوش گذرد و کارش با آن کرد زیرا که کاوان
فریه و بار در خواب دیدن فراخی سال و بیکوئی بود و کاوان
تا غرسه قحط و بگی **چنانکه یوسف** **ع** تعبیر کرده بود و کوس **ع**
هم مال بود زیرا که قوم بنی اسرائیل به سبب کوس به برسدند و در
نقد و با و غم و محنت و پریشان بود و گفته اند که گوشت کا و مال بود

یا بزرگوار

ترویج بود که رنج و بیماری از قول معطع چنانکه گفت چنانکه
دواء و بینه دواء و لیکن بویست او میراث بود و نیز گفته اند
که خوراک گوشت کا و یافتن مال بود و شادی و فرزندان و گفته اند
که ورزاء عامل سلطان بود و یا مرد بزرگ و منعم و فریه
دید که ورزاء فریه خرید یا در ملک وی آمد دلیل کند که مال با
از عامل سلطان اگر **بند** که بر کاوی نشست یا خود کاوی در
این کسی علی از سلطان یا مال وافر باید اگر دید که کاوی در
وی آمد مال و نعمت بر و زیادت شود و روزی بروی فراخ
کرد اگر دید که گندم یا جو بر کا و نهاده برخانه خویش برد این
کسی را روزی فراخ گردد و خیر و برکت پدید آید اگر دید که بر
کاوان بسیار دست یافت این کسی علی بزرگی اختیار کند و غرور
مرتبت باید و در مال مردم تصرف نماید و مهنی جوید اگر

که کاوی اور ایشخ نزد و ازانی که بیشتر اند دخت دلیل کند
از علی دوز معقول کند و زبانی چند اگر **دیک** که بیش نزد ازانی
که بودند نداشت چنانکه دلیل کند که بر این کسی شرفی بکار نه
و خواهند که معقول کنند نتوانند اگر **کاوی** دید با شخ های
بیا بیا دوشخ سخت در از نه بر موضع خوشی گویند و هیچ
بدرسد و گروهمی گفته اند که غر و جایش بیشتر شود اگر **دیک** که
ازانی بکشت و گوشت او بر مردمان قسمت کرد دلیل کند علی
در انجی ببرد و مالش بمرات قسمت کند و اگر نه ورز بود که
هم نزرکی در انجی ببرد اگر **کاوان** بسیار نزد ماده چند که ازانی
بیش میرفت و یا در جای میرفت و بیرون میآمدند از هم رسد
چون سبزه و سیاه و سفید دلیل بود که در آن ناحیت بیماری شد
و نیز گفته اند که کاوان بیا و فرید بهر بکشد بود به خواب دیدن

دلیل خ

دلیل خبر و برکت بود گویند در آن نوعیت نر چهار از آن شود
اخر و این خبر و فراخی پدید آید و یکی کاوان نر از روی غر دلیل خط
و شکی بود اگر **دیک** که کاوی گفته اند بر در سرای او و گوشت
او قسمت کرده اند مالی در انجی آید و تا دیر سال بماند و جمله
ماده کاوان مال بود بامیراث یافته یا محنت و یا سال فراخ و یا
خط و شکی و اگر **دیک** که ماده کاوان در اسروهای بیا بود دلیل
بود که سالهای بیا رفعت بروی بماند و اگر **تاویل** کاوان بیش
مرفت تاویل کاوان بود و بیشتر دور را تعمیر مردم کند یا به غر
منفعت بود بدان مقدار که دیده یا یافته بود با خورده بود
اما **شیر کاوان** به خواب دیدن و نیز پاک و شام و سبزه و مال حلال بود
و کاوان به خواب دیدن به از گوشت آن بود و بویست کاوان
مال و برکت بود اما **شیر کاوان** که سوزان مال بود یا رخ

من و نسیب و الا سیرین کا و از سیرین دیگر حیوانات بهتر بود اگر دیگر که از
ماده کاه و غیره می خورد و در پاست و متحرک باشد و بجهت مراد خود
برسد چنانکه اگر غنای بودش دشو و اگر بی بودش فایده و اگر نه بود و از او
گردد و اگر دام دار باشد به دام گردد و اگر در پیش بود و اگر نه گردد و اگر
غریب باشد زن کند و الفقه که می بیند بر او ثناء خود برسد اگر دیگر که سال یافت
یا بخیر بود و از خیرند را به فراخ روزی اگر دیگر که سال خود را بزرگ یا بر
و با ماده بزرگ رفت و بخار نشود و بر او را فرقی و مهر رسد قول فقط فادیه
منهم خبیثه اگر دیگر که بر کاه و سیاه نشسته بود و منتر و مال بسیار بود و
سال بر او مبارک و فرخنده بود و دروغی که در نیز مال و روزی فراخ بود
و نادر و بر کوه سفیدان و نران و آنچه از این حاصل شود اما کوه سفید کشتن
از خواب و بدن اقام با خلیفه یا امیر یا رئیس یا دوست عزیز یا فرزند
یا برکت بود و کوه سفید کشتن بخواب دیدن فاضلت از همه حیوانات

بهر بود

بهر بود از بهر آنکه در فدا اسحق عام بود و است و گویند بیشتر از آن کشتن
انسان رسم نه بود و کشتن انسان را چون کشتن فرزند را نشند
و کشتن انسان نیز بسیار نوحه و ندر مگر یکسان یکسان و کوه سفید کشتن را
خدا از نطفه عظیم خوانند و فدا را اسحق کرد و انبیا و اندر نیز آمده است
که کوه سفید کشتن که زنده خدا را عذر و جبر است و از بهر این هیچ فرمان بردار
نمرد و کوه سفید نیستند اگر کسی بگوید که بر پشت کوه سفید کشتن نشسته است
این کس مال عظیم پیدا کرد و اگر دیگر که کوه سفید کشته یافت این کس
سلطنت و مال و ولایت پیدا و بر دشمنی مغرور شود اگر دیگر که
کوه سفیدان بسیار مردار و با اندر ملک و بر بود و نه دلیل کند
که بسیار از بهر کان و شتر یغان مطیع در گردند اگر دیگر که کوه سفیدان
میکنند دلیل بود که ولایتش بیشتر با دهر بزرگ باشد و بهتر مردمان
کرد و بنفقدار بسیار رسان کوه سفیدان از بهر آنکه انسان را راضی خوانند

و **مسطح** در دعا گفته است اللهم ارحم الراغی و الراغیه و
و کوفتند آن به خواب دیدن مال حلال و غنیمت بود از بهر
که او را غنم خوانند و اشتقاق غنم از غنیمت است پس بدین
معنی غنم به خواب غنیمت و مال حلال بود **قد رتقا** و **علما**
انما غنم فی الرویا بکنایه و سموا باسماهایس باید درستی
که تغییر و غنیمت بود و **والا می** در خواب دیدن زنی بود
قدم با مال و جماعت و چینی یا دو سه و چهار زن بود و چون
از چهار در گذرد تاویل او بر نامش بود یعنی غنم **اگر دید** که گوشتی
سفیدی گشته را دوست باز میکرد دلیل کند که مال یا میراثی
بوی رسد **اگر دید** که گوشتی میزد و شید دلیل یافتن مال بود
از زنی که بدین صفت بود **اگر دید** که میشی را بسجلی کردی
آنکه گوشتش را بخورد اینک کسی زن بز نکند و لیکن یاد و نماند

اگر دید

اگر دید که میش از خانه دو بدر رفت یا کسی بدزدید و
کند که زن او را کسی بدیم میدارد و آن زن بروی نمی ماند
و میش در خواب به هر حال زن بود از قول خدای تعالی
چونکه گفت آن همدراخی نه تسه و تسون نجات ولی عقد
و دعه و به تازی میش را نفع خوانند و مراد از نفع نفع خدای
تعالی زان را میفودست و بره ام مال بود و نیز گفته اند که فرزند
بود **اگر دید** که میشی بگشت اینک کسی زنی بز نکند **اگر دید** که گشتی
یافت و بگشت اینک کسی بر مردی بزرگی ظفر یا **اگر دید** که گشتی
از و فرو کشید و گوشتش را پاره پاره کرد از آن علت بزرگی
ببرد و مال او را بمراث قسحت کند **اگر دید** که گوشت دورا
بخورد و مال اینچنینی کسی بخورد **اگر دید** که بر گوشت گشتی تشنه
و بهر کسی که میفودست مرفت و مطیع او شد اینچنین مردی یاد

س املت کند و مطیع و فرمان بردار او شود و اگر آن گوشت
مطیع او نشده بود آن مرد نیز مطیع او نشود و بی نصیب او بود
و نیز گفته اند که گوشتی که کشتی مرد شریف و نزرکی و تندرستی
بود و گوشت و پوست و مو و شتر و همه مال حلال بود اگر
که گوشت یا گاوی و یا شتر یا بکشت از به قربانی خدای
تعالی او را از جهنم بیاورد و با و نکبات نگاه دارد و از ترس
خوف و بیهوشی دشمنان بگریزد و او را چ روزی کند اگر
این چنین خواب دیده ازادی یابد و اگر بیمار باشد شفایابی
و اگر گرس و زندانی باشد خلاصی یابد و از جهنم نجات یابد اما
اگر گوشت از گوشت و پوست و پیه و دنبه و آلات شکم
هر چه بر خواب بیند همه مال حلال و خیر و برکت بود اگر دید که
میشی را پوست فرو کند او را بیری آید مبارک قدم در تاول

باز خورد

بزر خواب دیدن مردی بود با خطی که ابوی اصل باشد
و آن مرد است او خرد و شریک بر آید و نیز گفته اند که پیش رو
و چون سه سال را و گوشت و آش و دیگر بر ماده زن بود
اگر گوشت اگر دید که بر نیز شست مال بپزد و گوشت
فاخته بود از گوشت پیش لکه هیچ چیزی در و نبود و آن گوشت
او مال بود اگر دید که گوشت پخته خورده مال و نخت و
باید در تاول بپزد و نیز غده و اگر کسی دید که بره و نیز غده
او را بپزد آید و غلامی بخرد اگر دید که بره یا نیز غده بکشد از
برای گوشت این کسی را فرزندش بیمار شود و یا غریزی یادوستی
که بکشد فرزند بود اگر دید که گوشت بره یا نیز غده بخورد و
یا خنجر مالی بود او را از میراث فرزند و اگر دید که گوشت گوشت
و بره یا بکشد می خورد و میل غم و نخت و بیماری بود و دیگر گوشت

بره و بر خاله یکی خوردن اندک بر نفع بود اگر دید که با داشت و بر خاله
بجو آورد اگر دید بستی بکانه آید اندر آید و بپر دانی آن را بخت نداده
خواب با اگر دید بر زار گشت و بپر گشت سر زدن نه بود و گشت است
و استخوان او بپر تو من دانا و فرخ از غم و تلک سر و تلک و استخوان او نهاده
اگر دید با کوفه بر چنگ و نه غرت مر که با او را گشت این کسی بچین
نفع حکمت غرت فستق و هر که در خواب غالت بخت در بدی
هم غالت نوند اگر دید از اندام کوفه گشت گشت خمر خود بکشد
که اندر گشت اگر کسی بچو اگر دید که گشت بپر دی بخور و کوفه بکشد
بجو اگر دید که گشت تازه بخورد این کسی بچو همان غرت بخورد
اگر دید بر زار گشت از بپر گشت و بپر گشت هر این کسی بچو
باید اگر از بپر بپر بپر بپر بپر بپر بپر بپر بپر بپر بپر بپر
و بپر در راحت باید و باید و بپر بپر بپر بپر بپر بپر بپر بپر بپر

بپر بپر

باب نعت یکم در دیدن قصاب و گوشت و مسخ و کاه
کوهی و خر و خشی و بز کوهی اما بکند قصاب بچو در خواب
دیدن ملک المات بود اگر دید که گوشتی خرید از قصاب بچو
و به خانه خویش ناکس فرستد داشت در آن خانه که آن گوشت
برده باشد مصیبتی برسد اگر بهاء گوشت به قصاب داده بود آن
مصیبت بودی قصاب افتد و دور رسد و بود اگر دید که قصاب
میکند و خود قصاب شود این کسی به خون مسلمانان مبتلا گردد
ناحق خداه به طلع یا بکر است و هر جا که قصاب بنشیند خداه
خانه یار باز از که داشت اندر جا کسی بپر و در شرف قدم ملک
لموت اندر جا به بید آید و اگر کسی قصاب نبود بیند که جانور است
از کوه سفند داشت و میبکشد این کسی ظلم و ستم کاره بود و بپر
ظلم و ستم بکند اگر بیند که بخانه خویش مسخ و بپر آورد و بپر

در آنجا می بود دلیل کند که یکی از کلان تران می برد و نیز که یک باره
گوشت را غر و خام بیند که هم در آنجا کسی می برد اگر دید که گوشت خام
خور و غیبت کسی کند و الا گوشت بز و زنی باغ می بود در تاویل راه
و نیز کوهی و میش کوهی و خرگوش و اشاله هر که به خواب بیند که
از مرغ خریایی شکار کرد و یا گوشت و پوست و شیرانش را یافت یا
بخورد یا کسی بدود و این کسی بر دشمن ظفر یا به وحشت و شکست
و زیادت شود و به امید ما رسد کارش بالا گیرد و روزی بروی
فریغ کرد اگر کسی بیند که آهوی می گرفت دلیل بود که زنی بزنی کند
یا کیزکی بخورد یا دختر می و و نیز کسی می برد اگر دید که آهوی می گفت
یا زنی بزنی بیکاه کاری کند اگر آهوی نر بود با غلامی بود و کاند
و رسوا شود و یا بود که کیزکی زن کند و آن کیزکی بروی نند
حلالی و ملکی زیرا که درین معنی کار ذکر است و کلوی آهوی بنیاست

فرج زن اگر دید که گوشت آهوی خورد مالی یا به از جنت زنی و هر
اندکی از آهوی دلیل مالی بود و اگر دید که آهوی بر دست وی
گشته شد یا بر دست وی می برد دلیل بود که از قبل زن او غمی شد
اگر دید که آهوی گرفت فرزندی آید او را خوب روی اگر دید
که آهوی از پس قفا بکشت این کسی را نواظری بود اگر دید که
آهوی نر بود بر و رسوا تر و پیخته خواب موی نر بود اگر دید که
آهوان بسیار را بکشت این کسی کیزکلان بسیار بخورد و بازنان بسیار
نریغ کند اگر دید که آهوی را پوست باز کرد دلیل بود که این کسی با
زن غریبی زنا کند اگر دید که آهوی را میجی کرد دختر و نیز کسی می
اگر دید که کلوی از پس آهواند اخت زنی را دشنام دهد اگر دید
که آهوی را سنگ انداخت این کسی زن را بر نامنوب کند و اگر
دید که سنگ انداخت تا آهوی را جد کند این کسی مال و غنیمت یا

اگر دید که سنگ انداخت و حید نکرد این کس طلب مال کند
نیاید اماره و باه در خواب دیدن مردی بود کشته و جان
دلیر اگر دید که بار و باهی جنگ میکرد دلیل کند که این کس را با
چنان شخصی یا با خویشی جنگی بدال افتد خرگوش در خواب
دیدن زنی بود زنی و بد فعل و بی نفع و بد خوی چنانکه هیچ کس
با او عیش خودش نبود و ماکوشت و پوست و کین او را مال
که ناگاه بدست آید اگر دید که خرگوشی یافت زنی را که بد حقیقت
بود بزنی کند و از صحبت وی در آرزوی خلاصی بود در ناو
خرواگر غنچه که بر کوزه خفته است و او را مطیع است چنانکه هر
که میخواهد برود این کس در مصیبت دلیر و فاسق و فاجر بود و
فراغی از ضایع و مصلحت ندارد اگر دید که خرگوشی نشست و
خراور اسپند چنانکه از اندام او چیزی نماند این کس را غم و سختی

فرار میدهد دین و به مذہب شود اگر دید که خرگوشی در خانه
او نشی یا بودی و یا با او الفت و دوستی گرفت دلیل
کند که یا مردی به دین و به مذہب دوستی گیرد و او را در
خانه خویش دهد اگر دید که خرگوشی بود در خانه خویشی بر دین
فتت آنکه او را بکشد و طعام سازد و بخورد این کس را مال
و غنیمت و خیر و برکت بادید آید اگر دید که با خرگوشی
زعت کرد و بر و خیره آید و او را بکشد این کس بر مرده
مفدی بی دین و به مذہب غالب شود و بر و ظفر یا به اگر
که گوشت یا پوست خرگوشی یافت آن مال و منفعت بدد
که به و رسد اگر دید که به خود خرگوشی کشت این کس مفید و فاجر
شود و از دین و دنیا بی نصیب ماند اگر دید که بخود یکی از
خویش شدی این کس مفید و کامل نماز شود و از آخرت بی نصیب

مانند کاه و کوهی در خواب دیدن زن چیده بیک روی بود و
چید از این انواع در خواب بنده زن بود اگر دید که کاه و
یاخت و یا بگرفت زنی را زن کند و یا بگرفت بیک روی بود
اگر دید که کاه و خشی یا اهوئی را بر باندی دلی کند زنی
طلاق دهد یا بگرفت بگرفت اگر دید که از بیدار شدن
و غیبت یا بیدار کند که کاه و خشی نرغلی بود که بر
و بی نفع اگر دید که بچه کاه و کوهی یاخت پیری او را
شیر هر حیوانی که گوشت او حلال بود در خواب دیدن و خوردن
مال و غنیمت بود اگر تازه بود و اگر ترش بود مال بود که با
برنج بدست آید و نیز گفته اند که بیماری بود اما طعمهای ترش
و شور غم و غمت و سخن ناخوش بود و الله اعلم **باب شصت و دوم**
در دود و دایم و سبب و وحشت چون شیر و بیلک و ببر و یوز و خنجر
و خنجر

و خنجر و کرک و کفار و امانه اما بداند در اصل خنجر
که هر چه بماند کند چون عاق و عوق همه دشمن آدمی باشند
چون شیر و بیلک و کرک و کفار و امانه و هر که از این
خنجر را کسی بکشد که نوحه کند یا عینو کند بود و دلی خنجر
باشد یا خنجر بود که او را پیش آید و از این انواع هر چه
در انداختن سلطان این یا تابع این باشند و در
در دکان و سبب شیر سلطان این است از بیدار کند در
عرشی مجید خدای عز و جل را فرشتگان شکل و صورت هر
حیوان بمانند صورت آدمی و بصدور مرغ و شیر و کاه و
امثال و آنکه بصدور آدمی است رازی و دعا و کوهی
خدای را و بر او میان روزی خواهد و آنکه بصدور مرغ
است یا مثال کرک است و او زاری و دعا کند و روزی

مرغ از او آن فرشته کان که بصورت کا و رست هم نقش
و دعا روزی میخوانند کا و انرا وجه نجات و سود آن
و انکه بصورت بشر است بر بعضی مشابهِ روزی خواهد بود
و کان را ایسی بدیع معنی مهرش آن مهر آدمی است و مهر
کان شیرینی بدیع دلیل معلوم شد که هر که چند که با نیری سخت بگوید
و این بود که یا سعد یا مهر یا سبح گوید یا گفته باشد و غ
و جبه و نزرکی و مرتبت باید و نزرکی شود یا ملکی یا نزرکی
و از ایشان مال خواسته و نفع باید و بیک شیر سخت قوی بود
مراد میان را اگر کسی بند که شیر سخت بکشد بر ملکی یا نزرکی
ظفر باید اگر ع یا بند هم بر سخت خویشی ظفر باند و گوشت
شیر در خواب دیدن و خوردن مال بود از قبل سعد یا ظفر
یا فخر بود بر ایشان و مهر انواع شیر در خواب دیدن و خوردن

مال بود

مال بود اگر کسی بند که بوست شیر یافت دلیل بود که مال و سعد
باید و سعد آن شیر نیز بجایی تاویل دارد اگر بند که با شیری بجایی
کرد غر و دولت و تفت بود و حاشی بگوید و کارش بالا گیرد
دید که با شیری منارعت کرد یا سعد آن نزرکی منارعت کند و اگر
غالب بوده باشد دلیل کند که بر سخت ظفر باید اگر شیری بر غالب
بند باشد تا ویش بر سخت این بود اگر دید که شیری یا سبحی یا سختی
گفت کاری عجب او را رو غایب و معروف و مشهور کرد در میان مال
و بر سخت ظفر باید و به آبی مراد می خود برسد اگر دید که شیری بجایی
و آن شیر در امطیع و فرمان برادر رست دلیل کند سعد آن نزرکی مطیع
و فرمان برادر او شد و غر و دولت و نزرکی باید و باید باید باید
دید که شیری از بیش دو باند آمد او را از سخت ظفر و غوی برسد اگر
که از نیری بیک نحت و شیر او را ندید و در بسی او رفت از آن کسی که ظفر

و نیز بر این بر دشمن ظفر یابد اما بد آنکه از هر چیزی که مردم با او سرند
در خواب که بر نه چون بیداری آن چیز را بینند و نیز بود چنانکه موسی علم
فرعون بر سرید و میکشید تا آخر الامر موسی علم بر دو اصباب او دست یافت
قدرت و نفرت منکم ما خفتم اگر دید که با تیری راه بر رفت و او را گرفت
و هیچ گفت و زیانی نرسید این کسی را از دشمن با سطلانی پدید آید
و چیزی برسد اگر دید که با تیری خفته بود دشمن با او صحنه کند و هر جا
که او نیشتر دارد دشمنی او قوی تر بود مگر سک اگر دید که از نیشتر
نیشتری خورد آن کسی بر دشمن ظفر یابد و چیزی پاید که از آن طبع شد
اگر دید که بوست یا گوشت یا استخوان نیشتر یا سدی او باقت مال و نفعت
یابد اگر دید که نیشتر ماده را بر زن کرد از سطلان گزید پاید و زن کند
و اقبال و دولت او را روی نماید و از غم و محنت و شومی دور است
یابد اگر خود را بشکلی شیر دید یا دندان شیر دید یا یافت این کسی غلبه

و جاه یابد

و جاه یابد و بر دشمنی مطلق شود **یکم** دشمنی قوی بود و
هم کار راه او چون کار نیشتر بود یکم دشمنی را میوست میان بسته دارد و
هر کسی با کسی دشمن نشود و نیشتر را اگر دید که با یکسان عزت کرد با
دشمن بد نیز صفت جنگ و جدال کند و اگر این کسی بر یکسان ظفر یابد بر
دشمن ظفر یابد و اگر بر عکس این بود اگر دید که بر یکسان نشسته بود
دلیل آن بود که با سطلان بزرگی پیوند کند و بر قوت او بر دشمنی
شود و کارش بالا کرد و باید بدید اگر دید که با یکسان می است کرد
و موانعت کرفتی از سطلانی او را غرور دولت و بیگونی فرار
اگر دید که بیکسان را بکشت از سطلانی او را فرقی و خوفی برسد و
اگر این چنین خواب پی را بیند عاقبت یابد اگر دید که نیشتر یکسان خود را
دلیل فرقی و خوفی بود او را از سطلان یابد که عذر کند و دیگر در
ظفر او را بود اما گوشت و پوست و مو و استخوان بیکسان هر سال بود

از قبل دشمن در تاویل پیر در خواب دیدن دشمن قوی و بزرگ و
بود و بانگ او بلند بود و اکثر تاویل او تاویل شیر ماند و هر چه از او
شود همان تعبیر شیر داشته بود اما یون و در خواب دیدن دشمن بود
دشمنی خود پنهان ندارند در شستن و شستنی و دلیری با شیر نزدیک
وتا ویشی همان تاویل شیر بود اما **خس** دشمنی بود ابد و بد و بد
و بی دین **اگر دید** که بر خرس قدم کرد یا در او را بگشت دلیل بود که دشمنی
چنین مظهر شود و در او را مظهر خود کند **اگر دید** که بر خرس خود را بگشت
در میان دام افتد و در میان مردم خوار و حقیر و غم و شرم و
نوائی دورایش **اگر دید** که گوشت یا پوست یا مو و استخوان او
یافتی یا در دست در شتی مال و منفعت یا بد بدان مقدار که دیده بود
اما گفتار در خواب دیدن زنی بود پیر و بد خوی و ناسازگار **اگر کسی**
که بر گفتار نشسته است دلیل بود که زن را از او زشت روی بی اصل ازین
کدام

کند **اگر دید** که گفتاری به تیر زدی میان او و زنی جنگ افتد و بنیام
ببار گفته شود **اگر دید** که گفتاری جنگ زدی میان او و زنی جنگ
و در او اعلیٰ کند **اگر دید** که گوشت گفتار خور دانی زن جادوی کند و
در آخر حال او بخورد **اگر دید** که بر گفتار خور دیر زن او را بفرساید
و او عذر و خیانت کند و آن گوشت و پوست و موی گفتار را مال بد
از جهت زن و چون پیرد مالش پیرا شد به پیرد و گوشت گفتار در خواب
دیدن دشمنی بود مخدول و ملعون و لیکن در آخرش ضعیف **اگر دید**
گفتاری بزادی کسی زن او را بپام و نامه فرستد و خیانت کند اما
در خواب دیدن سلطان بود و ظالم و بیدادگر یا دشمنی به کار و یا
برادر خدای او و ستم کار و بی وفا **اگر دید** که با کسی منازعت کرد یا
یا دشمنی او را جنگ و منازعت افتد **اگر بدان** که غلبه بوده
هم بر آن دشمن ظفر یا به و اگر کسی که بر او غلبه بوده باشد بر عکس اینها

اگر دید که **بزرگوار** خورده است و در میان مردمان کم شود اما گوشت
و پوست و دستخوان کرک همه مال بود از قبل سلطان نظام و مار و
در خواب دیدن مردی بود که گوشت و خنده و فریبنده و یازن بگوید
اگر دید که **رو بای** یافت یا بگرفت یا کسی به او داد این کس زنی
گفته یا کینگی بخورد و اگر **دیده** که بار و بای منازعت کرد و در یازنی
کینگی باززدی منازعت و کلهکوی افتد اگر **دیده** که شر و باه خورد و
وشادی و مال بیاید و اگر این خواب چهار پند شفا یابد و اگر دام دارد
گذاشته کرده و اگر گوسفند یا بچه یا بچه و اگر غنای بود و بچه و گوشت
و پوست و موی او همه مال بود از قبل زنان اگر **دیده** که بار و **بای** جنگ
بین او و خورشید منازعت و جدائی افتد در تاویل **خوک** خوک
دیدن شغل دنیا و وی بود با غم ورنه و اندوه از قبل مردمان خستیده
در دن اہم و حرام خواره اگر **دیده** که **خوک** گرفت یا یافت یا کسی بدو

داد این کس

داد این کس با مرد چید به کاره صحت کند و او را مقهور خود کند
اگر **دیده** که گوشت خوک خورد و او را حلالی درستی این کس می
شیع بود و حرام حلال دانند و کامل نماز و عاشق و فاجر بود
و گوشت و پوست و موی **خوک** همه مال بود حرام اگر **دیده** که
رشد خوک داشت و شبانی کرد بر مردم به اصل بی دین حکم او
روا شود زیرا که **خوک** نجس دیدن مردی بی دین و بد اصل
و حرام خوار اگر **دیده** که بر خوکان پادشاه شدی مردم بدین
صفت را مقهور خود کند و حاجات خویش از ایشان بر نیاید
پایید و اگر **دیده** که خوکان فراوان دست یافت مال فراوان
بی رنج به حال کند اما از شبه خالی نبود اگر **دیده** که با خوکان
بیانغت کار دنیا بروی نیکو شود و فرج یابد و صحت مردم بدو
اخبار کند و دیگر عاقبتش بد بود و استخوان و آلات شکم او

بود حرام و خوک در خواب دیدن مردی بود بنیشت و در
دل و دون و حقیر و حرام زاده و بد فعل اگر دید که تناره
بود بر از گندم و خوک از جانب دیگر آمد و میخورد دلیل بود که
از نشی با کسی دیگر محرم صحبت کند و دیدن خوک پادشاه را
خشناک و با قوت بود و الا هر چه دارند حرام بود اگر
که بر خوک نشسته بود غرور و دولت و ولایت باید و دشمنان
منور کند اگر دید که بر پشت خوک نشسته کارزار میکرد اینگی
از دشمنی حذر باید کردن اما بر خوک زبانی و صحبت بود
خوک غم و اندوه و شغل دنیاوی بود باریج و سخت از قبل
منیس و دون و سفار اگر دید که بر خوک خور و غم و صحبت و سخت
بود اگر دید که خوک را بکشت اینگی عزیز دین و خوار دنیا باشد
و اگر دید که خوک او را بزد یا بر او حمله کرد مردم بیدار او را

انجی و زخمی و خون بود و نیز گفته اند که انوشیروان عادل
در خواب دید که شراب میخورد و خوک در پاهای او میخورد
چهار حکیم بر سید گفت بر خط بنموده چشم مرا بفراستی و مرد در
حرم خود بر چون چنان کرد او بر خط به نورخت و گفت
سیرتین خود را نامه بر نه در نجایای کوب کند تا یکی از سرتین
بر حیا دیگری مانع شد گفته چاره نیست چون بر نه کردند
سپاهی بود یا دیگری سرکاری میداشت و الله اعلم باین تحقیق
در بقیه دود و دم چون سک و شقی و کرب و دود و موش و سحر و
غیر اینست و بوزنه و اشاده اما بدانکه سک دشمنی بود ضعیف
اگر کسی دید که اند روی سکی چسبید و وی را بکشد از غمی او را
مکروهی رسد و سخنان بشنود اگر دید که گوشت سک خورده
در شرخ غلغله و مال او بخورد و نیز گفته اند که بیاری بود که

که سکی بی روی بانک که شمع ناخوشی بود که بشو از دشمنی دون
و سفله اما در اخبار آمده است که اصل عداوت سکه با فرشته
آدم اکتست که چون آدم ۳۰ در زمینی فرو درآمد ایسی علیه
همه دکان را جمع کرد و گفت در روی زمینی هر که را بدین شایسته
و او دشمنی خواهد بود و چون و جمل از دست او در زحمت خواهد بود
بفرورت میاید او را خور دن و از روی زمین نیست کرد زدن
جمله شمع را قبول کردند و روی به آدم ۳۰ نهادند و در میان د
کان هیچ ددی نیز و تر از سکه نبود و او پیش روی ایشان
بود چون به نزدیک آدم ۳۰ آمد از او به ترسید از آسمان نداشت
که با آدم ترس و دشمنی و دستی بر سر او فرو مال چون آدم ۳۰
دستی بر سر او فرو مالید و دست او شد و دیگر همه را دشمنی گشت
و سکه با بی آدم میکرد و جمل را بر اندازد و در کرد و در شایسته آدم

باشد

نشت پس بر زمین سکه دشمنی بود که دوستی نماید و پنهان دشمنی گشت
که اصل او چنین آمده است اما سکه در خواب به چند وجه تاویل دارد
دشمنی به با سلطان به یازن به دوست به یافقیه به برادر به یازن
اگر کسی بینه که سکی در دراز بر حید کردن مرد فقیهی بود که از وی منفعت
یا بینه بود قضا و معلوم از الجراح مشکلی تعلیقه نهی تمام علی الله اگر
خفته بینه که بر وجه بانک نکند دوستی بود چنانکه یاد کردیم اگر سکی با
او می رود و با یکی میکند دوستی بود که نفرت کند بر دشمنی و نیز گفته اند که
سکه دشمنی بر سوت بود و آن سکه بچه فرزند دوستی بود اگر سکی در
که چون بخشد دور انگاه دارد و چون بجای رود کالای او را نگاه میدار
این دلیل دوستی یا برادر میهربان بود اگر سکی بر سکی نشت بر دشمنی خودی
دستی یا بد و آن سکه اهل دشمنی بود طایع یا خادی مدخل یازن سبط
و در از زبان اگر سکه با سکی منافعت کرد دلیل بود که با یکی از زمین کرد و خفا

کنند اگر کسی از دور بر او بانگ کرد دشمنان بر او طعنه کنند و دیگر از آن
زبانی نبود و دیگر سکاده در خواب دیدن زنی سبط و فاسقه بود که در حق
سختی زشت گویند که با سکاده منازعت کرد با زنی بدین صفت
جنگ وجدانی کند اگر کسی سکاده او را بگیرد از زنی که بدین صفت بود
سلامت یابد اگر کسی سکاده در جانش او ریخته بود این که خوشی خدا شود
و فضیلت و رسوائی یابد و این زن زنی آبروی او بر برد و حال خجسته شود
و مکر و هوی در او افتد و عاقبت آن زن از او بگریزد اگر کسی از خود
این که راجع و فرج و خوف گشتی بود و منازعت و جنگ با دشمنی
خانه خویش بپند از دشمنی بود از خویش باز را بپست او و اگر کسی
بپند از دشمنی بود بپند و گروهی گفته اند که سک در خواب دیدن زن
و دار و فاسقه بود اگر کسی را زنی بکشد مردی بدین صفت را اگر کند
اگر کسی با کسی جماع کرد با زن بدکاره در افتد و فضیلت و رسوائی یابد

در خواب

در خواب دیدن مردی بود زرد و طرز و با مکر و حیله را اگر دید که
در خانه او شد دزدی بدین صفت در خانه او رود اگر دید که شقی
یا بگرفت آن بود که دزدی میکرد اگر دید که شقی بگرفت یا بکشت آن
بود که بر دشمنی قهر کند و کشت و بدست و بشتر شقی همه مال بود از قبل
در زان اگر در خواب دیدن هم دزدی یا مخاری یا خادمی یا پادشاهی
یا بیماری بود بخاک رسول و فرمود الهی نیست بخت آنها خیر است
علیکم اگر دید که گربه او را بخوراند یا بگیرد آن دلیلی بیماری بود از آن
و دیگر که تا فریب سالی بکشد اگر دید که گربه جمعی در خانه وی چری بر
یا بخورد آن بود که دزدی در خانه وی چری بدزد اگر دید که گربه بکشد
یا بسبی کرد دزدی را بکشد و بر او قهر کند اگر آن گربه معروف بود آن دزد
اشنا بود و دیگر که بجهول دزد بکشد بود و هر که بکشد با گربه جنگ کرد
که او را بگیرد یا بخورند و زنی بکشد و زنی گفته که اگر کسی بکشد شقی یا بد

که بر او را بنگ کرد غازی بر او ننگد و طغنه زند و اصل غازی او را
که نوح عا گفت که در کشتی جمیع بکنده سگی با ماده خود کرد و که بر از آن خدا
شد تا سه بار و بار گفت بدن سبب غازی بر بر مانده است اگر در کشتی
بود این احوال صعب تر بود یعنی بیماری و دزدی و غازی و آن که نذر
چایک بود و لیکن ماده زن سلیطه بود اگر دید که در خانه دورفت و غازی
در خانه وی سرود و یا غازی از غازی زن خانه او و بران کند اگر دید که
بگشت بر دزدی ظفر یا به او اگر از بهر کوشش گشته هم چار کرد و اگر خود
دید که تر از بهر چار چار کرد و گویند کوشش و پست و مو و کفش
همه مال بود از بهر زن در آن یک زن سفر یازن به اهل اما این سر می گو
که اگر بخواب بند قریب شش روز چار کرد و بعد از آن صحت یابد
را سو به خواب دیدن قیصرش چون تعبیر کرد بود و لیکن بی رحم و ستم کاره
بود و آن گفته اند که زبان کاری نبود و لیکن اعتقاد داشت که او در شوق

طوار و دزدی چنان که اگر دید که بار و سوبازی میکرد این کسی را زنی
غوش عیش که با او بازی کند **ما سحر مردی** کافر و ستم کاره و بی باقی
بود و هرگز با کسی صحت نکند و نیامیزد و در هیچ چیزی و منفعتی نبود
در پی مرگ او **ما در خواب** دیدن ام دزدی بود ستم کاره و ستم کار
و ستمی **بیز مردی** بود در دزد ستم کاره و مانده در و لیکن نشست او در
و آما **موش** در خواب هم زن بود و زن که در جهت اراج آتش
بود اگر دید که موش بگرفت خط از آن زن کند یا کینه بخورد
بلا بد کار و بهشش بود از بهر آنکه رسول و موشی را فاسق خوانند
اگر بینه که موش گشت بر زن فاسق دست یابد اگر دید که موش ماری
نخ گفت آن صیقل زن بگو که چه بیند اگر دید که موش را بگفت
چه کردن بود در طاعات و عبادات کوشیدن و بود که در
بر دست وی کوفتا رفته و اگر دید که موش بگرفت زن بلا بد

خاسته را چون کند در دست وی در آن روزی صلاحی بود اگر
که گوشت موشی خورد و خواجه بجهت باور یان که بر زن دست درازی
کند و از آن زن مایه یابد اگر این چنین خواب زن چند روز در دنیا
میی باید اگر موشی بسیار بیند و در کله رایش ن مختلف بود و در
موش بود و بگوید که اگر موش موشی را با آن زن بد کاره زن کند
اگر که موش را از خانه نه خد بر گو زن از خانه خد چون کند
اگر یکم از آن در موشی بر آید و بگوید سخن می خد و نا بگوید
بعد اگر دید که از سر خضبت آن موش بر آید و در آن فرزند منفعت
آید که بای در خواب مرد سخن چینی و دزد و غارت و نام بود که در
سپان مردمان خفت کند و بد را آموزد اگر دید که بر آید و نا بگوید
و چینی غارت و دست یابد و در آن مقهور کند اگر دید که از سر خضبت
چیز بر آید در منه که بای او را فرزند بر آید اما فرزند

از در

در خواب دیدن و آن دو کوزه است بزرگ است کوچک و
آنچه بزرگ است آنرا سکونه گویند و آنی کوچک است آنرا قفقه
و آن چنان بود که سراندر خد گذشت و از او پنج خبی دور است
نزد آن که قفقه از نیم خار هر که این قفقه را بر خواب بیند که بگرفت
یا با او منازعت کرد و در آن بر دگوشه نشینی کم از آری منازعت
کند و آن بی موجب بود اگر دید که در آن یکی را بگرفت یا رخ
و بیخ او اندر آمد دلیل بود که مردی عابدی چنانه وی و در آن
و دشمنان او را از او باز دارد یا پیری او را مبارک می آید
و از آن بزرگ که او را سکونه گویند و آن دشمن خدی بود بیند که بگرفت
یا با او منازعت کرد و بر دشمن ظفر یابد اما او نیز بر دگوشه نشینی باشد
و دیگر زبان کار بود و مردم مبارزانی کند اما بزرگ به خواب و سخن
محمد قول و مملوک و مقهور در رخت خدای او و در بدن او مملوک

در خواب و هم بیداری و بیدار شدن او را ندید و اگر در خواب
که بوزن یا حد و نه بازی میکند مردمان بدوی بکنند آنجا نگاه کنند
خواب شود اگر **خواب** بوده باشد خواب تر شود اگر دید که بوزن
نشسته است آن بود که بر مردی بدین صفت دست یابد و او را
سخت خود کند اگر دید که گوشت بوزن میزد و در بطن غم و اندوه و غم
بود و یا رنج و املی که بد و رسد یا جراحی که علاج پذیرد و غده
در خواب دشمنی بود قوی و زبان کار و بدگوی و بی ادب
اگر دید که از جنبی خرد است زمین دور در رنج رسد اگر دید که از
جنبی یکی را بکشت دشمنی بدین صفت را مغمور کند **عقبت** مرد
بود عابد و زاهد و گوشت نشین و نیز گفت که زنی بود بجا به کار کرد
که عسکرت را گرفت یا خود در جاسوس و خیرند این کی زاهد و پارس
کرد و میسازد و گرویی گفت که عسکرت مردی جواد بود و با

بگوید

باب شصت چهارم در تاویل مرغان و روایت و گوشت
و خایه و بچه ایشان اما بدانکه شاه مرغان کرکس است از آنکه
فرشته در زیر پوشش بصورت کرکس است و از خدای عزوجل
بر آن مرغان نصرت و روزی می طلبد و دیگر آنکه او را زنده
قوی تر است بر بدن او تر و عمو او در از تر و هست او بلند
تر است از مرغ خیم است او را بر مرغان دیگر فضیلت است و اگر
کسی بیند که خود کرکس شده است غرور و شرف و بزرگی و دوست
پایه و سلطان یا ملکی شود لیکن در دینش نقصانی بود اگر
کسی بیند که بر کرکس نشسته است احمق و ولایت یابد و یا
دشمن شود لیکن بدین و نامسلمانی بود از هر آنکه غرور و عجب
بر کرکس نشسته بود که بر آسمان میرفت و کرکس قوی تر از هر
است اگر **کسی بیند که کرکس یافت یا گرفت یا کسی بدود**

و آن کرکی او را مطلع و فرمان بردار شده است و یکی کند
که ولایت و سلاطنت باید بر مقدمه از پادشاه بنده و پادشاه
سلطان نزدیک شود و غرور و شرف و منزلت باید زیر که کرکی
از سر غانی قوی تر است در هوا بلند تر و تر تر برود و پادشاه
بود و دور بر اینده تر چنانکه مرغان دیگر از آن عاجز می باشد
و اگر دید که کرکی ویران گرفت و به هوا بر دسفری افتد و او را
در آن سفره و بزرگی و جاه و مال و منزلت باید و اگر دید که کرکی
او را از هوا فرو برد و در دین ذل و خواری و ناتوانی کار
داد و می بود اگر دید که با کرکی منازعت کرد یا او را بر سر بر
دین کند که با سلاطینی او را جنگ و منازعت افتد و اگر دید که
شت کرکی خور و یا استخوان او را یا فتنه سلاطینی مال باشد
و غرور و جاه و منزلت او را نشود و اگر دید که کرکی او را گرفت

و باید از آن

و تا نزدیک استخوان برد این کرکی را سفری افتد و دور و دراز
و در آن سفر حال و شفقت باید و کارش با او کرد و اگر دید که
استخوان برد و دیگر باز نیاورد و دین کند که این کرکی در آن سفر
و اگر نزدیک که در هوا ناپدید شد هم دین مرگ وی بود و کون
شت و پادشاه و استخوان و بر و بر کین او را حال بود از جهت
سلطان اما این برین گوید که هر که کرکی بر خود بنده و پادشاه
و سلاطنت و مال باید و زندگانی او در از نشود و بنده
برسد اگر که از اندام کرکی چیزی درشت یا خورده هم دین غرور
و یا فتح حال و ولایت بود اما کرکی در خود بدین ملکی بود
قوی و عظیم و با هیبت و با شکر و جلد و مبارز و شجاع و در
و استقامت کار بود و اگر کسی بنده کرکی گرفت یا در ملک وی آمد و
مطلع و فرمان بردار او شد و دین کند که این کرکی غرور و ولایت

و سلطانیت باید اگر دید که کسی او را بگرفت و به پادشاه
این کی نفری کند دور و غرضه و نفرت باید و کارش بالا
و نیکو شود و گوشت و پوست و پیر و استخوان او همه مال بود و از
بزرگی یا ملکی اگر دید که کسی را بید بگرفت و آن کرکس مطلع و
فرمان بردار او شد ولایت و سلطانیت باید اگر دید که کسی
ماده را بگرفت و یا در ملک خویش آورد و این خوب را در
بود این کی بجا شود و در زبانه اگر دید که او را بچنگال نزد
یا به جز دیگر دمی کند که در ملک و مال یا به و در نفس او خوری یا
دید آید بقدر آن تنهار که زده باشد اگر دید که با کسی جنگ و
منازعت میکرد او را با ملکی یا بزرگی خصومت افتد و در
عقاب در خواب دیدن ملکی بود یا سلطان بزرگی جنگ
مردم از او با شکوه باشند و او جنگ دوست بود اگر دید که

عقابی

عقابی منازعت کرد یا ملکی یا بزرگی او را جنگ و خصومت افتد
اگر دید که عقابی او را بچنگال نزد از بزرگان سختی ناختی
شود چنانکه زبانی بوی رسد و تاویل عقاب سلطانیت حرب
و شجاعت بود و نیز گفته اند که در فقهی بود یا پادشاه و کند
اما که در خواب مردی بود با قدر و بزرگی و بهر تو وضع شد
انگشت او بلند بود اندر شکار خویش و هرگز خطا نکند و اگر دید
که کلاه بگرفت او را بپیری آید مبارک قدم در راه و بی جانی اگر
دید که بازی بگرفت یا یافت یا کسی بوی داد یا در کنار یا در
دیوار او یا در باغ و درخت یا بر دست او نشست این کی سلطان
و غرور دولت و ولایت و ریاست و نهی باید اگر این کی
از عوام بود قریب هزار درهم بوی رسد و عاشق نیکو شود و
کارش بالا کرد اگر دید که بازی از دست وی برید و شکار نشد

بر دست بماند اگر این کسی صاحب ولایت بود از دست او در برود
و مال بماند و نفقاتی نرسد و باید که فرزندش از و غایب شود و اگر
باز در بود بازش به غیبه برود و چنانکه در خواب دیده بود و هر که
به خواب چندی پیش او را شایسته میسر یا پیری و یا مال و دولت
و ولایت بیاید تا بر کدام لایق تر است در تاویل **خبر** به غیبه
تاویل باز بود اما باشد **و شایسته** را تاویل ولایت و فرزند
ظفر یافت بود بر و شایسته هر که به خواب چندی ازین لایق میگرفت یا
در شایسته و ریاست و مال بیاید و یا فرزند او در شایسته
و بر و دست و کوشش و استخوان ایشان همه بخواب دیدن مال
بود و تفریش به غیبه چون بفرزند بود اما **خدا** مملکی بود و بماند و نام
بند و قدرت و تودنای و شکست بسیار و دیگر با تو ارض تمام بود
بهرا که صلاح بگوید و بران عهد کردن از هر درختی نرسد

بند و

آیه و کم خط کند اگر کسی چندی که خدای بگرفت بیافت و او در دست
درشت ملک و ولایت و تهری بیاید اما **خبر** مردی باشد ملک
و در دو بی شرم و هیچ یار و نام و صفت ندارد و نیز گفته اند که خفیه
مردی بود خفیف و بیچاره اگر **خبر** که چندی را بگرفت یا بگشت
و این بود بر مردی خفیفی ظلم و ستم کند اگر **خبر** که چندی بر کوشش نام
او نشست یا بماند او شنودی لاشه این کسی را میسر شد اما **عکس**
مردی بود عهد و پیمان شکنی زاعی **کو** بی نیز چینی بود اگر **خبر** که
یکی بگرفت خدای بخور یا با بر دین دوستی کند و آن بماند زاعی شود
خبر خدای یا بشت دی بود **ط** و **س** در خواب دیدن سلطان بود
از عجم یا مال و جمال و لطافت بسیار و اناط و س ماده زنی بود
نیکو و خوش عیش و لیک بچ و او بر و خایه او در خواب بود اگر **خبر** که
ط و **س** بگرفت و این کند که از سلطان بی نرسد و عجم و مال

اگر **طالع** در خواب چند دور از غروب رخت و شادی برسد و
کارش بالا گیرد و عیش بر و خوش گردد **اما طالع** در خواب دیدن
شخص بود فاسق و دروغ زن و دزد و حمار اگر دید که با **طالع**
دست یافت یا او را بگرفت یا بکشت بر چینی کسی دست یابد و
منه خود کند اگر دید که **طالع** بر روی دو بام کند و یا برام
و یا دیوار و نشستی غری ناخوشی یا بیدی بوی رسد و او زدن
را بجهه شود **اما شتر مرغ** مردی بود از خلق دور شده باشد و اگر
با کسی نیامزد و یکی از اصل بزرگ بود اگر **بند** که شتر مرغی نشست
در لای که بر سر دزدکی دست یابد و دولت و دقایق او را روی کند
اگر **شتر مرغ** ماده باشد زن پارسا زن کند و یکی بر بویست و خانه
و یکی مال بود و نیز گفته اند که فرزند باشد **طالع** در خواب دیدن
غلامی بود فصیح و اگر ماده بود زن بود خوب روی و شیرین زبان بود

اما اگر

اما بیک در خواب هر چه تر بود غلامی باشد نیکو و آنچه نادم
بود زنی بود خوش عیش و با بیکت بود نیکو روی اگر **بند** که یکی
بگرفت یا یافت دلیل کند که غلامی بخرد نیکو و آن گزنی ظریفی است
از دوی که بزرگوست و گوشت و استخوان او هر مال بود و یا فرزند
و عیش خوش و روزی فراخ اگر دید که یکی نریافت که در راه
نازی یعقوب خوانند دلیل آمدن فرزندی بود او را ببار کند
دولت مند اگر دید که یکی را بسی کرد دختری را دو شیرک بر برد
فاخته در خواب زنی بود مخلف بر طبیعت کودکان و آن که
فرزند بود اگر دید که **بند** فاخته بگرفت دلیل کند که زنی را بزن کند
و از نوام و اندوه **بند در راج** و **بند** زن یا دختر یا پسر بود و
و نیکو نام و نیز گفته اند که زنی بود آفتاب و یکی از رحمت و انیس مرد بود
و آن که رفتن و گشتن او بد بود و رسول خدا و از انیس فرزند آن

و گرفتن و کشیدن او و خشت بود **در خواب** زن و گزشت
و غلامی بود پارس اگر **بید** که صغره را بکشت از دوستی جدا شود
و غم و اندوه بود **هد هد** در خواب سرری بعر و عالم و کونیه و نیکو
بود و پاکاتب و دیر و هر که بپند کاری یا هون ناک در پیش کرد و نیکو
با تمام نتواند آوردن و نام و شای دور از شت کونیه زیر اگر بوی کشته
و بید منزهت بود و یاران و دوستی بید در شت بود چنانکه در **زن**
هم چری نبود اگر **دید** که هد هد ی بگرفت یا یافت دلیل کند که **دید**
بدین صفت دست یا بید و او را منهور خود کند اگر **دید** که هد هد
بر درخت او و یا بام او و یا دیوار خانه داشت و او را یکی یا
رسوایی یا نیاپی از جای در رسد و نامه یا خبر خوشی یا درد و آبی
پیوست او را مال بود **در خواب** که شته اندر مخانی نسبت اگر کند
که با وی سخن گفت یا یافت یا بگرفت و یا بر درخت و یا بر خانه و یا

بر دیوار او بود این کس ولایت و دولت عظمی باید و کاری
بجی او در روی نماید و نیز گفته اند که زنی بود پاکیزه و شریف و در
اصل بزرگ و با فرزندی غنی آید او را اگر **دید** که گوشت بی مرغ خورد
دلیل بود که از دختری یا کزنی دو شیرگی بید **دید** که بی مرغ داشت و
از پیش او بپرسد این کس زنی را طلاق بدهد و از آن تا سق و ضیاع
بخورد و کاری بزرگی داشت او بود **در خواب** که **دید** که
بزرگی یا ملکی یا والی یا غلامی شکلی یا دزدی یا باز رکافی یا راه زنی
یا مرد در قاصی بر شغب و خصومت یا مرد موع بزنان بود اگر **دید**
که گنجشکی یافت یا بگرفت دلیل کند که **دید** که خواب بر مردی بدین صفت
دست یا بد و از و منفعت و میگوئی **دید** که گنجشکی ماده زن نیکو و
و بزرگ زاده بود اگر **دید** که گنجشکی بر می کند مال بود **در خواب** که گنجشکی
بر دست او نشست دولت در او خالص باید و بر دولت و خا

بیايند دليل زنان و بزرگان بيايند اگر چند مرغ
که بکشت دليل بود که دختری را در و شتره کاستند زیرا که کار
که انچه بعضی دیگر است و فرج کھوی مرغ و خون و آب منی و
اخر تاويل اصل است اگر کسی مرغ خان خانیا بیايند خدای
هد و شمار نبود ریاست و متهری و مال بیايند و گوشت
و پوست و پیر مرغ خان خانیا هر یک بود از جهت زنان **خروس**
و اگر دید که خروس داشت یا مردی بزرگی دوستی کند و نیز
گفته اند که ویرا بر آید و یا بود که با مرد مسوزونی دوستی کند
و صحبت کند از قول مصطفی خدا که فرمود که آدیک حدیث و
بوده عدا لی الصلاة **تحويل** تیز و تند و در خدا
و بدین زنی بود و سکاره و یا مردی بود و خدا آرو جفا میشد
و خونت کار اگر زن بیند همی بود و در خبر است که تیز و

اگر

و خروس هر دو در کشتی نوح بودند چون کشتی بزرگویی بود
آمد و هنوز فرمان بیرون آمدن نبود تند و خوار است تا
رود و چو کند و را در ستوری ندادند خروس بیايند و
او کرد و هر دو با هم بر خد خروس باز آمد و تند و بکشت
باز نیامد از آن سبب تند و وحشی گشت و خروس در
باز ماند و از آن سبب نمیتواند پریدن و به نزدیک او میان
مجنوسی ماند و خایه خروس نیز غلامی بود و راه هم زنی
بود بیکوز و وفادار و اگر کسی بیند که ویرا بکشت
با بیافت بر زن خوب روی دست یاید و او را زین کند
و از آن قبل دولت و اقبال یاید و عیشی بر و خوشی کرد
اما **هزار دست** در خواب یا فتح غلامی بود سرود و کو و یا
فران خان و یا خوشی او را زار دید که ازین بیل یکی بکشت

یا بیافت و یا بر دست درشت دلیل بود که بری آید او را
یا غلامی آید او را و یا مصلحتی پاموزد و بود که با مصلحتی
کرد اما **کوتاه خانگی** و خایه او و خایه که بوتران خانگی زن
باشند و نیز گویند ایران و مولای زاده کان بودند کسی که بوتران
یا مرغان یا بر بخت در ملک خویش چنانکه ایشان را عدد و
نبود ریاست و متری باید بر گروهی ایران و هر چه از آن
ایشان بود از بر و پوست و گوشت و استخوان همه مال بود و
منفعت از جانب ایشان و غلامان و زنان اگر دید که بوتری
بر کنه برام او نشست دلیل کند که او را غیر از سفری باز آید یا
خبر خوشی و هدیه و بش رقی برسد و **کر دید که بوتری بیافت**
همان روزینه زنی ازادی بگوید و یا زن کند اگر دید که
مرغی از مرغان از هر نوع که بود که خبری در ده میاندخت

دلیل بود

دلیل بود که زنی را تنقین سخن آموزد اگر آن مرغ به زن تنقین
داشته بود و اگر مردان را تنقین سخن کند اگر دید که **کوتاه** بیافت
یا بکر بیفت زنی یا دختری دو تن که به برد و تاویل **بوم** بکر کسی
بوی یافت یا بکر بیافت یا کسی بوی دارد بهار شود و نیز گفته اند
دوستی کرد و صحبت کند که مفید و فاسق و خجسته بود بر مثال محبت
و آلا بر و گوشت و پوست او همه مال بود و **کر دید که بوتری**
بر نام او نشست و یا با بکر او نشود دلیل غم و محنت و مصیبت بود
که ناکامان به درسد **باب شصت و پنجم در تاویل مرغان اپی خون**
بعد و کنگ و قلع و امان بدان مرغان اپی در خور است
غزو دولت و سلطنت و مال بود و هر که ایشان را به خود بپند
بهر امید و برسد و هر چه طلب کند باید زیرا که ایشان را رفیع و شایسته
بیشتر است و ایشان را در دفع و دفع و در سلطنت است و از دور

فحج و خورده دارند و آن پنبه را حذر باید کردن ایشان را
بپار بود در میان مردم از دود و سباع و اشغال پس بدین سبب پنبه
در خانه ط کردن لازم بود اگر کسی مرغان آبی بپارند به امر مراد
و حاجت خود برسد و هر چه طلب کند یا بد و مرغان آبی در خواب
دیدن امر مال باشد و آن در بانک ایشان هیچ چیزی و نقی نبود
و چون بانک کند و خواب دهند مصیبت و گریه بود در آن موارد
و آن بانک بط کلان شود آن یگو بود و دلیل کند که پنبه و شن
اگر در رویش نشود اما **باط** در خواب دیدن مردی عام بود با
مال و خدیه و اهمیت بسیار و اگر کسی **بند** که بعضی بگرفت یا یافت
دلیل کند که بر چنین کسی دست باید و مال و نعمت و روزی بروی
کرد اگر **دید** که گوشت آدمی خورد و یا از پر و پوست و گوشت و شکم
در جری یافت مال و نعمت باید و بگوید و نیز چنین بود و گوی که

بگوید

که بگوید **باط** یا بر خواب دیدن دلیل غم و درنده بود و چون **کلان**
خورد اما در بانک بگشتن هیچ چیزی نبود و همچون بانک در مرغان
دیگر بود یعنی غم و مصیبت و گریه و آن بانک **باط** کلان یگو بود
کلان مردی بود غریب و مسکین و بیاره اگر کسی **بند** که کلان یافت
یا بگرفت دلیل کند که مرد عزیزی بخانه او آید و در حق او یگو کند
اگر **دید** که **کلان** را از جان خویش بر مایندی در حق درویش
ستم کند و او را بر بنی **ند** اگر **دید** که بچه **کلان** یافت دلیل کند که در
او درویش شوند و اگر **دید** که خایه **کلان** یافت این کسی زن درویش
زن کند اگر **دید** که بر **کلان** نشست درویش شود اگر **دید** که **باط**
کلان شد این کسی درویش تر و نیازمند تر شود اما پر و پوست و گوشت
و شکم او مال بود از قبل درویش **اما** **مطلق** در خواب
مردی بودی دین و بی وفا و بی شرف اگر **بند** که از زن بگرفت

بر چنین کسی قدر دستم بود و نیز گفته اند که مقلق مردی بود و ندادن
و کم خورد و آن مرغی بود که او را جری خوانند مردی بود متعصب که
از آن تو پر خشیت و تاس زنده و مردم و در هیچ در خواب دیدن مردی
بود در وستانی و مشهور و یا فرزندی بود و فرمان و مردم از بیدار
مادر و در غریبی میزد و دیگر مرغی آنی را بدین قیاس تاویل باید
باب ششم در پشه و مکی و مکی و کیس و شمشیر و شمشیر
اما زنبور انگین در خواب دیدن شخصی بود جدا نرد و با برکت
و بر منفعت و یا کیره از قوت خدای عزوجل چنانکه گفت و او ای
انجلی و هر که در خانه خویش زنبور و یا انگین بنید و پس صحت کردن
بود به حلال و دور از خیر و برکت با دیدن زنبور که انگین شفاء است
و هر که در خواب بنید که زنبور انگین یافت یا بگرفت یا انگین او را
و در جای کرد مال حلال یا بد بی رنج و زحمت و دور از خیر و برکت و منفعت

و هر که

پیدا آید زیرا که بهر حال انگین مال حلال بود اگر کسی بنید که بیانت
یا برداشت و بخورد و پس یا مرغی مال بود حلال بدان مقدار که
بود و از جمله بیماری که در دماغ و بر پنجه شفا پیدا زنبور انگین
و خوراسته و شفاء آدمیان است **اما زنبور سیخ و مکی غای**
خواب دیدن مردم سفید و سفید و کم خورد باشد و خاصه زنبور سیخ
زیرا که زنبور سیخ مرد غوغائی و کشته و حرب کننده بود و بی خرد
و اید و نادان و دیگر مکی غای مردم ضعیف فرمای و سفید باشد
منه در خواب دشمنی بود ضعیف و دیگر دلیر و نادان بود و نیز گفته
که زن بود و آن منجی بسیار در جای دیدن سیاه و شکر بود اگر دید که در
یا در محلی منجی فرودا آید و پس شکر سمکاه بود که در دانی فروز است
و زیانی کند اگر کسی دید که منجی خور مال و منفعت یا بد از خیر و برکت
اگر دید که ایشان را مسکنت آید بود که قوی از شکر مانع نکند اگر

که با ملین در هوا برید این کس با لشکریان در سفر و در موافقت
اما **مورچه در خواب** دیدن هم شکر بود تا ویش چون تاویل می نمود
و مردم لشکری باشند و یک مورچه در خواب پدید دیدن مردم غوغا
و دون و سفاک و کم خرد باشند و گزیدن ایشان سخن ناخوشی عوام بود
که در محنتی یا در سرای مورچه بسیار دیده اند دلیل بود که عسکری مرد
بپاری جمع شوند اگر دید که در محنتی یا در سرای مورچه بیرون شدند
بپاری از دانی بیرون رفته و بود که در دانی مفاجات افتد و آن مورچه
بپاری لاشه شکر بود و فتنه و غوغا و مرگ مفاجات افتد و آن مورچه
که از زنبی بیرون آید معبران اگر بفال بگوید اندک مورچه با برادر
شکر کند و تر کف اندک مورچه تر نان و فرزندان و نهانی باشند **کلیه**
شیش و گرم که اندر غریب و جامه پدید آید بخواب دیدن ایشان عیان
باشد اگر دید که از تن یا جامه خویش از غریب آید و دیگر یا بخواب بیرون شدند

دلی

دلیل کند که اینک از عیالان و خرج ایشان برسد اما بر او اندر خواب
مردی ضعیف و نادان بود چنانکه بر نادانی خود در روز و رطله ها
افتد **باب شصت و نهم در لباسی که چون قبا و جامه و چرمی**
پوشیدن و ارشاد چون قبا در خواب دیدن دلیل بنگونی حال نیست
بود و پیران و جامه کب معاش مرد بود و سیدی و پاک جامه نیست
و جامه مرد بود و تر کف اندک پیران سید یا دین و دیانت بود اگر دید که
کس در راه پدید فرستاد وی و ثروت بود که او را برسد و حال حلال
از کفن غائب قبول گفتا القیصی فالقویع و چون خارتد بفرار
جامه پدید هر که پوشیده باشد خواه نو و خواه کهن دلیل کند که از غریبها بیرون
آید و مراد های خود تمامی برسد و عاشق بنگو شود و کارش بالا کرد و تو
و علم با سوز و محبتش قبول افتد اما جامه پدید خود را پوشیده باشد
و جهان بی غم گردد و مراد های تمامی بپاید زیرا که این جامه دلیل نیست

قدوتها خف و استبرق اما فراخی و در رازی جامه بر خند و جبه تا ویلا
بریکوئی ایمان و توبه و در رازی عمر و بیماری حال و فراخی روزی و عیش
خوش از قول معطفی و توبه و ایوب سید خذری روایت میکند از معطفی
که گفت به خواب دیدم که مردمان را بر سر خمر میگردانند بر این میگویند
بعضی را دستین تا سر دست رسیده و بعضی را کوتاه و بعضی را دراز
گفته اند یا رسول الله تعجبش چه بود گفت پیران ایمان مرد بود هر که
پیران را دراز تر بود ایمان او بیشتر بود و آن کوتاهی جامه در پیران
ناخوشی روزگار و درویشی بود و سوزنکی جامه نیز همین دلیل درویشی و
خفارت بود در میان مردم **اما جامه سیاه** ابریشمی یا دونه و صوفی
و خطیب و کفی که پوشیدن آن عادت دارند دلیل ریاست و عزت
و دولت بود اگر نوباشد و اگر کند و باقی عادت را غم و محبت دارند و
بود و جامه تر در زنان را نیکو بود و مردان را غم و بیماری و بیکارگی

از خود

از خرد بود نیکو باشد اما این سر بر میگوید که اگر نزد پادشاه جامه بپوشد
و برنج و در داند نام بود **اما جامه کبود** مسخران و حاجان و خدایان
را نیکو بوده باشد دیگران را غم و محبت و مانع باشد **اما جامه زرد**
همه کس را نیکو بود و هر که پوشیده میسر در عزت و دولت و مرتبت باید بود
نش نیکو شود و کارش بالا گیرد و گروهی گفته اند که کبود را هم فرزند کبود
پس بر نام وی تا ویل باید کردن و آن فیروزی بود **اما جامه سرخ** و لعل
زنان و اصحاب سلطان و کفی که پوشیدن آن عادت دارند نیکو
و اگر نه از راهی باشد دلیل غم و کشتن و محنت بود و یا از کشتن دوستی غم
و اندوهی بوی رسد و اگر جامه سرخ بود زین را رشادی و مردانی را
به بود از بهر آنکه سرخی علامت قارون و شمشک را آن بود بهر سبب
دلیل کشتن و خون ریختن و فتنه و فتنه بود و نیز گفته اند که قارون
روزی بیرون آمد با سه هزار کنز کان این جامه های سرخ و قهوه و زرد

پوشیده و **اما جامه و پادشاه** خدم سلطان و کسی که پوشیدن آن عادت
دارند نیکو باشد و غرور مرتبت و ولایت بود **جامه زر بخت** در چادر
دیدن و یا قهر دین و مراد و ظفر بافتن بود **پادشاه جامه پشمی** در
همه بهتر و نیکوتر بود چنانکه اگر کسی بپند **جامه پشمی** پوشیده دارد مال
پار پیاده از بهر آنکه پشم همه وجه مال بود چنانکه اگر کسی بپند که یک خرد
پشم دارد یک خرد مال پیاده و اگر دو خرد از پشم بود **اگر**
که جامه وی به کل آلوده گشت و بپاش و محنت بود **اگر** که جامه وی
بجزی سرخ یا لود و از زبانی و غم و محبت رسد و اگر دید که بجزی
سبزه آلوده گشت اگر بپند سلطان یا اعیان سلطان بود منقعی
و خلقی پیاده و دیگر رعایا را غم و محنت بود **اگر** که جامه وی بپاش
که بود یا لود صدفی و حاجی و مسافر را نیکو بود و غم و محبت بود
اگر دید که بجزی سبزه یا لود آن بود که دروغی بان بپند کند **اگر**
که جامه پند

که جامه یا قوت از مرور ایند کسی علم و حکمت پناهنده و بارانی
بر زن کند از قول خدای تعالی که مثل نولو مکنون **اگر** دید که جامه
پوشیده داشت از یا قوت یا از زمره یافت یا از زریار نیم
کسی برادگاه خویش دینی و دنیاوی بپاشی پیاده و یا زنی بر زن کند
یا مال و مال قدر آقا کانه ای قوت و المرحان **اگر** دید که جامه
قبای پوشیده میدارد و غرور دولت و بزرگی فرار رسد و از زنده زن
یا مال و مال **اما جامه شستی** در خواب دیدن و بیل اصلاح کردن
و غیر و توبه کردن بود و نیز گفته اند که شستی جامه زیادتى زیست
و مال مرد بود و **اما شوش** در جامه ف و دین بود **اما قبا و عی** در
لبست مرد گویند و یا کسی که لبست بد و باز دهد و عی مراد عریان باشد
گویند و مدارا کنند و یا کسی که لبست بد و باز دهد چنانکه با غلام باشد
و بدین عی مراد میخواند **اگر** دید که جامه بر سر خویش می بندد و غری کن بر تنی

با نام و شایسته **اگر چند** که عمامه بدست خویشی بپایید و رستنی داد
وی بپایید هم چنین سفری بود به تخیل و عمامه بر شمش و جوتا و پیل
تاج بر سر نهادن و اگر از اهل تاج بود و یا قوت و ولایت بود
یا ظفر یافتی بود بر دستخ و یا سفر و ریاست و شهری و دردن
خاصه سفر یا ولایت بود اگر کسی بر سر خویشی عمامه بزرگ بپایید و شایسته
بپایید زیرا که عمامه در خواب دیدن غر و جاه و ریاست و بزرگی و عمارت
بود اگر چه که عمامه باز کرد و بدست خود راست میکرد دلیل سفری بود
سبک و پارسافت **در تاویل بوسنی** و اگر کسی بپایید بوسنی بپوشید
و زینت آن بود مال یابد و منعم شود و در ویش از زبان در دوز
بهر آنکه سر مادر ویش رست و اگر تابستان بپوشد مال یابد و لیکن با غم
و اندوه بود خود تقاضا و خراج و او باره و در شمار که اثاثا و شایسته
لا چنین و نیز گفته اند که بوسنی در خواب سلاج بود بر دستخ و یا مال یافتن

اعمال بارانی

اعمال بارانی و اگر سلطان بپایید در خواب کن را نگاه دارد و شایسته
و شایسته بپایید در سلطانیت و مردمان را از راه نگاه دارد
از بهر آنکه بارانی با آن تریز همه جامه است و هر را نگاه میدارد
اگر بپایید در سلطان بود کارگاه و بر آکنده وی جمع شود اگر بارانی از خضر
بود دنیا وی دور تر باشد و آن بایک و نام او نیز که و بیکو تر بود این بار
در بر د بود دلیل کند که دنیا وی بیکو تر بود و بارانی در خواب اگر نگاه
داشت بود از دستخ تا بهی بی که بوی نرسد همچون سیرا پهنی و خضر و شایسته
و دیگر اگر دید که بارانی **از پیش** بود و رنگ بزر داشت و دلیل کند که کار خضر
و دنیا وی بیکو شود و بای که در و نیز گفته اند که بارانی در خواب اگر نگاه
مندی و ولایت و رحمت و نفع و غیر و برکت بود و فراخی مادی و
زانی **از خضار طیب** اما طیب ن برنگ و لون و کون بگوید
از بهر آنکه آن سر به تریز همه جامه است و قدسیت و دین مرد و تربیت

بود و مال و دولت و بزرگی و علم نافع اما اندک مایه
کرامت دارد بیک نر بهتر بود که کسی چند طیبان بخواست
یا ببرد یا از وی برفت آن دلیل مرکب فرزند یا برادری
یا کسی که بر سر وی تهری داشته باشد که دید که طیبان وی
گفته بیک خبری بدرید دلیل کند که مال او بوجه غر او خری مکر و
خرج شود که دید که کسی طیبان از دست در مال او از زیان
رسد اما بداند که لباسی که در خواب دیدن برین وجه بفر دارد
سلطنت یا مال یا نعمت و یا بر هر کاری و سر در آرن و
را برود بود بخاک در کلام یاد کرد و حق لباسی که و اتم لباسی
در راه در خواب دلیل با فقر قفا و حاجات بود و بدو نشو
که زنان و کودکان را بداند هم دلیل یا فقر مراد بود و چار
که مردان بگردن افکنده دارند دلیل امانت یا علم یا شکر بود

از اندک

از بهر آنکه محل وی کردن بود و محل امانت و شکر هم کردن
و نیز گفته اند که دلیل چ کردن و مراد یافتن بود و مال به
حال جاه سپید دلیل و غیر مراد بود و نیز و بر هر کاری و
از وی اندر فرق و گاه و ترنج زبانی گفته از قول خدای تعالی
چنانکه گفت صفراء فاقع لوانها ترانها طریغ و الا جائه سوخته
و دریده دلیل کند بر بخل و حد چنانکه خور و نه بخشد و نیز
گفته اند که جامه دریده دلیل بود بر آنکه خور و نه خواب را
مست کند و اگر از پس دریده بودن آن نعمت و بهتان بود و
دروغ بود و اگر از پیش دریده بودن آن نعمت راست بود که
کسی چند که جامه زرد و سرخ به یکی پوشیده میداند اگر این بنده
زن بود سی قه باشد و میرد و رفعت خدای رود و آن اگر مرد
بچار شد و آن از ماده صفراء و خون بود اگر مردی بپند که جامه

و علم و ادب و وزن و دیگر که در خوریده و امانت یافته
و فرزندان نرینه باشند اگر دید که یا قوت یافت یا بدست خویش
درشت سیخ یا بنزدیک کسی زن بزن کند خبر وی و بگوید یا خوش
آید و در اگر دید که یا قوتی در دیده دست و یا بروی خیانتی
کرده است دلیل کند که آن زن یا کنیز کی بروی حرام بود اگر دید
که آن یا قوت بر نزدیک وی عاریتی است دلیل کند که دیگر کسی را
زن یا دختری ببرد اگر دید که یا قوتی یافت بر جلال و غیر این
کس مال بدست آورد مکرده اند و نیز زیرا که یا قوت سنگ است
و در سنگ قوه بود که بدین دلیل آن مال مکرده بود هر تا وقتی
اما ز مرد در خواب دیدن مردی بود که او را بسیار بخواب دادند
باشد و غداوند حجب و نب بود اما اگر به تاویل این سخن که
مال شریف و علم و طاعت بود اگر دید که نزد وی از وی بقتاد

سندین

شد دلیل بود که علم او ضایع شود و طاعت قبول نیفتد اما گوشوار مرد
شوی و پادشاهی و بگوئی بود و نیز گفته اند که گوشوار مردان را زن
اما ز سر گوش مردان از نیست و جمال و زن را مرد و اگر در هر دو گوش
گوشوار بپند دلیل کند که پند و غر و مال و جمال بسیار باید اگر هر دو گوش
مردارید بوده باشد یکی یا در سبب آن دلیل علم و فقر و غر و حکمت بود
اما طوق و قلاده یعنی کلون نام امانت و زینت لاری و مال و خوار
بود غر و ثدی و عذر را از اگر کسی بر کردن خویش عقده چهار پند یا چلی
از موی چهره ز دلیل غر و ولایت و ریاست و تهری بود و یا وصیت و امانت
بود که در کردن وی گفته و اما مرد را بر رشته کرد دلیل بود بر کلام خدای عز
وجل و با فقر و علم و حکمت اگر چه که موی چهره در رد دلیل یا فقر خدای عز
جیس و او هم نه مرد را بر پودنه و پیشانی باشد و در تا و چلی
یا قوت یا مردارید و در جان و اشتهای پر خورب دیدن عالمان را علم بود

و این را از ولایت و بازار کان را سود و منفعت و دست کار از آن
و منفعت و در جلد تاویل تجلی علم است از برای آنکه علم نه از ماست
و علم ترا نگاه دارد و مال ترا نگه دارد و باید دانست اگر بندگان در خزانه
بکشت و مال بیرون کردند و بی بود که از روی مسئله ای فرایضی باشند و
بگوید که بگوید زیرا که خزانه علم بود و مسئله که او در این باب چهار چیز
یا بندگان یکی بر سنده دوم جواب گوینده و سیم شنونده و چهارم دانسته
علم از برای آنکه معلوم فرمود که طلب احصای فریضه علی کل مسلم و مسلم
کسی بندگان چهار بار یافت مال و افزای بد جمع کرد اگر دید که هر ضیاع
از علم و قرآن فراموش کند و نصیحت از مردمان باز نگیرد و بود که مال
و میراث یا بد اگر چه از این بندگان یا مشهور بندگان مال بود از زلفادمان و از خج
به خواب دیدن غرور شرف و مال و دولت بود از زلفادمان معلوم علم که
بخش آبا و اجداد معصوقان را نه میغیان انفق و اموال و از نیت

آنان

زنان و هر چه از این معنی خواب بیند یا بندگان دلیل مال مذکور
و علم مشهور و فرزند صالح و شاد و دولت و عیش و خوش بود و تاج
و قمر و اگر کسی بر سر خوش تاج یا افزای بندگان نهاده و او را ز اهل آن
پادشاهی و محکمت و ریاست و بزرگی بیاورد و اگر از اهل آن نباشد هم
غزو جاه و دولت بیاورد در میان خلق عزیز و محترم گردد اگر زن بندگان
بر سر نهاده دارد در صرع و یا قوت و جواهر هم غرور شرف و بزرگی بیاورد
غرب بود شهر کند و آن شهر ببرد و او میراث ببرد و اگر شهر در شهر
او را بری آید و او را شهری قوی گردد و دست برنجی در خواب مردن
و زنان را غرور ریاست و مهدی و شرف بود غور نشاء و غلوس و زلف
و نیز گفته اند که دست برنجی مردم عالم را مکرده بود و اگر سکه نه بندگان
برنجی دارد و جابه پوشیده نه بندگان بود اما پایی برنجی زنان را مال و جمال
و غرور دولت و سکوئی بود و مردان قید و غرور و عیسی و تقییت باشد

و نیز گفته اند که زنان را شوهر و غریب بزرگی بود اگر مردی بر بای خوشی
برنجی بیند دلیل کند که آن بندی بود از این اما جلالی در خواب دیدن
شناخت و شغب و خصوصیت بود به آنکه مردان همه پراپها میگو بود
مگر چهار چیز کردن بند و کوشور و انگشتری و حلی اما بازو بند در خواب
برادر بود اگر کسی در هر دو بای خوشی بازو بند بیند و بر تن خوشی چاره
دلیل کند که پیونده خواب نزد زبان برسد و آقا هر پرایه که زنان بر خود
دلیل شوی کردن بود ایشان را ادب اموفتی و کار بستن زیر در کشدند
که النساء اندلب و حل الرجال الادب باب شصت و نهم در تامل انگشتر
و مهر و نامه و میکنی و امثال آنکه انگشتری در خواب دیدن زنان
غریب و دولت و مرتبت بود و مردان را رخ و صحبت و اما میکنی انگشتری
غریب و ولایت و دولت بود اما انگشتری و میکنی زیادتی مال و دولت
بود و تفسیر دیگر گفته اند که زنی دو پیر بر یک شمع بر آید و اگر ای گفته اند
که سلاطین

که سلاطین بود در دنیا اما انگشتری سلطان را عمل و خط
ولایت بود و غریب رازن و توانگران را مال و دولت و درو
مال و توانگری و شادی و هر کس را برادرهای خود رسیدن و هر که میکنی
انگشتری خود قیروزه چند دولت و نفرت و فیروزی باید و بود که
پیری آید مبارک بی و دولت اما میکنی انگشتری از عقیق بود
دشمن آید او را اما میکنی از ابکیه و امثال پیوند فرزندش آید بیک
محنت و فرومایه بود اگر انگشتری از زمی یا از سرخ یا روی بیند
اینک کسی را اندک مایه دل مشغول بود اگر از نقره بود و دلیل بای
دین و منفعت باشد اما در دین اندک مایه کراهتی دارد اگر از نقره
بیند همه غم و اندوه بود اگر از نقره و توکلت و دولت او نبود
اگر از نقره حکم و نقش کرده میداشت و بدان مهر میکرد
و بهر جای میفرستاد ملک و ولایت و سلاطین نباید و

و خلیف او امر و فرمان او را مطیع و مطهر شوند از آنکه
ملک سلعان و رانگشتری بود چنانکه مژگان آنجا که بود
و حلقه انگشتر ملک و ولایت و دولت بود و بخت ملک
وی باشد و بختی انگشتر عروجه و شکوه و مرتبت وی بود
و بر آمدن امید و مراد او اگر دید که حلقه انگشتر بگشت و برفت
و بختی بماند دلیل کند که ملک و جاه برود و نام و هیبت و مان
و مرتبت وی بماند اگر دید که بختی بگشت و حلقه درست بماند
دلیل کند که بعضی از مالتی برود و ملک و ولایت بر جای بماند
و آن انگشتر از این سلطان را عذر و بدعت بود علی را هم عت
و از خود چیزی گفت و باز رکان و سوفیان را خیانت کردن
و آن زنان را جاه و مال و روزی بود و دیگر انگشتر آینه مراد
دولت بود و دیگر فاسق شوند و انگشتر سیمین قوت و ریاست و
تکامل بود

جمال بود و آن رویش و ارز نیز سلطان را ضعف اگر دید که انگشتر
از انگشت بیرون کرد و دلیل مغزوی یا طلاق زن یا فروختن گزیر بود
زیرا که انگشتری را به تاویل زن گویند و لباس هم زن بود و زن
نیز لباس است پس او نیز زن بود از قول خدای تعالی چنانکه گفت
ممن لباسکم و انتم لباسی لهن اگر بر بختی انگشتری چیزی شست
پس آن زنی بود جمید و عقیقه از اصل بزرگی اگر دید که انگشتری
در انگشت محکم میگردد این کسی زنی بزن کند یا گزیری بخورد اما مهر
کردن با نامه یا بر خلیفه یا هر چه بود که بگوید کار حال پخته بود
و کارش بالا کرد و مرتبت باید و نیز گفته اند که دروغ گفتی بود
اگر مهری **پس** که نامه بهر سوی وی آمد دلیل تراض و کردن نهادن
و ملکی بود و بر او نامه یا مهر آن بود که کردن باید نهادن آن
کار و چنانکه نامه سلعان عا آن زن گفت انی اتفاقا کنی کیم

و تفکر کردیم اگر دید که ناله اند او را مهر کرده یا او یکی فرستاد
و پس پیش رفت کاروی و طاعت و فرمان بردن او را دید و ملک
و ولایت یافت اگر بیند که مهر کرده است به یکی عقیق این که بگوید
مالک و پادشاه شود که آن خبر روی ببارک و فرخته بود از آن
سقطه که گفت نحمدت للعلیق او با پنج فانی ببارکان سقیم
النفق و کردید مهر کرد به یکی این که مالک شود و آن خبری که از
بقا نبود اگر دید که انکشتی بر انکشت کین درشت و از آن
کرد و بر انکشت میانین کرد این کی برای زن خویش قدردی
کند اگر دید که انکشت انکشت کرد و برون کرد و باز در انکشت
کرد دلیل کند که با این کی زنی خجاست کند اگر دید که انکشتی
بکشت و بقیع شد این کی از زنی میرد اگر دید که انکشتی
غیر از در انکشت کرد دلیل کند که سلطانیت خود و نند انکشتی

باز کرد اگر دید که برین انکشتی که در انکشت داشت مهر کرد
دلیل کند که این کی خبری باید که آن خبر در ملک وی نبوده
از ولایت یا مال یا ستور یا زمین یا زن یا کیزک و این توان
دانست که بداند که بنده از اهل کدام است و یکدام لایق است
و بداند که هر چه به انکشتی تحویل کرده بود و یا بنده آن بستان
بود از بعد انکه خدای تعالی مصطفی خود را خاتم النبیین خود
و تا بعد از آن نبوی بروی خود نیامد و مدت وی را
بیت سه سال بود و پیش و نه سال پس در آنست که مدت بقای
آن خاتم بیت سه سال بود و نه سال و نه سال پس در آنست که
باید کردن اگر دید که انکشتی از ولایت نند دلیل از خبری بود
با دشواری در کاروی پیدا کرد اگر دید که انکشتی از
بقا و منفعت ملک از و بود اگر دید که انکشتی وی بدو

بنده دلیل که فرزند نارسیده او از سنگ مادر جدا شود و هم
ملکوت مادر بود اگر دید که زنی او را انگشتی داد انگشتی زنی
بزن کند یا دیشمی آید او را اگر دید که انگشتی خود را در
راست میکرد اگر اینگی غریب بود زن کند و اگر سطلانی بنده
نایت یا بنده بنده گفت و ما ملکوت ایمانیم و الله اعلم بالصواب
هفتاد و نهم تا ویل آید و سر و سر مردان و مقراضی و شانه و شانه
اگر مردی بنده که در آینه می نکرد دلیل یا قبح حال و ولایت و زن
و بر بود زیرا که آینه در خواب ظاهر شدن کارهای مشکل بود زن و بر
هم فرج از غم و روشنی در کارها بود اگر کسی بنده که در آینه می نکرد
اینی می نکرد پس آید او را بنده بخت و الله اگر آینه می بنده هر آینه
بنده غمی رسد اگر این خواب را از جمله عمل در آن بنده از آن عمل
مفزون شوند اگر معقول کرده بنده با زنی آن عمل بوی دهند اگر سطلانی

بازار

به خواب بنده که در آینه می نکرد از ولایت شود زیرا که دیگری را بی
خوشی می بنده و بود که زن را طلاق دهد و دیگری را بخوابد اگر بنده
که آینه بنده زنی می کرد و نیز گفته اند که اگر سطلانی بنده که در آینه
می نکرد دلیل روشنی کار او بود و الله اعلم بالصواب و او را با زنی در عیال
مال و منفعت بود و نیز گفته اند که دلیل و خبر عرش بود زیرا که خود را
به جای خوشی می بنده اگر زنی بنده که در آینه می نکرد شوهر کند اگر شوهر
درشته بود عیالش بیکوتر شود و کارش بالا کرد و غر و شرف و نیز کار
بسیار اگر دید که در آینه می نکرد در رویش بیکوی نماید و غر و جاه و
کرامت بسیار و الله اگر سیاه نموده بود دلیل در رویش بود و بیک جای
او بر جای ماند اگر دید که در آینه می نکرد و روی خوشی را روی
آینه بنده ای که نه جای رستن بود دلیل کند که از جاه و بختی کم کند
و او را کم کرد اگر و نیز گفته اند که دلیل زیادتی مال بود و الله اگر بنده

در ویش بود و ام او زیادت تر شود اگر چه که در اینک می کرد و موی
خود را سترد یا کند بپند و بیل بود که مانی برود اگر در ویش بپند
وام او کند زده شود اگر در اینک چاه خود سپید بپند دلیل کند که
که از غم و اندوه بر پادشاهی و جاه یابد و او را در اینک چاه خود
شد مکن دیدن دلیل یاری کنی مان بود اگر در اینک ویش ترست
میخورد در اصل بیکو بوده باشد دلیل کند که نهان وی به از اینک بوده
باشد اگر دیده که آینه خود را می زداید و روشنی میکند دلیل کند که
اینک کسی در غم و اندوهی بود و از آن فرج بخندد اما سر در خود
دیدن اگر کسی بپند که سر در چش خود میکند دلیل کند که غایبی برسد یا
روستی را بپند که چشم بدیدن دور روشنی شود و شاد گردد اما سر
در خواب دیدن بهمه حال مال بود و او را سر دانی زن بکر و سگ و
و خوش عیش بود و مانش نه بادش می باد و عدل و منفعت و بیکو

الکون نه

اگر شتر اینی بود برادران و یاران باشند همه موافق و موافقت
و با برادران بیکو با اصل و بزرگ اگر دیده که موی شتر بیکو
و قدرت کارهای وی بود اما مقراض در خواب هم مری بود و منفعت
و از اصل بزرگ و موافق در دوستی و در دنیا نگار آینه اگر دیده
که ناخنی بر دلیل کند که کارهای خود را بصلاح باز میارد باب بیکو
در سر آمده و خیم و فرش و بوط و تخت و کرسی و آینه اگر کسی
که بر سر آمده مالک گشت سلطنت و ولایت و غرور و شرف باید و خیم
خرگاه نیز همین تاویل دارد و نیز گفته اند که خیزان بود و بود دلیل شهر کند
اما این بر سر گوید که خیم و خرگاه غرور و دولت و ولایت و سلطنت و بزرگی
زیادتی چاه و مال بود بقدر سر اواری بپند اما حقه مال و ولایت و حقه
و سلطنت بود اما حقه اگر راست او بپند ولایت و دولت و حقه
بود و او اگر در حقه بپند و صحبت و غم و اندوه و ندامت بود و او حقه

و گنگ و غلام بود و در دزدی و سرور و فراخی میشت و اگر کسی بیدار شود
خبر بد یا یافت عرود دولت و ولایت پاید و در دزدی بروی فریاد شود
و عیش بر خودش کرد و وزن جلد را بر زن کند **قفل** در خواب دیدن
چند وجه تاویل دارد اول دلیل کند بر ساختن کار و درست بودن کار
و شغل و عمل و زیادتى خیرات و حج و صدقه و محبت و قدرت و نفع
وزن پارس و اعیان کردن اگر **دید** که قفل بکشد کار بسته او می شود
و دولت و اقبال بر وی باز کند و در کار او مشکلی بر او نیفتد
اگر دید که خند و قی در قفل بکشد دوی بکشد دلیل بود که زنی را در زن
یا کسی و **در خواب دیدن** که خند و قی بود که در دوی بند
بند بر سر ای خویش یا بر سر ای دیگری دلیل کند که کار و عیب برای او
کرد و دولت و اقبال دور از وی باز کند و ریاست و هنری و دولت
پاید و خوش نیگو شود و اگر در راس گشته یا سخته بند بر خدای بود که

بهر او دواز

اگر دید که در خانه خود را بکشد زدن آن دو باره شکست و نیمی در
خانه و نیمی دیگر بر بون خانه افتاد و قفل کند که این کس دشمنی بود و بشو
دهد و از خانه بید فرستد و برای پسر خود زنی بیاورد اما **بکشد** در خواب
دیدن سلطان بزرگ بود و قضاى حاجات و کشدن کارها دفع
از غم و اندوه **اگر دید** که در بکشد کارش با او گیرد و از بطلان
پایه **اگر دید** که در بکشد از بنادیک کرد و عقد و ترویج و
کند و برادر یا برسد **اگر دید** که بکشدی کم کرد و دلیل کند که در تیر کار
فرمانده **اگر دید** که بکشدی یافت تیر کار خویش را در پاید و کارش
بر کشته کرده و دولت و اقبال روی نماید و با کثر امید و خوش
برسد اما **جواب** در خواب دیدن هر چه بگوید درست بود و کار
شاید دیدن آن به تاویل نیگو بود و هر چو بی که شکستی و پیوست
دیدن آن نیگو بود و مردمان دروغ زن و منافق باشند از قول

خدای تعالی چنانکه گفت کانهام ای نخل خاویته و جایی دیگر فرو
کانهام خنب مستند اما کلید یافتی در خواب کشدن کارها و
راحت یافتی بود باب پشت و پهلوی و در تمام مساجد و اوقات
حرب و منجیق و اراده و گن و قیامت و اشهد اما بعد از صلح
در خواب دیدن پشت و قوت و ولایت و قیامت بود اما بعد از صلح
در خواب دیدن عفو دولت و مراد با قهر بود اگر کسی بپند که در جشن
پوشیده دارد از دشمنان بگریزد و مراد های دینی و دنیا باید کرد
که سلاح در دست و در میان قدمی اهل سلاح بود و این کند که بپند که
بر قوی نگر دارد اگر نه از اهل سلاح بوده باشد از پند ایشان اگر
و مراد با پند اما سلاح در خواب دیدن پوشیدن بهر نوع پشت
و قوت و ریاست و سلطنت و منفعت بود بمقدار پند و قوت
بزرگ او قهر با پند و قوت تمام بپند دشمنان بهر حال بود

خواب

نیاید اما فزیه خواب دیدن مردی کریم و معینی بود اگر چه
که زره پوشیده دارد و نیتی باید از مردی که در سری و خری
و فراخی و سخی بسن او بود قدرش و سر ایل نصیح اگر چه
زره پوشیده و زره در دست داشت مال و ولایت و ریاست
و تهری باید اگر دید که زره در از پوشیده میدارد خفا کند تا
پند بپند این کسی ولایتی بی نظیر یا رسی بی منت باید و زره
خواب دیدن از دشمنان و پشت و حصاری بود پند خواب
از قول مصطفی چنانکه گفت بر خواب دیدم که زره پوشیده بود
گفت یا رسول الله تعزیش چه بود گفت در مدینه روم وانی حصاری
بازم و نیز گفته اند که اگر کسی بپند که خوشی نمی پوشیده میدارد این
کسی زنی زن کند یا مال و جمال اگر بپند که خوشی پوشیده و خود را
نهاد و شمشیر در دست داشت دلیل از فراغت از دشمنان

وزن با جانی بود اگر این جانی خواب فقیری بنده شد قضا
و شادی و نهفت و کرامت نیاید اگر غلبه که جوشی پوشید و تقی
میداشت دلیل زیادتی قوت و ریاست و بزرگی او بود خاک
پایه دشمنان برودست نبود اگر دید که او را سعد بن و سایق
بود و شیر داشت دلیل کند که دیگر کسی زنی نیکو روی با مال و
جانی را بر زن کند و از آن قبل دوست و اقبال یا بده و تای
شیر اگر کسی بنده که شیر داشت یا از جانی یافت دلیل کند
بر این کسی ولایتی باید با مال عظیم و بر دشمنان مظهر شود و اگر دید
که ملکی او را شیر داد و بگردن او کند داشت دلیل امانت
بود که در گردن وی کند اگر دید که شیر او بگشت مصیبتی بود که
که بوی رسد و بود که خود ببرد اگر دید که شیر کشید و بگردن بگردید
آن سخن دجی بود که در میان قوی گوید که دیده که شیر کشید و آن

شیر خون

شیر خون آلود بود و او کسی را نزد یک دلیل سج کفر بود اگر دید که
جانی شیر بر او کرد دلیل مغروری بود و او را از ولایتی یا کاری که
در آن بود اگر دید که شیر شادی از نگاه کرد است آن نشان بی علما
دقی سج وی بود اگر دید که شیر در غلاف شکست دلیل مرکب غریبی
بود در شکم مادر و لیک مادر را رسد استی بود اگر دید که غلاف شکست و شیر
ماند مادرش ببرد و فرزند بسامت بود و نیز گفته اند که شیر در نیام
بود اگر دید که شیر جانی حید داشت مراد ما عودیه تمی برسد اما نگار
شیر دلیل کند بر نادانی خداوند خواب و لیک نری شیر و روستی
دلیل قوت سج او بود از هر چه از این سزا نه همه نوع قوت و منفعت
و فایده بود از قول خدای تعالی که گفت و از زن الحید فید
با شاید و شیر خواب دیدن لاشک سلا نه مال و و
و شکست بود دجی که گفته اند السيف اصدق بنا و مرا الکلب و علما

مانست و محبت و رعیت را مال و منفعت و بعضی را فرزند و بعضی
که شمشیر زنیام بر کشیده او را بر سر اندک مبارک و دولت مند تا و پس کار
چون اما خود در خود بخت و قوت و مال و برادر و منفعت بود و غلبه
یا قدر در شمشیر کسی دیگر که خود را یافت و نیت باید یا فرزند را
و نیز اگر کار را یا خود را برادر و دشمن بپنداند بخت و مبارک
و ریاست و بزرگ و مال و کسی کار و بخت بپنداند بخت فرزند نیز با صلاح
بر دشمن اما کار و بخت را بش و بخت کند و نیت و دولت بود و اگر کار
تصا بات و بخت و قوت و سلطانیت و بخت بود و بخت خود را در دشمن
و او بخت و حربه و آنچه بدی ماند همه و بخت و منفعت و سلطانیت بود
و نیز اگر کسی بدست خود نیزه با صلاح دیگر بپند ملک و ولایت
سلطانیت یا بد فرغانی او بر مردمانی روان شود اگر نیزه دیگر صلاح
و بخت کند که او را برادر یا برادر از جان برسد نیزه و خوابیدن

مال و ولایت و خود ریاست و آن و فرزند و قدرت و بخت
بر بخت و اگر او را دان بخت بود اگر دیگر که نیزه بخت و بخت را
و مال و بود که زنی بپند یا بخت بر سر رسد و از بخت اگر
تا زنی و زانی خوانند بخت خود برادر را اگر بخت که نیزه بخت
بخت خود است بخت که بخت نیزه بر سر است کردند و آمدند
و بخت کند که برادر او از شوهر آید و بد که بر سر نیزه بخت
او را بخت یا بد و بخت خود بر بخت را بخت او را و آن نیزه با
و بخت صلاح با فانی و بخت بخت بود و بد که بدست خود
داشت زنی نیزه را بخت کند و از آن قبل بخت بخت شود و اگر
با بد که برادر او و بخت و بخت این همه و خواب و بخت
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

مگر با محبت بود اگر دید که گمان میزدند با میسازد انگلی زبان
کند یا فرزند را بد آورد اگر دید که گمان کند پدر را بدید فرزند را
که دید که از گمان بگشاید بهتر رسد او را و یا بود که در خود
بماند اگر دید که گمان او بگشت بدید آفرینش بود اگر دید که گمان
او بود که بگشاید زن را و گمان او اگر دید که بر انداخت و
که نزد بیاورد او کرده و ولایت یابد و مردمان در او اورد
نهند اگر دید که بر انداخت و بخت نه اوست آید جنگ و
عرب افتد او را اگر دید که گمان او توه شد بفرستد مرد را
باید چنانکه از پرست او جدا نشود اگر دید که گمان یافت بجا
بود و بدید کند که برود و با برود و زود او نزدیک
آید اگر دید که بر انداخت و بدید کند که بجای نماند فرستد او را
که از باز گمان او بفرستد و بدید کند که کار او بر آید آن

که گمان

که گمان بر دست وی سخت شد دلیل دشمنی اری کار بود و ما
در خواب چشم و خدم و زن و کنیز که بود و خادمی یا سرای بیکو
در خواب دیدن شیخ بود و بر نامه و دیگر تحقیق نامه سلطان بود
که سلطان بر رعیت خویش سگناختی انداخت دعای سلطان بود
که بر رعیت خویش کند و تیر در خواب بپیغام و نامه و رسول فرستادن بود
جای و تیر اندازد راست شدن اگر دید که تیر راست شد و بر نشاند
دلیل بود که آن پیغام یا آن نامه که فرستاده بود جای بگذاشت اگر دید
بکار رفت یا بر نشاند یا بداند آن نامه جای بگذاشت و آن کار با تمام شد
اگر بشکند دلیل کند که رسول او در راه قطعی افتد یا با او خفاست کند
در تا وین بر سر در خواب دیدن بر رسید و مهری بود که مکرری می داد
از و باز دارد و یا مردی زده و متقی و بر کار بود و بار زده بود یا
ماتر یا مادر یا فرزند و یا دوستی که شریفی را بر او و وفا کند اگر دید

با خوش بیری داشت دلیل کند گریه دشمن روی دست نیاید و نیز گفته
که پیر در خواب دیدن روزه بود و پیر روزه بخاک خدا می تقاضا فرمود
که انصاف بخت اگر دید که بر دست وی برسد بود این گیسو با بر سر او را
بود اگر بر سر زوده باشد دلیل کند که این گیسو با بر سر او را به این بخت بود
اگر دید که بر سر رخ داشت دلیل شدی و طوب و فوج از رخ بود و او را بر سر
دلیل بزرگی و مال بود که دید که بیری داشت با دیگر سلاح ما دیگر خدای تقا
او را از این عالمه نگاه دارد زیرا که بر سر پناه بود از دشمنان و از غز
خوف و دیگر که پیر را بر چند وجه گمانا و میل کشیدند برادر و با بر سر بخت
و قوت و ستور و منفعت و ولایت و عزت و قدر کار را و داشت و قوت
با نفع اما کان که **و منجی و عاده و قلبا سنگ** و نیز پیر در خواب دید
فته و کشوب و دجبار و روح بود و نیز گفته اند که کان که و نیز پیر باطل بود
و منجی و قلبا سنگ غم و اندوه و محنت بود و منجی داشت و ناخوشی کرد
که ازین ملک

که بر قلبا سنگ سنگ انداخت با یکدیگر بنفشه زنان دلیل و شام
دادن بود و منجی داشت و ناخوشی گفت و الله اعلم و احکم باب
اشق چهارم در طبل و علم و برق و منجی و منجی و کوی و کوی
و الله اعلم که طبل بر روی دروغ زن و بی وفا بود و خدای
دروغ زن را دوست ندارد و چنانکه فرمود و بی یوشند و لکنین که
وید که با یک طبل می شنود دلیل بود که بر خیزی دروغ و از حقیقت
و نا بکار اگر دید که دیوان طبل می زنند آن نشان فتنه و بلا بود که
در این پیدا شود و غوغا و شورش و دشمنی در آن جا یکدیگر بود اگر دید
که طبل ملک بر جاده اندر و قتل دلیل کند که این گیسو کاری بکنند بر جای
حاجب خیر ملک چنان گفت او را ایم جان بود اما طبل زدن با
او را ز طبل شنیدن در خواب کارهای باطل و خیرناخوشی و دروغ
مورد اما منجی در خواب ولایت و دولت و کار بزرگ و ظاهر

شدن اخبار شهر بود و قدر کردن و نظایر اینها بر دشمن و بلاض
کارهای وی بود و در ناوین بوق بوق در خواب مردی بود که
پیشتر در کارهای مردم باشد اگر دید که بوق میریزد عین و
بود او را از مردی بزرگی و اگر دید که وی میریزد و این نیز بگوید
این کند که کسی کاری میکند و در آن کار راه نگیرد اگر دید که بایستد
بوق می شنود آن شخص بود که شنود و دیگر در غم افتد اگر دید که بوق
میدهد آن شخص و غم بود که پیش از آن بینه را در چاک و منور خدا
نقرنی آن قدر خدا کند یوشن یوم غیر اما بوق او از خوشی بود
و دیگر زدن آن مصیبت بود **در پنج و ده** و اگر دید که پنج و ده
برادر برای وی آن غرض است و ولایت و بزرگی و نهی بود
که باید اگر مردی **بازنی** چند برادر برای او طلب میزند دلیل بود
که بینه خدا می کند و بر آن کار معروف و مشهور شود اگر دید که

برادر برای عالی طلب میزند آنجا قوی گردانید و آن غرض و بزرگی
او بود اگر دید که در حلقی بسیار دهن میزند آن دلیل بگوید و بزرگی
خوشی بود اگر آن مردم با برسانند و اگر نه آن دلیل کند که آن بزرگی
خدا می کند اگر دید که در حلقی دهن با پنج میزند دلیل مصیبت بود که در آن
افتد اگر دید که برادر یکی دیگر میزند آن نشان باری خدیم و خشم و زاری
اگر دید که در هر چه بدست و غرض است و بندی بود و بینه را در
در تاویل علم در خواب دیدن دلیل مردی عالی بود اگر علی بنده را دید
شده شکل بود او را اگر دید که علم اندر دریا بود دلیل کند که خفتنی
او را از زنده علی یا کسی و دیگر باید هر چه برادر او بود اگر دید که قیامت
خدا است راست و علی بزرگی بردست و لیت دلیل کند که رئیس پیدا شود
اندر میان ایشان و انتقام کشد یا ظالمان و مشهور کند ایشان را
بینه بزرگی و بر بران آتش دلیل کند که قهری از زنی بیرون آید و در شرف

وب رزاکر و یک پسر حصار و راجع داد اینکس میان مردم معروف و
شهر کرد و اگر از خلافت بود خلافت باید پذیرفتند که علم و خرد
مقری بود با سلامت و نفع بسیار اگر کسی **بند** کردی را علم داده اند
پادشاهی و ولایت و عز و مرتبت برسد **اما کون و جاکان** در خواب دیدن
سلطان را امراد یا شرف و ظفر بود در دست و یک عامه و رعایا را تسخیر و خوش بود
خشم و مشافحه بود از آنکه زن و دین و مذاهب **باب معانی** در خواب
طریق و کلاه و کمر و شانه اگر کسی **بند** کردی در کردن دارد از آنکه از زیر
و نیز یا بر سر یا روی دلیل بر تنهایی دین و خائن بود در حال و یا فرزند
او را که از روی بود و یا مانع ضایع کند و وبال در کردن وی باشد و یا
وزری و خباثت کند قوی باشد کردن و این طریقی در خواب بود از آنکه و یا
روی و هر دو دعوی دلیل باطل بود که بقی خراز فلان قدم علی با نام
و هر دو دروغ بود و از آنکه باشد و بر پدر و مادر خود چیزی **بند** کردی

تاویل کلاه

تاویل کلاه اما کلاه در خواب کند بر پدر یا پسر یا استخوان
یا برادر یا از آنجا کسی که بر روی تهری و هر زیادت و نقصان
که در کلاه بیند بندها باز کرد اگر کسی **بند** کردی کلاهی بیند آن
عز و بزرگی و جاه و دولت وی بود اگر **دید** که کلاهی از روی
بیند یا از روی بر بودند اینکس از آنکه خوشی حد شود و یا از
بزرگی و علی خود باز و یا در حال خیری نقصانی بیند **اما کلاه**
از سمور یا روباه بوده باشد دلیل کند که آن تهری حرام
خواره بود یا کسی حرام کند و بود که دین وی تباه بود و یا
تاویل دارد و دعوی و دکان و آلا بهمه حال کلاه بر سر عز و
و جاه و مال و دولت و ریاست و سلطانیت بود تا بکند
مزاوارتر است و اگر تاویل کلاه باشد تاویل تاج بود که
سلطانی یا امیری بیند کلاه یا کلاه خود را یکی معروف یا

بفرزند خود میدهد بای بخشد دلیل کند که محکمت خویش را یکی
دهد و خودش منزول شود تا وی را **کر** اما اگر کسی بپند که گری
بمان بستد در آن دلیل غر و شرف و قوت و جاه و دولت
و ریاست وی بود و یا فرزند یا خصومت با پدر بود و بود که
پناه ببرد بزرگی شریفی کند و از و مال و نعمت یابد اگر **خواب**
خواب سلطان بنده غر و بزرگی و سلطنت وی زیاده شود
بپند که گری بر میان بستد در آن یکی بر میان او بستد دست دلیل کند
از زندگانی وی نمی گذشت دست و نمی مانده و لایمی آخر از او
بود اگر **دید** که گری بر میان بستد در آن علماهای جود در وقت نه دلیل کند
که بنده عظیم و دولتی بگوید **کر** **دید** که گری ساده و دولتی بند
که بر میان بستد در آن دلیل مغری بود و او را یا منفعتی یابد اگر **دید**
یکی یا دو یا سه بر میان بستد در آن یکی غر و شرف و دولت و سلطنت

باید و هر چند بیشتر بند است و شکوه و سلطنت او بکوتاه تر بود
به **غیر از گری** **دید** که بر میان بستد در آن دلیل کند که این گری خود
مال یابد باید اگر **سلطان** **دید** محکمت و ولایت او زیادت شود
و نیز گفته اند دلیل کند بر شجاعت و دلیری و یافتن مراد اگر **دید**
که گری بر میان بستد در آن دلیل کند که بزرگی و محل و جاه او زیادت
شود اگر **دید** که گری وی را گری در آن دلیل مغری بود یا منفعت
اعلم **باب هفتم** **شش** در تاویل **زیر و نیم و درم و دینار و شمشیر**
اما **دید** که **زیر و نیم** خواب دیدن بعضی کن بر آن از و گویند
غم و غمت بود اگر کسی باره **زیر و نیم** بند دلیل غم و اندوه بود مقید
آنکه دیده باشد و یا بود که سلطان بر او خشم کرده باشد اگر **دید** که **زیر و نیم**
یا کوزه از زیر یافت دلیل کند که این گری گری خود و آن بگوید
و آن کوزه نقره خادی و یا زنی بود سکوروی اگر **دید** که از کان نقره

در این که در کواهی دادن میوی با میکنند و آن درم غش و معول
و بدین خبیثت بود اندر کواهی دادن **اگر قوی** بپند که درم در دست
دارد میدهند قوی بود که اول جواب بدهد اگر دید که درمی
سپیدیده آن قوی به خط بود اگر دید که **سرم** او مریق است نخور
در روغ بود و ناپزیرفته زیر که دنیا بره علم و دین و امانت بود
و درم غش و روغ و حرقه و آن دنیا رهون کار مکره بود و کفر
که دنیا در خواب به عدد شمار افتد چنانکه اگر کسی بپند که نخور دنیا
آن پنج نماز بود بر تمامی و اگر بپند که یکی یاد و ضایع کرد و دین بود که در
نماز کردن یاد و اوقات میکند و نیز گفته اند که درم در خواب قرین بود
و دیگر از خوف و یا خریدن گیرک یا عیشی خوش یا تنویر و یا مال و
راضی روزی قضا و حاجات قدر کما قابض و احکم بقرع و الا
دنیا کی گزیند و نبرک و ملائمت و متری بود از بهر آنکه نام خدا و رسول

در وی بود

در وی نوشت بود و دنیا رهون چهار بود و آنست تنویر و کفاح بود
و چون به چهل رسد و میگویند که دانی در کردن وی کند از خفته زنی یا
قباله و سحلی بود از بهر آنکه عدد چهار موافق است با عدد زنان و از
حلال دست سر زنان را و دیگر که دنیا در اندامه است چنانکه گفته
نیز آن تاملت بدین را بوده الیک و معنی آنکه نماز بود سبب است
که نماز امانت است چنانکه گفته اند اعراضا لا امانت علی السموات
و الارض و الجبال فایتن **اگر دید** که یکی اینان درم یافت یا کسی
و ادان بود که کسی با وی سرگوید تا وی نگاه دارد اگر از سر گشت
و یکی داد و میل کند که او را کسی دیگر بگوید و کن را طبع چنان بود که
بخواب دیده باشند بیداری بپند اگر دید که از وی درمی ندرد
یا وی یکی داد یا کم کرد و میل کند که او را بسبب فرزندی می رسد یا چنان
بند که از زن گراهنی با و بداند آنکه که از و بپزنی کرده باشد زن پراستی

یا افتاب یارست برنجی و اشک اینچ هر در خواب مال بود و باری
و فرزند یا کزک اگر دید که نقره یافت از معدن نقره یا از شهری که
در نقره خیزد این کس زنی بزن کند از جای که سقطه رئیس او بود اگر
دید که اندر غاری بر معدن نقره رفت و نقره یافت این کس را
و جلد زنی بدست آورد که سقطه رئیس او بود اما مس و برنج و مس
و از زین و اشک هر چه نامعول بود یعنی کار ناکرده مرد از زخم و زنده
و دل مشغول بود و از زمان را حال و مشقت و شادی و سکون بود
اگر معول بود و چون طاس و طبق و طشت و قند و بایند و افتاب
و کوزه و چراغ و جشی و چشم و اشک هر مردان را در خواب غرضی
و دولت بود و زنان را شوهر و مال و شادی و مراد یا قند یا آب یا شکر
در شهر و شهرستان و قند و بار و یک و یک و خشت و در و در و در
راه و جوی و پل و محار و مانند این خون سنگ ریزه و اشک اما در کس

اگر کسی

اگر کسی بید که شهید اندر شد غرضی و دولت یا بد و بد و بد
کرد و مراد که داشته به تمامی باید و اندر و جهان بکس بخت شود
و کف و رسل و بجای آورد و در که مصطفی عا هینی تاویل دارد و اگر
که بیشتر بی اندر شد و پیش قوی کرد و بر دشمنان ظفر باید اگر در
بشهرستان بیرون آمد و پس کند که از حرام و کارهای بد دست باز دارد
و اما قند بخت آب دیدن تاویل چون تاویل شهرستان بود و اگر در
یا باروی و بر معاری شد و عیارت میکرد به تمامی مراد می خود پس
و یا بر تهران صحت کند و نزدیک کرد و از این حال و نفع یا بد اگر در
و از این نفع یکی را حزب کرد تاویل بر عکس آن بود دید که بقصد اندر شد از
دشمن پس بد و در و این باید اما و پل در خواب خادم سردی بود و یکی و بدی
زیادت و نقصان و پلزد و باز کرد و مانند این اگر دید که بر زبان یا
دیگر غرضی و دولت و فرزند بود اگر در کس برای بید بر زبان یا

دلیل رفعت و جاه و دولت و شرفی بود اگر دید که بر نزدیکی
 شد و دلیل درازی عمر وی بود اگر دید که بر نزدیکی یا نودانی نشسته بود
 یا از نودانی آب می گرفت و دلیل کند که از مرد بزرگی مال حلالی باید بود
 یا از جنین کسی دوستی کند یا نزدیکی جویند و کینه در خدای باید بود
 و دوست بکند یا بشد اگر دید که بگری یا مشکری یا ترسی به قتل باید
 خصمی اندر رشتد اینها از قضا است که بر او می کشد از قول معصوم
 چنانکه گفت یا ایها الله صلی علی من یرحمه یا ایها الله صلی علی من یرحمه
 بمقدار خود و بزرگی آن دیوار را و دیوار کردن یا عیارت دیوار کردن
 یا قتی را بست و مهری بود و یا دکاری و هر دیوار را که آبادان و یا عیارت
 بنزدان و دلیل بگوئی کار حجب دیوار بود اگر دید که دیوار گفته را می رست
 اجنبی تا به بل را در دما دیوار خراب کردن و خراب شدن و فرو بردن
 خرابی کار حجب دیوار بود و زبانی که اگر دید که مرد دیواری نشسته بود آن

بگفتی

نیکوئی حال بود بقدر بندی و بزرگی آن دیوار اگر دید که از دیواری
 فرو آمد آن دلیل نقضانی معیشت وی بود اگر دید که از درختی
 دیواری معلق بود آن دلیل زوال مال و نعمت وی بود
 و روشن دلیل دین و اسلام و قوت و محکمات و مال و از وی و از
 و راحت بود و رسیدن برادر خود اگر راه را ناپدید و نامحوره
 دلیل کند که اینک کسی نه برادر رست بلکه مرده و مفقود باشد اگر خود را
 در آبادان بیند صلاح دین وی بود و پاکی استقامت زیرا که در ویرانی
 دین بود اگر خود را برادر رست و طریق هموار بیند دلیل کند که اینک
 حق بود و مادر بسیان رفته غم و اندوه بود و در ویرانی ف و دین اگر دید که
 از میان بیرون آمد از غم و اندوه بیرون آید و از بلا مرید و کفر
 اگر دید که در میان راه را کم کرد و دلیل کند که در غم و سخت افتد و سختی دور
 روی نماید و خاست خام دلیل مال و غور است و در سختی و سختی مال بود

و لیکن بگزار است اما مجاور بگزار دیدن مردی بگو که همگی را از آزاد
نفعی رسد اگر دید که برین میرفت و لیدر خود جاه و یاغی مال و خوشی و
مردم با جو اگر دید که از پیکر گشت و لیدر کند از غم و سخت پردن آید و
شادی و دولت یابد و سبب نیز چینی بود تا پیکر از غم و سخت بگردد
بزرگ است بود و نند او نند خواب از او مال و نفعت یابد بسیار در خواب
دیدن مال و نفعت و خواب کار با جو و در میان مرد و الفت و نفعت
اما یک رنگ از نه رخک در خواب دیدن و چینی و غم و نفعی دید
شغل و جنگ و خصومت بود اگر دید که خاک که بگرد و نفع
مرد و خواسته یابد و بچه کند و بجزرد اما یک بنا و دید اند و بنا بود
اگر بسیار بیند مال و خواسته بود اما با نفع و نفعی افتد و اندک رنگ از نه بگزار
دیدن و خوردن یاغی مال و نفعی بود از جبهه سلطان و رئیس با از جبهه
مردی نفعی و نفعی اند که اندک از جبهه نانی اگر دید که نفعی

مانع

به خانه خود بر مال یا بود که بدی برد اگر دید که سنگ ریزه می انداخت
مال تلف کند و خرج نامعلومی شود و در او را مجاور خانه اگر دید که
خانه او آهنی گشته کار او بالا کرد و متهری و ریاست یابد اگر دید که
از هر سو که میشد دیوار پیش می آمد و در او پیش کند که کار دو بسته شود
سختی بروشک کرد و قدر تقا و جعل خرج بنی ایدیم شد و گروهی گشت
اندک دید که در غم است کردن در خواب دیدن نیکو بود اگر دید که
خانه یا راسته یا نام خانه یا دیوار او از زمین یا بیمنی شد و نیز هم نیکو
بود یا بد این کسی تو بر کند و یا راه آید قدر تقا و نفعی ان کیون ان کیون
و دعه طبعه لمن یکفر با غم و نفعی سقا فرقیه و سقا غم
اگر دید که سنگ یا آهنی گشت این کسی را سختی پیش آید قدر تقا و نفعی
جاده او حدید اگر دید که دیوار خانه او شکسته یا فرو راند یا خراب

خداوند خانه را مصیبتی فرارسد و الله اعلم و احکم **باب هفتم**
 در تاویل آتش و هنرم و کوه و زلزله و خیف و مسج و اشغال و اما
 هنرم در خواب دیدن به تاویل اندر خشک و تردیلی و خشک
 و آشوب بود زیرا که هنرم در خواب دیدن منافق و دروغ
 و به دین باشد اگر دید که هنرم بگفت جاسوس کند و سخن چینی بود
 اگر دید که هنرم سوخت دلیل بود که بر مردم به دین و منافق و منافق
 و برایشان قدر کند اما هنرم ببار در خانه آوردن مال بود از خنده مردم
 منافق و چوب خشک نیز مردی بود مقصد و پی دین **آتش در خواب**
 بر حیت است و چنانکه در در حرب و غنّه و سلطان و
 و عقوبت و سخن خورش و ضلالت و منع زکوة و خشم و تقصیر
 و دین به و مصیبت و فرج و سوختن و طغیون و سرگردان و

ان دکار

و کت دکار نامه و اینج و نصیحت و مال حرام و روزی حرام و شغل
 و روشنی ای که بنده و ان اگر آتش بی دود بنده از غنای بی غم شود و
 نزدیک کرد و کارش بالا گیرد اگر **بنده** که آتش بخورد مال بیتم باید بود
 قورقک آن اندین با کلون اسوال البانی خطای انما با کلون فی بطون
 ناز و سیحون سیر اگر آتش باد و دیند خونی و فرعی بود که بوی
 از جهه سلطان اگر دید که در بازار آتش در آتش دید که در
 بازار در خرید و فروخت دروغ بگویند و خیانت میکند و از خوار
 از سلطان رنجی و زخمی رسد اگر دید که بر آتش رسیده بود دلیل سخن
 و زحمت بود که بوی رسد قورقک و لا نری از و قورقک انما را اگر کشند
 که اندر آتش آتش دید که این کسی در حرب و جنگ و جو سلطان و غم
 و غمت و اندوه افتد اگر دید که آتش می طلبید هر آینه این کسی را بی غمی
 و خونی فرارسد قورقک هو اندی بر یک البرق فی بطون هم ناز اگر دید که

آتش چیزی می بخت و می خورد و دلیل سخن ناخوش بود که نشود یاد
و غایب اگر **دید که آتش در جای اقامت آن تن** هر که مضاجات و طاعت
بود که در آنجا افتد اگر از دور آتش دید اندر سیاهان آن دلیل علم و حکمت
و زهد بود **قد تقاضای آتش** تا اگر آتش بر راه بچول بنده آن از
علامت دین بود اگر **دید که آتش** اندر جامه اقامت و آن صاحب خانه
مستحق فرارسد و بنده را هم ضرری بود و یک مال حرام بود اما **آتش**
سوخت مال حرام و فساد بود و اگر دید که از زمین آتش بیرون آورد
کنند که بنده کنی باید و نه بکشند که آتش سوختن دلیل منع زکوٰه دادن
و اگر **دید که بر در سلطان آتش** افروختن آن دلیل کبر و عظمت و جود سلطان
و اگر آتش **یاد و دید آن تن** محبت و غم و اندوه بود و هر چند در
بیشتر بنده غم و اندوه و محبت بیشتر بود و اگر **دید که آتش** از آسمان آمد
قطعی و شکی بود که در آن ناحیه آفت **دید که آتش** بکشت یا بنیستند

این را دلیل بود

این را دلیل بود بر آنکه در آن دیار فتنه را بنیستند اگر **دید که در یک بر آتش**
نهاد و در آنجا طعام ندید دلیل کند که وی زنی را یا کسی بد گوید اگر **دید که**
جاشه یا از اندام وی چیزی سوخت این کس را از قبل سلطان غم و خشم
و اگر **دید که چراغ** افروخت دلیل بود که این کس کاری بکند که مردمان را در
منفعتی بود و بدید که خرفتن است که هر که آتش افروزد در خواب دلیل
که در میان مردمان عداوت اینک **دید که در سیاهان از خاکهای**
معروف روشنائی میدید این کس را در راهی علم و حکمت دریکنند
و اگر **دید که آتش** در دهی یا محلی یا در خانه اقامت و سوخت مردمان
آن بقعه را از جلی فرار شده بود اگر **دید که آتش** از راه روشنائی غدا
دلیل کند که این کس بر راهی راست نمی باشد اگر **دید که بر آتش** کوشش
کرد و بخورد آن روزی جلالت بود که بوی رسد و **حکایت از راه** و خاکستر
دین این مال حرام و فسق و فجور و عمل جلود و چیزی که در راهی چیزی بود

و نیز دود بهر حال غم و محبت و فتنه و رنج و سختی بود اما و این
کوه در خواب دیدن برین وجه تغییر دارد عکس است و رفعت و
وریاست و ظفر بر دستش و رسیدن برادر خود اگر دید که بر کوه
رسته بود دلیل کند که این کسی بهر مرادی که داشته بود برسد و اگر نزد
هتری داشته باشد ولایت و سلطنت یابد و هر که در آن کوه
بر کوهی شد دلیل کند که این کسی عز و شرف یابد و یا هتری نزدیک
و کارش بآید و در ریاست و رفعت و نعمت یابد اگر دید که از کوهی
فرود آمد از غم فرج یابد و بنده از او کند قورقها فلان رقیب و
ادراک مالمعیت فکر رقیبه اگر دید که از کوهی فرود آید یا فرود
دلی کند که از غم مفرق شود و یا از پیش سلطان دور شود و در غم
اگر دید که بر کوهی بود و چاه بید پوشیده داشت این کسی با شاهی
و محکمت یابد اگر دید که بر کوهی بود و کسی وی را جابری بپوشد این

امینه

و مرتبت و ریاست یابد اگر دید که کوهی با و سختی بود کسی
سلطان با وی سختی بود اگر دید که کوه از جای بجنبید سلطان آن
بقیت را غم و اندوه پیش آید اگر دید که بر کوهی رفعت است دلیل رسانی
و مراد یافتن بود اگر دید که از کوهی بفرامردی که داشته بود
بنامی بر نیاید اگر دید که کوهی باره باره می افتد یا آسمان باز
شود و دلیل بود که فوجی بجای کوه سختی گفته باشند و آن لشکر را
اگر دید که زمین نامون کوه شد یا نامون بلند تر شد آن دلیل
مردی بود بلند همت و بسیار نعمت اگر دید که بر بلندی آسمان است
دلیل بود که این کس اعتمادی کند بر مردی که بر بلندی همت اگر دید
که در بلندی آویخته بود هم دلیل بود که دست در دامن مردی
بزرگ زده بود اما کوه در خواب مردی که کلاه فی ثربی بود سخت دل
قوله کافرت قلبکم عن بعد ذلک فهو کافیه او است قسوه اگر دید

که کوهی را ویران کرد مردی بدین صفت را هلاک کند اگر دید
که کوهی تبری انداخت دلیل کند که بنینده سلطانیت یا بدو فرستاده
روان شود اگر دید که کوهی بود ویران کوه جامه انداخته بود
دلیل بافتن بزرگ تمام بود اگر دید بر نیمه کوهی شده و باز نگزید
این دلیل ناهمگی کارنامه وی بود اگر دید که تاج کوهی شده
و جست و این کس همه امیده را برسد هم دین هم دنیا وی نگزید
که بر سر کوهی بانگ نماز میگفت یا طاعتی میکرد دلیل یافتن
سر راه بود اگر دید که کوهی بسوخت یا ویران گشت یا شکست یا پاره
یا رفته گشت دلیل بر کسلان آن ناحیه بود یا نهمیت وی
اگر دید که کوهی بلرزد یا از جای برفت سلطان آن ناحیه را
همول و قهری قرار رسد و در که بهما ریزد اما زلزله و خف
و گشتن خاکست در آن سال و خفت بود و اندوه و زوال نعمت

و ظلم و جور سلطان که در آنجا بدید بمقدار آنکه دیده باشد و نیز
گویند زلزله یا دشتی بود یا ظلم و عذاب سخت و نیز گفته اند
که زلزله در خواب کار عظیم یا هول سخت بود از قبل یا در راه
و عاقبت نیز در خواب هم عذاب بود و اولی **عنوان** بنا و میل اندر مرکب
بود اگر دید که در کوهی زلزله افتاد سلطان آن شهر را بیم و قهر و خوف
قرار رسد مگر ضلالتی که آن را از و بگرداند و در علم با سبب
مقتضای هم در بند و غل و زندان و دام و رس و چوب قفس و تازیانه
اما رس در خواب دیدن قوت دین و راه رست و مری و بزرگ
و درستی بود و در کارها قوت و اعتصام و اخیال الله جنبه و جبراهی
شدن و اعتقاد بخدا و تکیه کردن و نماز رس و عیبه و دلیل مکر و عذر
و جوی بود قوت و تکیه و اعتقاد و عیبه و نماز رس و عیبه و دلیل
کردن باشد و اولی **عنوان** بنا و میل اندر مرکب بود

احکام دین و پرهیزکاری و غریب رازان بود و مسافران را
ویر و ماندن در سفر و سلطان را عمل و علمداران را ویر و ماندن
در عمل و نیز گفته اند که بند در خواب کفر بود و میل کردن بکار
ناحق اگر دست بگردان بسته بیند دلیل دوستی وین و پاک اعتقاد
وی بود و آن گفته اند که بند در پای ثبات باشد بهر کاری اگر
سلطانی بیند که بند بر پای نهاده دارد دلیل بود که اندران ملک
و سلطنت داریم بماند و خاصه که بر خاک نشسته بیند اگر توانگری
بیند که بند بر پای نهاده دارد دلیل کند که این کس در توانگری
ویر و ماند که این چنین خواب درویشی بیند درویشی اہم دراز
اگر غلبه بیند هم در غم باشد اگر کسی خود خویش را بیند شکا کرد
ببیند بر پای نهاده دلیل کند که بیند را از سفر کردن باز ماند
اگر کسی را پای خود بندای از نوحه بیند دلیل کند که ماندن او از نوحه

بود از آنرا

بود زیرا که نوحه جو هر زمان است و آنرا اگر ندیند غم نویسد و کردی گفته اند
که بپای کسی بر گفته اند که چنان رازان بر نوحه اگر از روی بند گویند ماندن او از
سلطانی و نیا و بر نوحه اگر از آن بگویند رازان بند آهمن بماند و از بند چنان
اول از خندیدن و غلبه است کون و نیز از شوق و پس بپای
همان او از برون و رسن نیز هم وین بگو اگر بندای از نوحه بند و
همان او از نوحه بگو کسی بماند و او را اگر دیدم بپای او رکنده چون
ببیند بپای بند شد چنانچه شورش و نوحه بماند و نوحه او در نوحه
شکست اگر بای خود بپای بند شد آن بگو بگو از نوحه او در نوحه
چون جو خند بگو رازان جو خند بگو و در نوحه و او را بپای
و نوحه بگو خند خند و نوحه بگو بپای بند شد و نوحه او در نوحه
ببیند بپای بند شد و نوحه بگو بپای بند شد و نوحه او در نوحه
بپای بند شد و نوحه بگو بپای بند شد و نوحه او در نوحه

اما تزویج و عروس و زن کردن در خواب دیدن ولایت و سلطان
و تهری یافتن بود بقدر اینکه می و جمال آن زن و از آن بر دنیا بود
و زن مقصود و مرد در دین بود از قول خدای تعالی که گفت اگر
تو امون علی النساء اما نکاح کردن در خواب دیدن مال و ثروت
یا فتنی و امر خدای تعالی ای او کردن بود و سیکوی کردن و شادی
یا فتنی بود و تعالی فاکو اما طلب حکم خرافات و اگر دید که عروسی کرد
و آن زن را ندید و نام و نسب و دوندانست بجز این که گفت که عروسی
و دلیل کند که این کسی میزد یا بکشد یا کار سختی او را پیش اگر آن زن را
بود یا شناخت یا در کنر گرفت یا بوس داد یا نام و نسب او ندانست
و دلیل کند که بنده جاه و ولایت و سلطانیت باید یا بجزی باید که
او را نبود باشد بقدر خوبی و جمال آن زن اگر دید که کودکی نارسیده
زن کرد این که نگاه و بزرگی و منزلت باید و تهری و ولایت و مقام خوش

کرد و زنده گانی

کرد و زنده گانی در از باید اما عروس در خواب به آواز زنی و سر
و رقص کردن و بای کوفتی نیکو بود و بلکه و صحبت و اندوه بود
اما بوس و جماع و اگر بیند که کسی را بوس داد و تعالی مراد خویش از او باشد
نیز که بوس دادن رضا و دردن بود و منزلت جماع و ظفر یافتن بر دست
اگر دید که دست قاضی بوس داد و دلیل کند که قاضی کوهی او را قبول
کند اگر دید که دست ملکی بوس داد و دلیل کند که ملکی بایه اگر
با دزد و شره صحبت کرد بر دشمن ظفر باید و سیکوی رسد او را
حاشی نیکو شود و کارش بالا کرد اگر دید که با خواهر یا مادر یا برادر
کسی را بزنی کرد یا با زنی یکی صحبت کرد و آن زن متطف و شاد و نیکو
بود که در میان ایشان پدید آید و این کسی در میان مردمان معروف
مشهور گردد و الا کار ناپسندیده از او صادر شود و تعالی حرمت علیکم
اما کج اگر کسی بیند که با مادر خویش زنا کرد اگر این کسی را مادر زنده بود

از و مفارقت و جدائی افتد و بود که در میان ایشان رجم بریده کرد
و آن اگر مرده باشد و در کور کرده بود این کسی حج کند از بهر آنکه حج بر
نزدیک است و نام مادر و نام ناف زنی دم و کعبه در ناف زنی
پس بدین معنی دلیل کند که بنده حج کند و نیز گفته اند که هر مادر در حد فقه
و جواب آن بر مادر برسد و یا دعای گوید او را و آن دعای منی
یعنی بود اگر دید که دختری دوتبری بر برد یا گزین را دلیل کند که بنده
به آرزوی خود برسد یا گزینی بخرد یا زنی بزنی کند مبارکی اگر کسی
با مرده بیکانه جماع کرد دلیل کند که این کسی بر حاجت مرده ظاهر نماید
و دید که زنی به نزدیک مردی بیکانه شد دلیل کند که از این زن فرزندی
و هر قوم و قبیله خود کرد اگر دید که با زن خویش جماع کرد از جهت آنکه
زن توانگری یابد اگر دید که با بهائلی یا با سبعی جماع کرد این گزینی
و دولت و اقبال یابد و حاشی نکو شود و مراد ما باید و علی اخصاص

که اگر با مرده

که اگر با خرماده دیده بود اگر دید که با یکی از این حیوان جماع کرد این گزینی
زنی بزنی کند و کارش نکو شود و مال و دولت یابد اگر دید که با گاو
جماع کرد زنی یکی با سمان را بزنی یکم عیش بر فوج شود اگر دید که با
مرده جماع کرد بنده خواب بر تمامی مراد ما خویش برسد اگر دید که با
جماع کرد زنی عورتی را بزنی کند و از آن قبل غر و شرف و مال یابد
اگر با خری جماع کرده بود جاه و ولایت یابد اگر دید که با سگی
کرد و آن سگ او را بگزید و جامه او را برید دلیل کند که او را
شکستنی دهد یا صاحب سلطان اگر دید که با ستوری جماع کند
که آن چه ستور است این کسی بر دشمن ظاهر یابد اگر کاری بکند که آن دشمن
مستحق آن بود اگر دید که با زنی مجامعت کرد مال و خود را ستاید
اگر دید که با زن خویش یا با دیگری در بهلو جماع کرد این طلب کاری بود
بی نفع که بدان نرسد و هیچ فایده نیابد اما زنا کردن در خواب و اگر

که باز در وی بجای کار نماز مال بسیار باید اگر دید که باز نمی آید
یا ترسی یا جهودی صحت کرد مال و ولایت و تهری باید و اگر از جهت
محروم و نصیب مانند و کاری ناپسندیده از و صادر شود قوتش در آن
نایک آن زانیه و منکره اگر این چنین خواب زنی بنده عینی تاویل دارد
اگر دید که زنی خویش یا زنی خوب روی را در کنه گرفت عذر از زیاده
بر تخی مراد او خود بر سر نیز اگر بوسه دهد بر او خود برسد اگر دید که با
بر زنی صحت کرد دولت و اقبال باید و عیش بر و خوش کرد و احاطه
کردن در خواب دیدن برادر رسیدن بود و بر دشمن ظفر مایه و ده در میان
مردم فضیلت و رسوائی بود بسبب فعل زشت او بود که بدین سبب از
هلاک شود اگر دید که غلامی به بهمانی بر دراز بهر لواط دلیل کند که این کار
شوم و بیلا و خشت افتد اگر دید که غلامی را لواط کرد در خانه خواب یا در
غریب و تنهت باید و اگر در این باختی بودیم خلاصی باید اگر دید که مردی

لواط کرد

لواط کرد و بر دشمن ظفر مایه و نیز گفته اند که کاری از و صادر شود اگر در
میان مردمان دلیل و کم حرمت کرد اگر دید که کسی با و لواط کرده است
قوت و شفقت از آن کسی بوی رسد و همچنین با هر کسی که او لواط کرده بود
از و بد آن کسی شفقت برسد اما شفقت افتد میان او و رئیس اگر دید که
مردی با و لواط کرد دلیل مرک بنده بود اگر دید که خری با و صحت
کرد و هر افز از خویش را در کار کرد اگر این کسی سزاواری داشته باشد و یا
و سطلانی باید و اگر نه هم ریاست و دولت و تهری باید و کاری باید
و براد او خویش برسد و اگر افز از خویش را تمام نگرفته بود بقدر احوال و
خواست و دولت باید و برادر خویش برسد اگر دید که با مادر خود صحت کرد
و مادر از و باز گرفت مال و خواسته بسیار باید اگر دید که با مادر صحت
و مادر از و روی مگردانید این دلیل شکی و تنگی عیش او بود اگر دید که با مادر
اگر صحت کرد و مادر بروی بود این دلیل مرک بنده بود اگر مردی بنده

که چون زن آن فرج دارد آن دلیل دل و خدای بود که بوی رسد اگر زنی
بندگی است مرد در دلیل کند بر خیر و خوبی و زیارتی مال و جاه و
روزی و عیش و خوش بود باب هشتم یک در طلاق و سکنه و در
و راست و گوشت مردم خوردن و خانه سرد و درین و خاک و
و کردن و خوردن و در زینتی ناپدید شد و خیرات زینتی او را
و زینتی نادر و شاه و اگر سلطان بپند که زن طلاق داد از او
مغفول شود در حال زبانی بپند که زن دیگر داشته بود و اگر رعیتی بپند
زن طلاق از آن مرتبه که بود فروتر آید و زبانی بپند و طلاق دادن
در خواب دیدن دلیل غم و سختی بود اگر دید که گریه و غم و سختی هم دلیل غم
سختی و ندامت بود اگر دید که زنی بگوید و بخت از خانه وی برشته دلیل
بود که دنیا از دست وی برود و غم و سختی و ندامت بپند اگر دید که زنی
را کرده بود باز آورد دلیل کند که از غم مغفول شده باز نشوی دهند

مندان

اما خلق کردن در خواب دیدن بگوید قوت و توانی بخت و بختی است
تا ویر گشت مردم اگر دید که گشت مردم خورد و بریان کند
بود که از وی خواسته آن محو و خبر بر خیزد و بجا و در آن بوی
ماند بود که بخت کند مردم را که بر سحمانی مستط بود و کار کند
بناقی اگر دید که گشت مردم خورد و چنانکه وقت خوردن خون از
و بر بدن آن کی بخت کسر کند که بخت کند و بزه بود اگر
که گشت مردم بخورد و بخت یار باری و دلیل یافتی هر سپار بود و اندک
خام خوردن بخت کردن بختی هر از قوی نه از آن چنانکه گفت بود
مکمل آن باطل علم اخیه بخت و تمهید اگر دید که در خانه و بر لاری
مردم اندر آورده اند دلیل بود که میسان آن شهرت اندر بخت
خود آید و نام دلیل بود که اگر کسی دید که بر کند بر است خورد و بخت
بخت کند تا در میان مردم راست قول ماند اگر دید که بر کند

خود را بی کسی از قول خدا از آن چو در آن آید چه قره که آن الله بی شرف
بجهده الله و ایام نه تنها قتل و آتش را بی اگر دید که نکرده طلاق خود
ادرا از علم سرزد کنند و اگر دید که منع کند باز نش آن علم را بر
و نه و مالی و نه بخت بود و نه از این زمین و خاک و اگر کسی دید که در
زمین ناپدید شد این کی از اهل دنیا بود و ابلش نزد یک آید به
و الله ط لب آفتاب را بکند بود اگر دید که زبانی با او سخن گفت و بی
و زبانت شود اگر دید که خاک که خود و خاک خود و خاک خود
حتی بکند بود و مالی جمع کند و خود را اگر دید که خاک که خود را می بکند
بمقتدر آنکه خاک کرده بود اگر دید که خاک خود و دیگر بخت گفت
بود اگر دید که خاک بر سید در دیا که می کند دلیل یا شای ما بود مقتدر
گفته خاک و بود که فرزند را آید او را قوه که هر اندر خلق هم تر است
میزان طقت اگر سید که خاک اندر نه پس جمع کردن مالی بود اگر دید

اولی

بر کردن گرفت دلیل امانت و دیعت و خیانت بود که در کردن
کنند اگر دید که سرای وی فرو داند و کرد و خاک که بیار بر آمد دلیل
بود در زبانه زن یا خدش آن اگر دید که کسی گفت که کاشی خراک
دلیل عقوبت و نیاهی و دیگر وی بود خود را بگوید قول آنکه فریاد
گفت ترا با در نا و بی زمین و اگر دید که ویرا بر زمین بود و گشت
میکرد این کسی زنی زن کند که مال و جمال بود اگر زنی بیار
مال یا رنجید و روزی بروی فراح کرد اگر بر زمین نیات شد
و آن نیات معروف بود آن دلیل سلام و پیاکی وی و اعتقاد وی
بود اگر دید که از زمین ناپدید شدی یا آنکه خاک در روی پدید
دلیل غرق شدن او بود در طلب دنیا اگر دید که کلوصی دنداشت
و نداند که چرا دنداشت دلیل سفری بود اگر زنی بیار معروف
پند همه ملک و می شد دلیل زن کردن بود او را قوه که نسا که

کیم و نیز گفته اند که مال و ولایت بسیار باید قوتش اندکی جعل
الارض فراشا اگر زینتی نیز و چهل بند آن دلیل مسلمانی و غلبه
اگر زینتی سنگ لاج بند دلیل یافتنی سیم و نقره بود و عیشی خوش
اگر بند که حیوانی از زینتی بیرون آمد دلیل فرزندی بود و اگر دید که زینتی
کسی را زینتی بود و دلیل عقوبتی بود و اگر از زینتی قوتش افتاد و در اراضی
اگر زینتی کلان و پیاپی بند دلیل مال و دینی وی بود و مقدار در اندیشه زینتی
اگر دید که جاهی کند از وی سیم یا نقره بیرون آمد آن دلیل یافتنی مال بود و اگر
چند و یکبار در زینتی مردم افتد زینتی را زینتی که کند زینتی ملک بود و درم و خشت
و سنج و گفت که در قدر زینتی و اگر کسی که زینتی او را گرفته است یا سبب او را
میخورد یا از خیرات زینتی او را میگیرد یا آتش او را می سوزد اگر این کسی است که
او را زینتی رسد و اگر فاسق و فاجر بود اندر زینت و خفت افتد از خیر زینتی یا زینتی
یا طلاق دهد اگر بنده زنی بود از زینت مرد و یا بود که مال خود نفقه کند بر او

باج و یا کسی که از او جدا شود و توبه باید کردن **باب ششم**
کشتن و کردن زدن و دست پایی بریدن و برادر کردن و اگر
دید کسی را بکشت بر خیم ظفر باید و بر آن کسی که بکشد بود ظلم و کیم
اگر آن کسی از مردگان باشد بر اهل تیار و فرزندان او ستم کند اگر
که دوستی را یا دشمنی را بکشد بجای آنکس مردمی و بیکوئی کند و او را
از غم دشمنان براند و اگر آن کسی دشمن بود بر آنکس قهر کند و ظفر
این سیم گوید که اگر بنده کسی را بکشد بر خیم خیره کرد و ظفر باید
و دیگر آن کشته از غم سر به و اگر و او را بود که زده شود و اگر بنده
از او کرد و اگر بخوس بود از زینت خلاص باید و اگر در دند بود دست
کرد و شفا یابد و اگر ترسین بود ایم کرد و بود که چ کند و از زینت جهان
بیرون شود مگر بیکو زینت خاکی اگر بنده که سر زینت خود اگر دستان او را
از زینت بدانی افتد و اگر بنده که بر زینت کشته شد و از زینت جهان با دانی

پروان شود زیرا که مظهر ۴ فرمود که اسبف محمداً الذنب اگر
وی کردن کسی نروده است اگر انکس نعمت دار بود نعمت دور از او
بر آید اگر دید که **سرا** از نر چیده شده است بی انکس نر زده باشد دلیل
که اینکس از خوشن یا از تر خود جدا شود اگر دید که سر خود را بسته
میدارد مال و نعمت نباید بقدر اربینه سر خود اگر دید که سر وی نر زده
قدر و منزلت وی زیاد شود اگر **دید** که سر خود را بریده و بر دست می زند
و یا بر جای نهاده استوار کرده است اینکس در راه خدا تشا شهید گردد
اگر **دید** که سر کاوان و کوسفندان و سرخان یا فخر است اینکس دلیل
و مال و نیکنوی بود که باید بقدر ایشان و بمقتصد خود رسید اگر **دید** که
یکجای تاربان بند بکوتر و تر بود اگر **دید** که کودکی کردن مردی نر زده
اگر انکس بیمار باشد پیرد و یکبار کار او در آن جهان بیکو بود اگر **دید** که
سیان کار یکی کردن وی نر زده است اینکس از دنیا شهید پروان شود اگر

الکلی و ادا

اگر کسی ویرانگشته است انکس در حق وی بیکوئی کند و اینی دور در گشتی
که فقر که افتاده را حال بیکو تر از انکند بود به انک کردن بریده روزی
از کردن نر زده و منزلت شده منصور بود و منزلت دهنده فخر و دل
بانی و ظالم منصور بود و منزلت مظلوم را بود از قول خدای تعالی چنانکه گفت
ثم نبی علیه فیض الله و درین وعدة نعمت ستم رنیده ادا داده است و درین
رسول ۴ فرمود که بقول الله تعالی المظلوم ما یظلم فی غیر نکت و لو بعد حین اگر **دید**
اگر دید که سر وی را بکشت چون کوسفندی را کشت اینکست از کشته نفعی
ایم در دنیا و در آخرت زیرا که کشته ظالم بود و کشته مظلوم پس دور از ظالم
منفعتی رسد از قول خدای تعالی چنانکه گفت و خرق مظلوماً فقد جلدنا لک
سعدان اگر **دید** که کسی را بکشتی او پیدا کرد باغی و عاصی بود عاقبت نکل
کرد زیرا که خدای تعالی بر سر غایب و عاصی کس بران نعمت خدا اهدا و آن نکل
باغی و عاصی را منصور کند چنانکه گفت ثم نبی علیه فیض الله **و کردن** زنی

در خواب بگوید چنانکه اگر کسی کردنش نبردند اگر کسی چار بار در دهنش
 یابد و اگر بنده بود از او شود و اگر واداشته بود بگوید که از او اگر عکس بودی
 کرد و اگر خایف و ترسان بود این شود و بگوید که کند و نزد از این جهان
 امر زنده از قول مطیع چنانکه گفت استیفاء و الذنب اما برادر
 و اگر بنده که ویرانیدار کردند و مردمان بر و نظاره میکردند دلیل بود که
 بر همه مردمان تهنیت کرد و غرض و ولایت و سلاطنت باید و اگر تهنیت
 بوده باشد که کارش بگوید و دولت باید و وزیران مطیع او کردند و
 که بهشتان بروندند **والادست** یا بر بریدن نه بگوید زیرا که دلیل که
 کسی از معیشت خود بازماند و از کسب خود بی نفع گردد **باب هشتم**
تأویل نصیب و موزه و کفشی و جوب و دوک و پنبه و زمین و
کرباسی و خرو و بریش و سوزن و اشاره اما به آنکه اگر موزه در پایش
 و نیکو بود دلیل که برینا و سختی و غم و اندوه و اگر موزه در پیه و اندوه

در خواب بگوید چنانکه اگر کسی کردنش نبردند اگر کسی چار بار در دهنش
 یابد و اگر بنده بود از او شود و اگر واداشته بود بگوید که از او اگر عکس بودی
 کرد و اگر خایف و ترسان بود این شود و بگوید که کند و نزد از این جهان
 امر زنده از قول مطیع چنانکه گفت استیفاء و الذنب اما برادر
 و اگر بنده که ویرانیدار کردند و مردمان بر و نظاره میکردند دلیل بود که
 بر همه مردمان تهنیت کرد و غرض و ولایت و سلاطنت باید و اگر تهنیت
 بوده باشد که کارش بگوید و دولت باید و وزیران مطیع او کردند و
 که بهشتان بروندند **والادست** یا بر بریدن نه بگوید زیرا که دلیل که
 کسی از معیشت خود بازماند و از کسب خود بی نفع گردد **باب هشتم**
تأویل نصیب و موزه و کفشی و جوب و دوک و پنبه و زمین و
کرباسی و خرو و بریش و سوزن و اشاره اما به آنکه اگر موزه در پایش
 و نیکو بود دلیل که برینا و سختی و غم و اندوه و اگر موزه در پیه و اندوه

آنکه بگوید

بهتر و نیکوتر باشد و دلیل کند بر فراخی نعمت و دولت شادی
 اگر موزه یا سلاح در جیب و در اعصاب باشد آنکه از جمله زینتها بود
 بد باشد و نیز گفته اند که موزه زن بکر یا سو بور یا نفقت یا خریدن
 کفایت نیکو اگر دید که موزه در پاشنگ بود از فراخ بهتر بود اگر در
 که موزه از پاپیرون کند از آنکه نعمتها بیرون آید و فرج یابد **باب نهم**
 و شکواری و موزه و موزه این همه در خواب دیدن زن
 بود از بهر آنکه موزه نوزن تاره کار باشد اگر کسی فرستادن را پای
 بر هفت بعینه عالی و نواز نگر بیاید از قول حق تا چنانکه گفت حقیقی
 محول دلوی **دگر و جوب** یا بهتر از آنکه بود هر رشتی که در جوب رسیدند
 از در بدی و کلی و کلیده که دلیل نادان زکوة بود **اما کفشی** **باب دهم**
 طلب معاش این جهان بود اگر دید که نعلین در کفش کرد دست دلیل
 آن کند که دشمن وی هلاک شود یکی از بیکانه و یکی از خوشیش

و اگر دید که غلیظ یک مبدار و یک غلیظ دارد و دلیل کند که این کس از برادر
یا از انباز خود جدا شود و اگر دید که غلیظ وی در بده نشد نشستن آن
که از زن یا کنیز که جدا کنند و یا غشی بدو رسد لوزن در خواب دیدن
اگر کسی در خواب ببیند که لوزن دارد دلیل جمعیت و تمامی کار وی بود
و اگر دید که لوزن دو یا سه یا چهار دارد دلیل تمامی کار و مرد و آرزوی
وی بود و هر کاری که لوزن کند آن همه بسبب جمعیت کار وی بود و اگر
دید که جاش زن خود میدوزد اندران هیچ ضرری نبود زیرا که جنان بود
که برای کسی قوا و کار زن خویش وی کند از جدا کند جاش زن را با کسی
بود اگر دید که جاش خود میدوزد یا جاش دیگری همین تاویل دارد و اگر دید
که شوهر زن او شکست یا لوراج شکست دلیل کند که کار را برانگیزد
نترشد و اگر نیز که جمع بود که مرد وی حاضر شود و اگر دید که لوزن وی شکست
یا کم شد یا از زو بزد بدین همین تاویل دارد و لوزن خواب دیدن

منقح

منقح بود بسیار و عمل بود نه بزرگ و اگر لوزن بود رسته و گریخته
و جاش میدوزد بهر جاشی که دارد و از حق تقاضا بدین بیاید اگر
دید که جاش خود میدوزد و دلیل شدی و مراد یا فتن بود و اگر دید که جاش
زنان میدوزد دلیل غم و اندوه بود و نیز گفته که اگر کسی ببیند که جاش
خود میدوزد دلیل شکستن حال وی بود آقا سبحان و بنده مخلوق
آقا بداند که سبحان تاویل اندر شوخ و غم دنیا و درازی بود آقا بنده مخلوق
بخواب دیدن حال بود اگر حجابی کرده ببیند بهتر و نیکوتر بود و آن
تر بدست و نافع تر بود زیرا که بمنزل گفته اند که ضرر و ابریشم و بنده
مخلوق همه حال و غروث وی و مرقت و ریاست بود آوه که دو کدان
در خواب دیدن حال بود و برای زمان و شغل و عمل است و اگر مردی
ببیند که دو کس میرسد دلیل کند که غایب را از سفر او باز آید یا خبری
خوش بوی رسد و یا سفری افتد و در او نیز گفته اند که دو کس بقا و دلیل

اندر مردی صاف بود و بنده منصف بود که بوی رسد اگر کسی بنشیند
در خواب دلیل سو کردن بود اگر زن بنده که کسی یافت دلیل
کند که غایب او را سو فرمودی برسد اما اگر باس خواب دیدن
بتا و بیل اندر سو بود و چشم رستن در خواب هم دلیل بود که سو کند
اگر دید که خبری رسد همچنان که زمان می رسد این کسی را غم و غمناقی فرا
رسد و اگر زن بنده که دوک میرسد او را از سو باز آید اگر آن
در میان یکسخت دلیل کند که غایب در سو و بر باند بسیار
اشتهار چهار در دولت و قلم و کتاب و نامه و قلم دان و غیره
مجره و امثال قلم بتا و بیل اندر رکت شدن کار و مرار یافتن بود
و علم و حکمت و ادب و ولایت و دولت و ریاست بود و انبیا
گفت که هر که قلم خواب بنده علم و حکمت بیاموزد اگر دید که قلمی بدست
داشت وی نوشت قلمی دیگر یافت و بنوشت رفته و بر نیزه ای که بن آید

دولت و قلم و کتاب و نامه و قلم دان و غیره

اگر کسی

اگر کسی **قلم** یافته علم باید از قول خدای تعالی که گفت علم
با انعام علم الهی نام **علم** اما **دور** خواب دیدن و یافتن زنی
بود و بیکور وی و یا که زن با جمال و یا مال و ریاست و خزانه و یا غیره زنی
بود با جمال و یا بر سر و تودن و یا بنفقت پدر و خورش عیش و نشاط
تاویل اندر طلب کردن معیشت و یافتن مراد بود **قلم** دان هم زنی
بود پاک و یا رسا و یا بنفقت **کر** اسم در خواب بر تاویل رند
قوت و شادی و عیش و خوش و بیکوئی و مال بود از قول خدای تعالی
چنانکه گفت یا یکی خدا کتاب بقوت و آینه الهی ضیق اگر کسی
که **کر** اسم یافت این کسی را در پیش قوت کار این کسی بود و در پیشان
نامی شود **کر** نام بر تاویل اندر قوت کار این کسی بود و یافتن مراد و
بیکوئی حال اگر دید که نام یافت این کسی بر هر کار شود و راه رست
باید تودن تعالی هدایت و تحقیق و نیز در خواب همین تاویل در **کر** اسم

و نیکوئی رسد این سیر می گفت که اگر کسی چنان بنده گردوشانی بر روی
افتاده است اینگز کسی را هدیه بار و متقی شود از قول خدای تعالی
گفت افسس شرح الله صدره لی السلام اگر کسی بنده گردوشانی بود
عاقبت کار آنکس نیکو بود قدر تقا یوم تری المؤمنین المؤمنات یعنی روز
پنجم آید هم و با بانه نیز اتم الیوم اگر کسی بنده گردوشانی آمد و باز بر تار
شد اینگز کسی منافق بود قدر تقا و اذا ظلم علیهم فاموا اگر کسی بنده گردوشانی
تاریکی بروشانی آمد اینگز کسی توبه کند و یارب شود هم از قول خدای تعالی
چنانکه گفت یحکم لظلمات الی انور اگر دید که شمع یا چراغی می افروزد
و اگر دولت و نیکوئی بود بآب **شماره ششم** در تاویل جوابها و میوه ها
درختان میوه دار و **شماره هفتم** اما هر میوه که بنده آن بوقت خویش باشد
هم دلیل مال پرکنده وی بود که جمع شود و الا اگر بوقت خویش بود و
اصل آن درخت میوه دار نبوده باشد و تا چون بنده اگر با سعادت باشد

و بود وی را سعادت رسد و اگر با محنت بود نیکو باشد
اما میوه در خواب دیدن هم دین و دنیا بود و سلطان را از
جایه و مال باشد و لیکن **انگور سیاه** غم و محنت بود چون که بنده
خویش باشد و نیز گفته اند که تازیانه و غم و بیماری بود و چون
بوقت خویش بنده مالی بود و لیکن باریج تنخ اما خوشه انگور تاز
بود جمع کرده و هر که بنده که خورد مالی بیار سیاه و الا انگور
رنگی بود در کار سلطان **انگور سبز** نیز همین تاویل دارد و لیکن
خنده سخنان ناخوشش بود و الا انگور نیم ترش مال و نعمت و
و غر و دولت بود و لیکن **انگور سید** یا شکر مال حلال بود و
و روزی فراخ و خاصه که بوقت خویش بنده و اگر نه بوقت خویش
دلیلی برف و باران و سرما بود اگر **بنده** که انگور خوشه سید یافت
یکه بهره در هم پیاده اگر بنده در از خوشه انگور او خسته بنده

فباری برف و باران و سرما بود اندر آن سال اما انکسور و زلزله
و بستان در خواب دیدن چه چهل بود و آن دلیل برکت بود
و اگر معروف بود دلیل یافتن غزو بزرگی و دولت بود اما درخت
انکسور مردی بود پیا نفع اما **عصب کردن** و خوردن دلیل یافتن
مال و خیر و برکت بود و یاران بیرون طوشت دی از قول
خدای تعالی که گفت عام فیه نجات و فیه بیدرون اما اگر که
خواب دیدن مال حلال و خیر و برکت بود از قول مصطفی صلی الله علیه و آله
گفت نعم الامام الحلی و اما گروهی از معبران گفته اند ترشیدار را
بر خواب بد گرفت بقدر ترش **انچه اما** و درخت او مرد و تنگ
باشد و بیکری ثبات بود اما **انچه خوردن** در خواب جماعتی مردم
غلام و کنیز و مال و خوارست و دولت و روزی حلال و ولایت
وزن خوروی و شادی و نعمت بیدست بود و نیز گفته اند هر که بید

انچه خوردن او پیا شود و گروهی گفته اند که انچه در خواب
خورد و شامی در خواب انچه یافت بود **ما درخت** نادر در خواب
مردی بزرگ اصل و لطیف و شیرین زبان بود اما ترش یافت و خورد
مال و مراد یافتی بود و بیکری سختی و رنج **اگر کسی بید** که نادر ترش
و بید کند که بعد هر دانه ضربتی خورد و سخن نادرش بود اما
ترشیدار خواب مال بود جمع کرده و نیز گفته اند که بده در بام بود
باده هزار دینار و بهر نوع که بید یا بید مال حلال و کج و دنیا
بود که با کسی بدست آید **اگر کسی بید** که نادر ترش خورد و بعد هر دانه
و بخاری بید و هر که بید که نادر ترش یافت و خورد و اگر کسی بید
بود مال و ولایت و زیادت شود **اگر کسی بید** که نادر ترش خورد و بید
ازادی بید و اگر کسی بید شفا بید و قاض و ترک بر مال و خوار
بود و بیکری را علم نافع و بیکری خلاق نادر ترش چون شک که بید

و خصوصیت و داور و مال حرام بود ابراهیم کرمانی گفت که نایب
بوقت آنکه برگ از درخت فرو ریزد زنجیر و شمشیر بود و در آن
که برگ از درخت بیرون آید این سیر کوبید نایب ترش در خواب خوردن
بیماری بود و آن اگر کسی بیند که برگ درخت نایب شده است زنی بگوید
سبک پی را بر زن کند و دیگر نایب ترش خصوصیت و داور و فرزند
نیز بود اما درخت **سبک** بخواب اندر مردی تریف بود و سیده و
و هدیه و مراد یا فتح چون رسیده بوقت خویش بیند و اگر نایب ترش
یا نرسیده و ترش بود دلیل باران و سرما بود و اگر زرد یا شمشیری بود
و دیگر مفرقی در و نبود و نیز گفته که سبک ترش و فرزند بود اما آن
و درخت او در خواب مردی تریف و مبارک و شریف زن بماند بود و
در شغل مردم سعی و کوشش بیاری بد اگر کسی بیند که این بخورد و نفعی نماند
پی رنج و اگر بیمار بیند شفا یابد اگر عکس بیند بی عمل گردد اگر دید که کسی

آبی داد یا از درختی باز کرد و در آب پی آید مشکور و و نفع
و لیکن اگر بسیار بیند سخی بود و نیز گفته اند اگر نایب بوقت
خوابش یا ترش بود اندک مایه بجا بود و **آبی شیری** در خواب
مال حلال و دین پاک بود و لیکن الموی ترش غم و اندامت
و بپاشند اما **شفق** در خواب کثیر بود با مال و جمال اما فرما
و درخت او در خواب مردی بود توانگر و بزرگ همت و بسیار
نفع اما فرما دست و برگ و لیف او همه مال حلال بود اگر دید
که فرما بخورد دلیل کند که فردا خوانند یا زن جمعی را بر زن کند
و با سخن و ثنا بگوید اگر دید که فرما از درخت باز میکرد و زنی
کس زنی زن کند توانگر و با برگ و نیز گفته اند که مال نایب
و اگر بوقت فرما باشد این کس عالم شود و بعلم کار کند اگر دید

که از درخت خونا و انگور باز میکرد دلیل کند که زن او را فرزند
آید مهند و اگر دید که از خونا بخشک رطب باز میکرد دلیل کند
که از مرد منافق سخن نگوید و سودمند نشود و غلبین شود و فرج یابد
قوله تھا و نھری الیک بخرع کفنه تھا قطعه علبه رطب حبیب و نیز
گفته اند که همه شیرینها دلیل یافتن کنیزک بود و نیکو روی و مال بار
چنانکه گفته اند که یکی بنزد یک ابن سیرین شد و گفت خواب
دیدم که چهل دانه خونا یا قیم بردر خانه سلطان گفت چهل هزار دینار
بیای تا سال دیگر بعد از ندقی همان مرد باز آمد و گفت در خواب
دیدم که چهل دانه خونا یا قیم بردر خانه سلطان گفت ترا بدهم
بگیرند و چهل جوب بزنند مرد گفت یا ایست و بار سال گفت
و ایست آمد و اکنون چنین گفت آن وقت در خانه برادر او
داد و نو زد و اکنون بآب خونک شسته تا جاده تغییرشلی میبخشد بود

الکدر

اگر دید که خونا خورد یا از درخت بار کرد بهر وجه که بپندد عالی و
خوب است یا بد و لیکن از بسیار پند یا بخورد آن دلیل سخن صفا
بود چشم اگر دید که درخت خونا عمارت میکرد آن دلیل نیکو شدن
حال و کار وی بود اگر دید خون شستن را بپندد که درخت خونا نشسته
آن دلیل نو درنگی و عالی یافتن بود و در رطب و در خواب دیدن
یا فتق عال صلاح و شادی بود اما امرو و درخت او مردی بویژه
اهمیت و بسیار نعمت و بیکر امرو و در خواب عال صلاح و ولایت
و نو انگیزی و رون با چهار و عیش و نوش بود و لیکن چون ترش بود
بیماری و عالی و اح بود و خاصه اگر نه بوقت خون پند درخت کرد
خواب دیدن مرد طیب یک روح و لطیف و شیرین زبان و بهادر
بی بود دید که در سرایا در بوستان وی درختی که دانه است او را پیری
آید بارک قدم و اگر مری اینچنین خواب بیند ایست و بزرگ زبانه

اگر بنده بپند آید و کرده و اگر چهار بود شش باید اگر خاسق بپند تو بکند
و اگر کافر بود ایمان آورد و مسلمان شود اگر بزرگان بپند بود پس رکنند
اگر امیری بپند ولایت و مملکتی او زیاده شود اگر خرب بپند زن کنند
و الفقه هر که بپند بمراد خویش برسد و بود که بچ کند و بهشت او را در دست
کرد و اگر قوت و درخت او مردی شریف و سخن او نکر بود و بسیار
نفع و هر که از او بخورد از تر خشک چون بوقت خویش بود حال حلال
و روزی حلال بسیار باید و اگر نه بوقت وی بود دلیل کند بر سر ما
و باران ترنج در خواب مرد در قلع و بسیار نفع بود و دلیل کند که بر آید
او را و اگر دیدن ترنج یافت با کس بوی داد پس آید او را اما اگر
قدم و یا ترنج زن جمیله کند و یا کینه که بخورد نیکو روی و یا دوستی
نیکو بدست آورد و گفته اند که ترنج در میان میوه با چون ثمرت
در میان منافقان و اولیای دین لایک فال بود تا شود چنان

و سر و جگر و این همه در خواب مردی شریف و با قدر و جاه
و منزلت باشند و صواب اینها مال باشد از جهت کذا که بپند
مستوب باشند و اگر کسر در باغ و بوستان خویش از این درختان
و درخت بپند این کس خود بزرگ و و بپند یا بد و اقبال روی باز
کند او را انجام و با رنگ و آنکه بدین ماند همه دلیل شد
و راحت و منفعت بود چون بوقت خویش باشند و لیکن
نه بوقت خویش دلیل بشیما بود و در کارها ما که و می گفته اند
که خیار و باد رنگ و رنگ باران بود و نوبت و یا لیرا یا لیر در
خواب زنده بود بزرگ اصل و توانگر و بسیار منفعت بود اگر
که مردم را از آن منفعت رسد و یا مرد خویش عیش و تحلیط باشد
اما خوزه و کینه که و غلام بود چنانکه هر یکی را هزار درهم گیرند
اگر بپند که بخورد و باندازه آن مال بیاید و اگر نه بوقت خویش

باشد بهار و سرما و برف و باران بود و گذشته خمر به هم
 مال حلال بود از جهت زنان **تو میزدی** و بدیش چون تاویل
 خمر به بود و در اکثر ترش باشد بانه وقت خویش بود دلیل بهار
 و الم و خصوصیت بود **اما بادم** و درخت او در خواب مرد و غریب
 و سکین و پیچیده بود و لیکن بادم مالی بد فرم و علم نافع بود
 و شفا و خلاص بود و خداوند خواب را از جمله بهاری و در و در و در
الروح در خواب دیدن هر چه بهتر بود نافع تر بود و بیند را قطع
 و فایده رسد از جهت مری یا دوست **اما قهوه** و درخت او مرد و نیک
 و رفیق و همراهان بود و در مفسدان و در زان را مادی دارد
 و لیکن فندق مالی حلال بود و نهی که او در اینست خدای آدم
 ۳ بوده است **اما بجنه** در وقت خویش مردی پاک و بن و نشین
 طبع بود و سجد کند باند و کرکاتی هر چه یکی باشند و مال و منفعت بود

الافقه زنان

از جهت زنان **اما بکینه** یا به ریج تن **مان** و درخت او مرد و غریب
 بود و لیکن بار او مالی حلال بود از جهت مردی غریب بران
 گونه که دیده بود **بجز** و درخت او **بجز** بود و لیکن کار خمرانی
 و بسیار که دروغ زن و ستمکار و در دروغن کوز مالی حلال بود
 از مرد و بخیل و با ساعه بدلت آید و لیکن خمر او مالی بود که باری
 و دشواری بدلت آید **اما بجز** صلاح دین و دنیا باشد و یا نشین
 او **اما بجز** و مالی حلال بود **و درخت** مرد بزرگ و شرف و سخن
 بود و لیکن بار او مالی حلال بود اگر کسی بیند که بسته خورد یا از در
 باز کرد به همدان و لیل یا فتن مالی و منفعت بود **اما بجز** و از بنو
 و درخت اینها مرد و سخن و نیکو روی و مبارک قدم باشند و منعم
 و نوادگار **اما بجز** دید که در باغ و بستن و یاد و سرای و درختی آورد
 بر آمده است ای کس است دولت و اقبال بزرگ روی نماید

ع

و ایمان بنینده بود درخت مرد بود با قدرت و توانائی
و هر که بنیند بمقدار بزرگی آن درخت در میان درختان و میوه
آن درخت مال آنکس بود که منسوب بود بدان اما درخت
بریدن و بر کردن و شکستن غم و مصیبت بود آن کس را که منسوب
بود بدان **درخت غمت** مردی مفارق بود درخت خرمات و
کاهنم اجماع ز نخل و بود که مردی غمناک و درین و ادب بود و اوقات
چوب خشک که از دهر توان ساختن مال بود و در کمر خروختی
نشست بد مردم منافق باشند **درخت که در خضر با دی سخی گفت**
چنانکه دورا خوش آمد دلیل مال و منفعت و نیکو بود و دانسته اعلم
باب هفتم در گفت و دعا کردن و درخت کشن و بر غنما و خانه
و کسیر غنما و چون سیر و بیاز و امثالها اما بدانکه کسب و زراعت کردن
در خواب دیدن توکل کردن بود بمقدار عز و جل و طلب کردن روزی

صلوات

صلوات در کس بنیند که اکت میگرد و جفت کاوی مرد است
و دلیل میکند که هر چه طلب کند بیاید و بدان برسد و مرادش
تجمل بیاید **اگر** و بد که در میان گشت زار تا و سیر بها میرفت و دلیل
کنند که این کس در صف خاریان برود و دانیال عم گفت
که هر که بنیند که در میان گشت زار تا میرفت عز و جل و وجه و است
و مهری بیاید و عیش را خوش شود و روزی بروی خراج کرد
اما گشت کردن بوقت خویش در خواب دیدن دلیل طلب
کردن مال بود و جفت کاویستن بر او گشت یا **شعبول** ز
یادتی دین و ایمان بود **دعا خواندن** در خواب دیدن و
با فتن و خوردن بهمه انواع نفع و سود و مال بود و فراموشی
و از زانی نرخواست و لا اکر خشک بود دلیل قحط و تشنگی بود
او خوشه کا و رس همه برین قباس بود و همین تا دلیل دارد

نیز گفته اند که خوشه گندم خشک دلیل فرزند و زنده گانه
در از بود و در لا چون نر و نارسیده بود غم و بیماری بود و
چون خشک و رسیده بود از زانی نر و نرخی سالی بود
و اگر بنید گشت لبوخت دلیل قحط و تنگی بود و داران ناصبت
و اگر درون جو گندم در خواب دیدن جو بهتر از گندم بود و مال
و خوشتر بود از بهر آنکه غذا و بهاران و تن درستان و چهار
با بیان است و در جو خواب دیدن چون نارسیده بود غم
و بیماری و کشتن و حرب و کارزار بود و هلاکت قوم آنجا
که دیده باشند و نیز گفته اند که درون گندم بوخت خوش دلیل
هر که مردم آن ناصبت بود **و اگر در** گندم گشت و جو بر آمد این گرس
گندم و و نای جو فروش بود **و اگر در** گندم گشت و گندم بر آمد دلیل
گند که نهان آن کس به آن کار می بود **و اگر در** همه اوقات که بنید

مال حلال

مال حلال بود و بارنج بدست آید و هر چند بیشتر بنید بهتر بود
این سیر بن گفت که گاه و گاه در آن خواب دیدن مال حلال بود
و عیش و خوش در روزی فراخ و هر گاه که خواب بنید لای مال
با بد و عیش و خوش شود اقا فرمن گاه مردی بود که مال هیچ کند
برنج و افت و نفقات کند بکفاف یازنی باشد **و اگر در** گندم گشت
در رده میرفت دلیل کند که در میان صنف غایبان شود زیرا که
مصطفی فرمود که انزع بنی آدم **و اگر در** گندم و نرنگ و با قلام
بود که رنج بدست آید **و اگر در** گندم بسیار یافت دلیل بافتن مال
حلال بود **و اگر در** گندم خورد از عمل مغزول شود و لا در آخرش
کار او نیکو شود و لا خوشتر گندم سبز دلیل فراخی سال و خیر و برکت
بود **و اگر** سبید بنید فرزندی بود کوتاه عمر و یا گرانی نر و نرخی
و با قلام نیز اندک مایه مال بود که نفع **و اگر در** و کا و رس و کمرنج

و گفته همچنین بود در تعبیر همین تاویل دارد **حجت المصداق**
منفعه دارد از جهت مرد خوب اما چنین و کید و نیز در خواب دیدن
همه مال بود و هر چه حلال باشد حلال و حرام بود مال حرام باشد
و الا همه سبزهها و مرغزارها و آب روان خواب دیدن در
فراخ و عیش و شادی و کامرانی و مال و ولایت بود **و در خواب**
نیز در خواب مال و ولایت و فرزندان بود و نیکوی کار و خوشی
باشد اما در افراد و ملک و علم آن چون سیر و پیاز و سر
و بلبیل و هر چه بدین مانند جمله خواب دیدن و خوردن همه سخنها
زشت و خوش شنیدن بود و بعضی از معبران گفته اند که هر چه
از این نوع بود از ثوری و تبری همه مردم بد نسل باشند و سخنها
زشت و مال بکراشته و همه توایل خواب دیدن چون کشید و کرم
و بلبیل و در صحنی و عدس و نخود و لوبیا این همه نیز در خواب آمده

و سخن تاویل

و سخن تا خوش بود اما **و در خواب** دیدن زنی بود بسیار
فرزند اگر بیند که با و بان خورد و بیل کند که از همه غمها بیرون آید
و نیز گفته اند که کشید در خواب دیدن و بیل شفا بود و در چهار
و غم و غمت **و ششم** دلیل زن بود و در ستان و بلند و کادگی و نیز
گفته اند که شغم و جغد و کشته تر از و ترس و کد و آنچه بدین
ماند و بیل غم و غمت و نداشت بود و در اندام **باب**
هشتم در آستان زمان و مردان و زنان و اشیاء
بطریق شدن ایشان و داروها و شرابها و اشیاء اما در مرد
خواب بیند که آستان شده است مال و ولایت یا بد و خرد
او بیفزاید و اگر نیز که زن بیند همین تاویل دارد و او را دوست
او را بکنند و عاشق نیکو شود و مال یا بد اگر زن دید که بزرگ آید
چون بود پس زاید و تعبیرش همین بود اگر نه چون بود هم شادی

بشرفی بوی رسد و عمر در از باید **اگر** مرد بیند که بار دارنده است
هم چون که زنان عمر و منزلت و مال باید و چه از زیاده بود **اگر**
در و شش بیند که فرزند را بشود عز و مال و چه باید و تو انکار کرد و اگر
وام دار بود و گذارده بود در میان مردان مغرور و عظم کرد و در ده کن
توانکار اینچنین خراب بیند از چه و مرتبت خود بیند و رخ و سخنة
آید و **اگر** زنی بیند که دختر را بشود دلیل کند که از وی باز نسل وی
فرزند می آید و مقرب می گردد **اگر** زنی بیند که از فرج او و کشتن بیرون
آید او را فرزند آید نرینه و رئیس و مقرب مردان شود و لیکن **اگر** مردی
اگر در وقت از شکم مادر بیرون آید خدا عز و جل او را نوران کرد
و انداز پس و پیش و علم و حکمت بیا موزد و فو حق آید و آید هر که
بطون آید تا تکمیل معلوم نشود **اگر** کسی خوشی را آید بیند و شک
مال باشد و عز و منزلت او بیفزاید **اگر** بد که او فرزند را بشود مرد و نسل

که او را

که او را فرزند می آید بی دین قوله خدا بجز الهیت من الهی **اگر** و بد
که از فرج زن او سبوی بیرون آید او را فرزند را بشود مبارک است و عالم
کرد و **اگر** بد که ستور او آید بشود دلیل و نیده شدن مال وی بود
اگر بیند که برادر از غمها بیرون آید و مراد با بد **اگر** زن بیند که در
دارد با همجو مردان ریش دارد دلیل کند که هرگز او را فرزند نیاید
و با متان مرصا ص **اگر** مردی خود را یا فرج یا خصی کرده یا بی شک
بیند دلیل کند که نسل او بریده شود و بد که او را فرزند نیاید **اگر**
زنی با مردی بیند که عاری یا کز دی یا مانند این چیزی از فرج باز
سرفشاید او بیرون آید او را فرزند می آید بگردار و مانند این چیزی
اگر آن چیزی نیکو بود و نیک آید و اگر بد بود بدتر **اگر** **اگر** بد بود
و طیب شدن بیاید و نسل که طیب شدن یا نفعی کردن بود
و در خواب دیدن او بهتر بود زیرا که در و اصلاح دان شریف است

و وجه حال است از قول خداوند که گفت ربا از تو
 مایه و چنین روایت است که بدان خدای بر خدایه عیسی ع
 آمده بود ماهی تازه در آب بود و نیز گویند که اول چیزی که پادشاه
 در پشت خورده ماهی تازه باشد اگر بیند که دو ماه تازه یافت
 یا داشت آن کس دوزخ را از او بکشد یا دوزخ را بکشد
 خوردن این چیز نبود و این غم و اندیشه و پریشانی بود و آن ماهی
 و شورید در خواب دیدن یکوئی و مال بود باید از او کرد و گفت
 که ماهی شور بریان کرده دلیل سفری اندر طلب علم یا ز برای حاجتی
 هستی و اگر ز بریان بود دلیل که خدایوند خواب نه از اهل صلاح
 بود و ویرا عقوبتی رسد و نیز گفتند که خوردن ماهی بنا بر این یکو
 بود و زهر آنکه استخوان وی بیشتر از گوشت وی است پس دلیل
 که بیند خواب را اهل بیت و قریب و غرضی افتد و باید که
 مکن

مکن شقه و جدال کند و آن ماهی تازه دلیل باغ غنیمت و خیر و کثرت
 و یکوئی بود اگر کسی بیند که ماهی تازه خورد لا شک مال بود و دوزخ
 خیر و یکوئی فرار رسد اگر کسی ماهی ماده بیند در خانه یا در محوطه آن است
 و بزرگی وزن و خدیه بود و باغی از او کرده اگر دید که ماهیان در
 نزدیک او شدند آن بنده بود بریان کننده اگر دید که ماهی از آب
 آمد یا از دامن وی آن دلیل سخن خفاقت افتد اگر دید که ماهی از زرد
 برون آمد آن دلیل آمدن دشمنی بود اگر کسی ماهی زنده بیند
 محمول دلیل کند که خدای یا کبوتری او یک رتبه و نماندیت اندر خدای
 باشد و در این کتاب در خواب دشمنی بود بچای با و زرد و کلاه
 کفنه از دوست داند و دشمنی را با زخم دارد اگر دید که ماهی از
 در را بکشد یا در آب فرو برد این کسی را دلیل از غرضش بود
 که او از دشمنان بر خور باشد اگر دید که بر نهنگی دست یافت و او را

گشت بر دشمن قوی دست یابد و او را در هلاک کند **اگر** بگوید که گشت یا
خایه بگفت یافت یا خور و دلیل یافت مال بود از جهت دشمن خور
در خواب مردی عابد و مجتهد و سلامت بود اندر کارهای خویش و قرانی
و خوشی او آن بود **اگر** بگوید که یکی از ایشان را گرفت یا دیدن و یکی
که یا این چنین کسی دوستی کرد و صحبت کند **اگر** بگوید که جفران پادشاه
در عقی در آن دلی شکر و عذاب و قفسی خدای عز و جل بود که در آن
نار نشسته چون روزگار فرعون علیه الله قتل و انقضای و اجماع
الایت **سند یافت** در خواب مردی عابد و عالم و ثابت قدم بود که
که گشتی یافتی یا بگفتی و بگوید که با این چنین مردی عالمی صحبت کند
که بر او قدر و بر او نظر یافت یا این چنین مردی ظلم و ستم کند **اگر** بگوید
گشتی یافت و او را در خدمت و قی یا در خوابی پیچید و حکم کرد دلیل کند
که این گشتی در صحن عزیز شریف و مکرم و عزیز کرد **اگر** بگوید که گشت او

یا این چنین

مال این چنین کسی پاید و بخورد و در خواب **سند یافت** در خواب بگوید که گشت
در کارها بگوید که بگوید که **اگر** بگوید که خرچهای باقی یا بگوید که خرچهای کسر کرد
و از کارها بگوید که **اگر** بگوید که او را گرفت یا او را خور که خور
کسرت یابد و او را مقهور کند **اگر** بگوید که گشت او را خورد
این چنین کرد که در خواب جانوران دریا و همه حیوانات را تا وی در
بقدر وقت و منفعت و آنچه دهانند خود و خوش و خوش و در صحن و در
باب **سند یافت** در خواب دید که در خواب دید که **اگر** بگوید که اما بگوید که
در خواب در شمع شام بود در شمع نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
از نور که آن نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
بر یافت که در دست و پا را بپسند و غذا و غذا و غذا و غذا و غذا و غذا و غذا
در بچند و به نام و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
نشأت و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک

اومی لود

اول او را برادر دید که ماری شخ و دست پاداشت این دلیل
 نرو و قدرت بود اگر دید که خود ماری شده است دلیل کند که این ماری
 دشمن است مانند بود اگر دید که خانه او بر آزار مار بود آن بود که دشمن
 را بجان خود راه دهد اگر ماری بنده در بستان و گشت زار ماری
 دلیل کند که در آنجا درختان و نباتات بروید اگر ماری که در حیاط
 خود و از آن نرسد آن دلیل بخت و دولت وی بود اگر دید که
 زیر درخت ماری چوب و گریبان دویرون آمد آن نشان مرگ وی
 بدان دلیل که تنازی وی را حیه بخوانند و حیه از حیات بود و حیه
 رفته بود بناچار دلیل مرگ وی بود اگر دید که سر از قصب او مار
 بیرون آمد دلیل کند که از وی فرزندی آید دشمنی شود و در دو
 و شش را نیز دید اگر دید که ماری گشت و بخون وی آمده گشت آن
 مال دشمن بود که بیاید و بخورد اگر دید که در لبه حاشی ماری گشت دلیل

مرکز نش بود که دید خوش را بخود میراث او را بخود در آورده که
کاری بدوینم کرد و هر دو نیم بدست وی بماند ای کس بر دستمال و ظفر
یابد اگر ماری بنده مرده آن کاری دشمن وی بود اگر بنده ماری در
وی باشد و مطیع و فرمان بردار اوست و او از زوئی ترسد دلیل که ملک
و ولایتی بیاید بمقدار خودی و بزرگی وی در میان ماران اگر ماری
سید یا از سیم کراور از زهر خود میدارد و از زوئی ترسد آن دلیل نیکویی
روست و نجات وی بود اما بداند که مار سفید به شمنی از سبزه خفیه
بود اگر دید که بر ماران بیار ملک گشت دلیل کند که ای کس شکر و سبزه
شود و مال بیاید اگر دید که ماری لغز لغز را مالک گشت و بهر کسی که
مطیع او بودی و به از زوئی تریدی ای کس سلاح نه زشت دلیل کند
ای کس کجی یا بد ز کجی ملوکان اگر ماران بیار بنده که میانید و مرده
و به زبانی و از آری کس نرسد و زبانی نماند هم دلیل دشمنان بود

ای کس

ضعیف و بافت اگر ماران بنده و از پیش آن ترسد و بهر سیم بخورد
و الله اگر ترسد از کشتن باید ترسد و کینه هرگز نخورد و از ماران
چنان بگوید و هر چه در جواب از ترسد چون بداند بنده ای کس
هر چه جواب ترسد در بدکاران تلک باشد اگر دید که از ترسد
بر آن که آن دشمن خود ترسد او را از زهر خود اگر دید که مار از ترسد
وی سر بردن کرد و او بگرفت مار بران کند و سگوست
و بهر کس که این کسی زندگانه در از باید اگر بران کشته باشد یا بهر
نه بنجو بود بلکه بهر آفرینش بهر اگر مار بنده در دست خود با ترسد
و بهر کس که ترسد با کینه کشتن شنی بود اگر دید که ماری ترسد
کرد و بر او غلبه شد و مار او را بگشت با شمنی ترسد
و او را بگشت کند و اگر آن مار بر او غلبه داشته بود او را از ترسد
خود باید که در آن اگر دید که کشت مار خود را مال دشمن بخورد اگر دید

اگر دید که کز در او را بکنند از زمین دشمن او را مگردانند اگر دید
که کز در او را بکنند از زمین دشمن او را مگردانند اگر دید
بترید اگر دید که کز در او را بکنند از زمین دشمن او را مگردانند
که کز در او را بکنند از زمین دشمن او را مگردانند اگر دید
با دشمن سازت کند و بر او ظفر یابد اگر کز در او را بکنند از زمین دشمن او را مگردانند
بسیار دید که کز در او را بکنند از زمین دشمن او را مگردانند اگر دید
باب در دیک در تا میرا بشکوه خراف و تر از ویر در شاه
آقا بداند آمل که در بستان جو بزرگ و قدر بسیار منفعت زیاده
هر چه از آن دید و شنید هم قوت و مایه منفعت بود از قول
تا چنانکه گفت و از آنجا آمدید به باسی نشدید و منافع اندکی در
تر از و کز چون آمل که کز در او را بکنند از زمین دشمن او را مگردانند

باز

اگر بخت و چیز از سر خود میفرودند این کی حکم باشد با حکم
داد و در او که بخت از او را در دست بود و بار او را بر سر میکشید
دید که آن داد و در او که بخت از او را در دست بود و بار او را بر سر میکشید
بسیار دید که آن داد و در او که بخت از او را در دست بود و بار او را بر سر میکشید
بخت دیدن و در بخت و بخت را سمور دارد و ناما پارسان
از دست سلطان در کند و حفر از باطل بر کند و بختی رساند
در آنرا نگاه دارد و در او در خواب محو بود با از دهنده
و صلح و بر این کار و در او را بخت و بد آموز و ادب نگاه
در او بسیار در خواب محو بود و شجاع و دیر و بزرگ و بخت و دان
و بخت با بخت و در خواب دیدن حکم که راست بود و بخت
حاجا با چنانکه هیچ که در حیف و نارا که کز در او را بکنند از زمین دشمن او را مگردانند
و یارای دهد و بخت و در او که کز در او را بکنند از زمین دشمن او را مگردانند

و دروغ زنی بکنند اما اگر کسی بپند که از اگر میباید و انگلی زر که
 نباشد و بدید کند که این کسی جفا بپند و تا و بدید رنگ از نیزه ای
 جو او بچنگ بجای دیگر عالم باشد که در دین و دنیا مردم را بپند
 و حکمت آموز و **جوشن** که گوید بگویند چنانکه مردم را از آخر بپند
 و دنیا و در اوقات **سراج** در خواب و آوده و دلد زنی
 جو چنانکه مردم را از صلا و کجی بپند از برای نفع خویش **کله**
 و **بلی** مردم را ادب بود از برای لاف چنانکه همیشه مردم را علم
 ادب آموزد و نصیحت کند **اما** نیز که بپند چون که بگویند که
 معونت بیاورد **خلف** در خواب مردم را بپند که بیان بپند
 الفت و تر افکند و بپند چنانکه خفای در خواب مردم
 در و بپند **اگر** که چنانکه خفای از خود مردم را که از بپند
 بپند و فرج یابد **خف** در خواب مردم را بپند که بپند در بپند

مردم باشد و کارگزاری اینان کند اسکاف یعنی موزه دوز مردم
 بود که بدان صفت خود را از مردمان دور دارد و نیز گفته اند که هر چه
 خدای دیدن خوبتر از کنی بود مگر موزه که کنی بود زیرا که موزه نوز
 ناسازگار و غم و ملالت بود **خزری و عطل** مردم را بپند که بپند
 کار بپند که بپند و تاویل ایشان به تاویل سراج نزدیک بود و اگر در
 کار باطلی بپند **خف** و **فروش** و از برای مردم را بپند که مردم را
 خرافات آموزند و مردم را دین است و دست بپند و خبیثی بپند
 و اگر در کرداری زنی بپند **اما** **کنم** **فروش** مردمی ولایت جوی بود
 اما صاحب نیز مردی باشد ولایت جوی و از خاص و عام دوستی بپند
 داشته بود و چنانکه باشد و بپند و بر اینان نیز گفته **حایک** و **نوح**
 مردمی بودند که برای کفارت گناهان بی کار بپند و نیز مردی بود
 که کار آید از بپند مردم بدست بپند و جمع شود و مردمی بپند و بپند

و با برکت بود خدای مردی مفرود کرد که باسی دواخت دیو
خوی بود این کسی را که بپند که خط بکشد و این کند آن سفر
شد اگر با کسی خصومتی داشته بود او فاضل آید و بر و ظفر یا به
اما نعلین که و فرارش و دباغ مردمان باشد که اکثر در صلاح مردم
گویند و مردم را در از ایشان نفع و بیکوئی و سود و دیگر فرشی زن
بود و فخر و بیکه کرد و آنچه بدیشان میده مردمانی باشد که حال
تسلیت کند **کوزه و سبزه** در هر چه دست در روان کردن
همه زنان بپوشند و با قوم **پنج انگار** مردی متافقی بود و بسیار
و اگر در کار و جز با **طلی بوقصا** معروف مردی بود و نوچه چیده
در ای راست نمانده و الا قصا بجهول در خواب دیدن
بود اگر دید که قصا بجهول اندر دای یا حق شده است اندر این
مصیبت باشد طایع و خیار و عواید از سلف با بدل درستی باشد
دیگر بود

و لیکن علوانی سردی شیرین پنجه و لطیف زبان بود و نیز
گفته اند که طایع مردی بود در این اندر کار دنیا و معاش این
جهانی و هر طعمی که از آب آتش برزند به خواب دیدن آن
منقطع بود و لیکن **اما آسپان** مردی بود که از دست و
روزی مردمان رسد و مردی با خیر و صلاح بود اما صراف مرد
بود و رخصت و به کوی و دروغ زن و اندر کار دنیای وی
نیکو دان و از آخرت بی خبر اما ناقل مردی بود تو اندر و قوی
و فارق میان نیک بد اما **ضراب** مردی بود لطیف و شیرین
زبان و خوش خوی چنانکه بمطافت از مردمان چیزی بر باید **سرا**
مردی بود منفعل و دروغ کوی و یا ش عرو یا میکی بود اما طایع
مردی بود جلد و شجاع و دلیر و بیند او را ز خاک با هر که روی تو
سخت اما رقص نود کرد بود اگر بپند که رقصی در خانه رقص کند

و لیل غم و مصیبت بود که اندر آن خانه رفتند اما دزد در خواب
مردی بود بیچاره چنانکه هرگز نرسیده بود و او را در خواب
بهر خود اما در آن موضع که دزد بیند کسی و امانی کند یا کسی
سفر باز آید یا فرزندی آید نشی او را اما دزد در خواب دیدن
در وضع ظاهر شدن بود و دل و سستی اندر و صیاد به خواب
مردی بود روسی باره و متکبر و دروغ زن چنانکه در وی هیچ
چیزی نبود اما سیراف مردی بود با نام و شاعر و نیکو و هر که با او
پس میزد آن کسی را سگوار شد و نیک نام کرد اما رفوگر خداوند
خصومت و پرخاش جدی بود و لیکن در آن گوشه که ششها
از مردم پیردینان کند و بصلح باز آرد که مردی بود که
دیگر مردمان باز نماید و از خلالت به هدایت آرد و در میان
مردمان انصاف و دوستی افکند و حق را در دسترس نهد و نیکو

معاشرت بود

معاشرت اگر چند هر سه در چشم کشیده غایب از نفع باز آید یا نه
بند چشم بد یا بشی نشی خود را که گفت که هر سه در خواب دیدن
نشی هر سه فصل در آن وقت که عازم بیت و قوت است که گفته باشند
و کسی بود و نفع و دفع و سستی و حجت گفتن فصل در آن وقت که
و بود و در خواب دیدن که از آن نیکو باشند
هر که بعد از حمله و دانش خویش فصل در آن وقت که عازم بیت
نمان باشند معتمد و رئیس و سر بار و نیکو باشند هر که
سرای بزرگ و قال مردمان باشند هر سه در حجت و نفع از آن
و اگر نماند باشند در آن نیکو و طاعت بار و نیکو باشند از آن
بزرگ در آن است که در آن نیکو و نیکو باشند هر که
معاشرت باشند با هر که و حجت که چنانکه به تلقی و نیکو از آن چندی
بر آیند و نیکو فصل در آن وقت که عازم بیت و قوت است که گفته باشند

لا تصحح جوهر را که از کمالی مردم کتب به و در بنای کمال باشد
دیر جوهر را که از کمالی مردم کتب به و در بنای کمال باشد
نصف جوهر را که از کمالی مردم کتب به و در بنای کمال باشد
نصف جوهر را که از کمالی مردم کتب به و در بنای کمال باشد
نصف جوهر را که از کمالی مردم کتب به و در بنای کمال باشد
نصف جوهر را که از کمالی مردم کتب به و در بنای کمال باشد
نصف جوهر را که از کمالی مردم کتب به و در بنای کمال باشد
نصف جوهر را که از کمالی مردم کتب به و در بنای کمال باشد
نصف جوهر را که از کمالی مردم کتب به و در بنای کمال باشد
نصف جوهر را که از کمالی مردم کتب به و در بنای کمال باشد

ملوک و سلاطین کند و لیکن با صلاح و وسعت است بود و دیگر
ی مردمان بنا کند و بیای مردی در کمالی مردم بیای کرد
نقاش مردی بود که زینت دنیا دوست دارد و باطل جوی و فریب
و از زینت بی نصیب بود پرده در مردی بود بسیار مال و سخندان
و بخت جو و مطلع و آن در و بیخیر بود سی مردی شریف و سخنان
چون مرد و پاک بدن و بسیار کار بود اگر چه در آب مردم می
در کوزه خویش دلیل کند که در خانه خود مال باید و بی منت خرج کند
زیر که اگر کوزه مال بود جمع کرده چون پاک و روشن بود و اگر
بود بر ضد این بود اگر چه که عیبه ای رفت رد دلیل بود که کسی نیست
سلطان مال و ولایت باید و غرور و زرنگی و اقبال دور از
باز کند و اگر سزاوری داشته بود سلطان کرد و اگر بندگان
عیبه خوب و صاف بود ولایت باید و اگر این چنین بود

با بزرگان بنده مال حلال بیاید بی رنج و زحمت اما سقا مری بود
از اصحاب سلطان چون حاجب و دربان و خدمتکاران نزدیک زندان
بان مری بود کوری که مردم را در کوری کند باب خود و در
دیدن کبر و ترس و جهد و مشرک و عقوبت و کشت و کلبه و
شده اما اگر کسی در خواب کبری یا مشرکی یا ترسانی بنیده و یا تهد
یا راهب یا جاثیقی و یا خنثی و یا یار غیره بنده و این که مستو
و بر صلاح و سلامت بود دلیل کند که بهر مرادی که دارد و طلب کند
و به تقای مراد خویش برسد و دینش قوی گردد و مرگش بتوبه بود و اگر
نه مشهور و معروف بود بنده در فسق و فساد و شغب و خصومت
افتد اگر دید که در کشت یا کلبه یا ترسان نماز کردی این که تو بکن
و دینش قوی گردد و از اهل صلاح شود از بهر آنکه آن جایگاه
موضع عبادتگاه و شکر دینست اگر ترس را از خواب بنده و نام و

ادبانه

اول شناسد اگر آن نام او در انصرت مشتق بود این کس را
با او یا با کسی دیگر خنک و خصومت افتد و لیکن ظفر او را ببرد
اگر جهودی را به خواب بنده دلیل مردن فریبده و در کار دنیا
خریص و شتاب زده و از زحمت غافل و بی نصیب بود
اگر کسی گاه به خواب دیدن دلیل جنگ و خصومت بود از جهت
سلطان یا رئیس یا کسی از جانی و اگر از انبی خری بوی رسد
به آن مقدمه از منزلت پیاید به نزدیک سلطان اگر دید که در آن
گاه یا آتش را رسیده که دلیل بود که مدعی را خدمت کند تا مقدمات
در خواب دیدن مری منافق بود و پی راه که در و پیج خری
نمود اگر بنده که ناقص میزند یا بانک او میشوند آن خری با
و در روع و از راحیف بود که بشود اگر دید که ترس یا جهود
مدعی شد دلیل کند که از راهی ذمت کسی مدعی و لیکن زود

اگر دید که مشرک در سرای مسلمان شد و دلیل بود که آن کسی را از اهل
نزدیک آمده بود اگر دید که گری یا مشرک در عهده می شد و نزد
فنا یا اینج کسی را مسلمان می گرامت کند از قول مصطفی ص یا بگوید که
لا اله الا الله حقیق فمن دخل حقیق امن من عذابی اگر دید که کسی از
ایشان بر پیغمبر وارد و صلوات فرستد یا مسلمان شود و در پیش
اگر دید که زنتار در میان داشت اگر اینج کسی یار و از اهل صلاح
بود پیش درست و قوی شود و زاهد گردد و اگر مقصد و نایاب
بود دلیل از خبر عیش بود اگر دید که بنا کند استی و او می کند و تمام
کردی کارش اندر دین دنیا تمام کرد و درست شود اگر دید که مسیحی
یا کشتی یا کلیسیای یا تشکده ویران شد از کسی را که بد
منسوب بود مصیبت کرد و یا غائبی از سفر باز نیاید و در
جایگاه به غیبت خراب شود اما حقیق در خواب دیدن مردی را

و دیگر

و دیگر بود اگر دید که راهبی یا مشرک در پیش او باز آمد اگر اینج کسی
متور بود طالب علم شود و می چاکر دد و یا لیری یا مغزی یا ما خودی
میان می کرد و در نزد متور بود به نهیب و صاحب بدعت کرد اما
مخت و اگر کسی به خواب بیند که خود مخت یا زنی شده است دلیل
بود که غم و مخت و اندوهی بوی رسد از جهت خصوصیت که این مخت
در و نبود و الا مخت در خواب دیدن عبرت گرفتن بود از کار نامید
اما نقاشی و صورت کرد و اگر کسی در خواب بیند که نقاشی یا صورت
کری میکند دلیل بود بر گردن کار نامع و باطل که از آن تو به باید کرد
از قول خدای تعالی غر و جل چنانکه یاد کرده انده اتی شیل انتم اها کفون
باب نود و سه در تاویل کلاه و سیاه و خراس و دکان و مطلق و
مستراح و در و و شراب و امثالها بدید دیدن کرمانه و بخت
و جرتاویل دارد در درازن بود و زن را شاهر و غم و خور و دام و دوت

و ابازا اگر کسی چند کرد که ماه شد دلیل کند که در غم و دوا و افند مکر کند
غنی کرده بود آب خوش اگر کسی در شهری یا در رهی یا در خلعتی که بار بینه و بشیر
در آن نبوده باشد دلیل کند که در آن زن بد کاره بید آید اگر در کار راه شدن
دیده بود بیرون آمدند دلیل غم و محنت و اندوه بود اگر دید که آب کرم و ده گشت
کرم بود غم و محنت بیشتر بود و آن اگر آب خوش و کرم و ده مفضل بود هیچ زیان
نمزد اگر دید که اگر کرم و ده بیرون آمد از هر غما بیرون آید و شوی یا بد اگر
دید که موی سر یا زرد از هر غم بیرون آید و شوی یا بد و سنت مصطفی
ببی آرد و عاقبت کار او بخود کرد و آن اگر توانگر بینه غم و محنت بود اگر در
که از موی لختی فرو کرد و لختی بماند دلیل کند که از و احوال و چیزی نگذاشته شود
و چیزی مانده و اگر اقصی و اصحاب سر خوش موی بینه دلیل غم و جاده و بیکوئی
حال ایشان بود اگر دید که موی سر او بکشد یا بر بخت آن مال و خورده بود
که از موی پر و در زنی بینه و آن موی زکار کردن دلیل شد دی بد اما و کان

کجا بدین

به خواب دیدن دلیل دولت و سعادت و عز و مرتبت بود اگر دید که
بر دکان نشسته بود و جامها افکنده بود این کس مال و نعمت تمام و بیکوئی
و از میان مردم مغرور و مکر و بیک نام شود اما اگر کسی در خواب دیدن
چون مرد یا بزرگ یا رئیس بود و خداوند خواب در زین نفع و بیکوئی
یا بد و اندران موضع فراخی و از آن پدید آید اگر دید که رسیه از ریه
بار خور و بیکد دلیل بود که زندگانی وی در از شود و عیشی بر و خوشی کرد
و دولت و اقبال روی نماید اگر بکشد که رسیه شسته شد خداوند رسیه
پنج مرگ شود اگر دید که رسیه خواب شد دلیل کند که اندران ناحیت قطع
و شکی پدید آید و تاویل خراس نیز به عینه چون تاویل رسیه بود اما **مطلح**
و نیم صف و عطبه و طایفه و مستراح و کیفه اینها در خواب دیدن که با نوبی
خانه باشد و زیادت و نقصان دیدن اینها بکشد با نوبی خانه باز کرد اما
لاب در خواب دیدن مرد خرسند در خواب دید که از دوا ای آب بخورد یا

از خزینه داری مال و نیکی یابد اگر دید که دولت چنانکه شد دلیل کند
داری بر داما دار و مال و شراب که در شهرها چون شراب سبب شراب
ای و شراب بنفشه و امثال هر چه اندر بخوردن خودش و نیز بر دیگران
شفاء و راحت بود و رستن از غم و شادی یا قهر و ازین جهت هر چه در شراب
و شور بود و بخوردن مکره آن دلیل غم و اندوه و پریشانی بود و اما
کوار شهرها در خواب دیدن و خوردن همه مال و شادی و راحت و خوش
و برکت بود و مال و نعمت و دولت و نیکی در خوردن در خواب
توبه نصوح بود چنانکه هرگز دیگر مکنایه و معصیت باز نگردد اگر کسی ببیند
فقائی یافت یا خورد مال یا بد از مردم بخیل و سفته و بود که این
چنین کسی را خدمت کند اما فقاع و از مردی بود که نفع و الله اعلم
باب نو و چهار در برون و بر آستان شدن و باز آمدن و بالا و نشین
و از برای بیای شدن و اگر دید که کسی از زمین یا آستان برید دلیل چنان

بود یا نیکی

بود یا سفری مبارک یا نفع یابد اگر دید که روی مکر می برید دلیل بود که
بنده در آن سال چنانکه اگر دید که باز از گاهی برید و دیگر دید دلیل بود
که مردمان برو غیبت کنند اگر دید که می برید و در شهر خواب شده است
دلیل کند که پادشاهی آن شهر را با و غنی خواهد شد اگر دید که در هر دو
دلیل زبانی بود که بوی رسد اگر دید که می برید و در میان آستان بی
ناید شد دلیل مرکب وی بود و اما به اندر شدن دلیل بالا که شرف
کار وی بود اگر دید که برید و در کوچه ای رفته است دلیل رستخیز و نفع
بنده بود اگر دید که برید و از کوچه ای بر آید مراد و مقصد خود به
نمی یابد اگر دید که برید و بریدن بی بر بود دلیل کند که این کسی سفری
کند و در آن سفر غرور دولت و جاه و مال یابد اگر دید که برید و بر
بر آمده است یا موی بر آمده است و نیز کسی مال و کسوت و غرور و شرف
یابد اگر دید که بر آستان نشسته است و نمی داند که باز خواهد آمدن

یا نه ام دلیل بزرگ و غر و شرف و دولت بود اگر دید که از بای
به بی می چند دلیل بود که این کس مردی بود زن کننده و سکنی
بد روح و طلاق خوانده خاکه گفت یکی را طلاق دهد و دیگری
نخواهد اگر دید که بازی یا گری یا چرخ یا مرغی در مرغان صید کند
او را بر برد و او را بر دوز از نیت این مرغ بیفتی دلیل کند که
اینکس بالا کرد و سلطانیت و بزرگی بیاید و لیکن دینش تبا شود
و به مصیبت مشغول گردد و از زورت بی نصیب ماند و اگر
که از دست بچ می پرید ام دلیل سفری بود و او را و لیکن نفع کند
باشد و بیوسته در کار باطل بود اگر دید که از جای بی می پرید ام
دلیل سفری بود این کس را یا خیر و برکت و سلامت اگر دید که می پرید
و بر درختان می نشست دلیل کند که اندران سفر یا بهتران صید کند
و با ن نزدیک گردد اگر دید که از بر پشت خود یا شکری پرید

دلیل سفری

دلیل سفری بود یا نه حق وی بی نفع اگر دید که بر روی خودی پرید دلیل سفری
بود اگر ن و بسیار نفع اگر دید که راست بر آسمان پریده نه رسیدیم دلیل سفری
بود هر چند در مبارک و با نفع یا بر و غر و جاه و منزلت اگر دید که با آسمان
و باز باید توبه یا بد کردن که این کس در رجعت نزدیک آمد بود اگر دید که بر آسمان
شد و باز آمد این کس سفری کند و نفع یابد و سلامت یازاید اگر دید که در آسمان
بیفتی دلیل بود که بنده زن را طلاق دهد و دیگری نخواهد اگر دید که بر آسمان
شد و در آسمان کشته دیدیم فرشتگان را دید این کس حج کند و روزی
بروی فتح کند و معاش بر و آس آن شود اگر دید که با فرشتگان بر آسمان
بی نیت و تسبیح میگفت این کس از جمله نزدیکان و حایان و زاهدان کرد
و غر و شادی و جاه و مال یابد اگر دید که چون مرغان در هوای پرید دلیل
کند که ولایت و ریاست و نهی یابد و کار ابرو کشته کرد و عیشی بر آسمان
شود اگر دید که از برای خویش بر برای دیگری یا خانه بخودی پرید بنده

باید که قوه کند که اجلس نزدیک آید و دست اگر دید که از با یک
بغیر بد یا از دیوار بر دیوار است این کی از کار بکار در شفا بقی
و از اثر بشهر در دیاب و در پنج در کمر و خانه و در کشت و چهار طاق
و در کتانی و استماله آقا به الله سر بر بزدیدن بر چند و به تغییر در
زن و غیبت و مال و خیش خوش و در شرف و در شرف و در زن از توره
و در در زن و در تکرار مال و در با یک و یک کثیر با جلال اگر کسی بپند
که سر او از آنکه بود فروغ زنده است و در با حق و در بابت و در
و در تر بود و در گفته اند که بود که نماز روز و حال شود اگر دید که در کار
کشت و در بیک و در خرم و در شرف و در اگر در بر بسته بپند و در اند
و در در خوب از آن بود و در دلا و در بپند و در در و در و در و در
و در تر بود و در چهار طاق بود و در سر و در بیک زن یا خا و در بود و در بیک کچنه
در خانه و در بیک زن بود و در مال و در سر و در خا و در سر یا زن بود و در دلا و در

که در

که خدای سر او بود و در بیک متر و زن یا خا و در یا خرنه بود و در بیک
بیزنی بود و اگر در خست بپند و در بال و سر او بود و در بیک زن بود
و اگر کسی بپند که با بستر و بیکند یا با بیکند و در بیک زن کردن بود اگر
بپند سر او خوش و در اند و در نا پند و بپند و در بیک زن و در بیک زن
بپند بود و اگر بپند سر او خوش و در پند و در بیک زن و در بیک زن
این کی را و در خا و در زن و در بپند اگر بپند که بپند سر او خوش و در
بیک بیکند آن و در بیک زن و در بیک زن و در بیک زن و در بیک زن
بپند و در بیک زن که بیک کار و در بیک زن و در بیک زن و در بیک زن
که در سر او بود و در بیک زن و در بیک زن و در بیک زن و در بیک زن
و در بیک زن و در بیک زن و در بیک زن و در بیک زن و در بیک زن
که در بیک زن و در بیک زن و در بیک زن و در بیک زن و در بیک زن
سر او و در در خست و در بیک زن و در بیک زن و در بیک زن و در بیک زن

که در امر رفت و خدادوند مراد امید دارند ای کی زنده در تیرج کنند
و از آن جهت مایه باید اگر دید که اندر امر او همه چیز غایت این
و دلیل در از این عمر بنده خواب بود اگر بنده که خانه میکند تخت بخت
این دلیل جمع کردن مال حرام بود بر حق و اگر دید که بخت بخود
اندازد و برون نماید دلیل بر آن بنده بود اگر برون آمد به هم
چهار بود اگر دید که آب بخانه در اندازد از خانه که در آن آب
این دلیل فراغت عیش خوشی و از انداختن خواب بود اگر در آن خانه
از دیوان بنده دلیل بر آن خداوند خانه بود اگر دید که خانه دیوان
ند با چوب شکست یا بر کنده شد آن دلیل بر آن محبت بود اگر دید که خانه
خود در بجا روبرو رفت اندک دلیل بر آن مال در بود اگر دید که خانه
دیگر را رفت آن نفع بود و در بود و اگر بنده که در امر خود
بدلت خود و بر آن میکند آن حقوت که آن بود که بر باز کند

فکاه

تقاضا بخود بیوتم باید دیدی انوشی اگر دید که سرای با وی سخن
گفت دلیل که اگر آن سرزن زن که با مال و جاهت و بر تمامی مراد خوش
بر سر اگر بنده که خانه وی خراب کرد بد آن زیادتی عمارت بود و در آن
اگر دید که سرای زیر و زبر بر شده است دلیل بر ذوال نعمت بود و قول
تقاضای مسکن هم لیکن فریب هم آن قلیل اگر دید که سرای وی از سر راه
دیگر آن هنر است دلیل بر غرور و جاه و شرف و منزلت وی بود اگر خانه
خود در از آنکه بود فراخ تر و بزرگتر بنده آن دلیل بر زیادتی مال و نعمت
و خوش عیش وی بود اگر دید که سرای نو اندر شده دلیل بر بافتی مال و
نعمت خودش و عیش و طبعی سازی بود اگر دید که سرای نقش نگار شده
این کس غرور و بزرگی و ریاست و مهتری بیاید اگر دید که سرای تاریکی اندر شده
دلیل بر غم و محنت و وبال بود اگر دید که در میان آسمان و زمین اندر شده
دور از بنای بود و نیز دلیل بر محبت و کار و زحمان بود و آن که آن بنای

از یک و از چند دلیل منفعت بود اگر دیده که در خانه بر او دریا بست
کسی را بصیبت عظیم قرارسد اگر دیده که در خانه وی قوی گشت بی انداز
دلیل کند که مردمان بی دستوری وی به خانه وی اندر آیند بصیبت وی یا
بغیر از نش اگر دیده که در برای او در خانه او یکی شده است دلیل یافتی
زنی بودینده را با مال و جمال اما پاشنه و رسته در زن بود از قول اگر
چنانکه گفته زن اسماعیل را گفت که شوهر را که که باشد در نیکو نیامده
و دیگر کنی و برادران زنی دیگر خود است و اگر خانه خویش را در دو در خانه
پند دلیل کند که این کسی را زنی عاشق دارد اگر دیده که کسی با چوکی بر خانه
او در آمد دلیل کند که کسی با کیزک او یا زنی سختی دارد اگر دیده که در خانه
او را دو حلقه زده است دلیل کند که این کسی را زنی یا کسی سرکاری دارد
اگر دیده که وی حلقه در میزند دلیل بر آمدن حاجات و مستی شدن
دعا بود اما گوشت و غرق در خواب دیدن بر تامل اندر مال و

و خواست و این بود اگر دیده که بر سر کوشک یا دیواری بنده شده است یا
دیگر بدینچه اند این کسی غرور است دی و مال و دولت و نهی یا به اگر
دیده که کوشکی یا می کند زنی با مال و جمال را بر زن کند و اگر این چنین
خواب ملکی پند زن را طلاق دهد اگر دیده که بر در خانه وی نزد
ران کار میکند این کسی را با خویش و ندان وی خصوصی افتد اگر دیده
که در وی در خانه وی شده و چیزی ندیده دلیل کند که اندر ران
خانه کسی میرد اگر دیده که ستون در خانه وی بقیه دلیل کند که خداوند
خانه را از هر کسی بود اگر دیده که بر در خانه خویش در دو دیویند
چون خرس و بیک و مانند دیگران دلیل فاسقان باشند که
خداوند که با زن وی خیانتی کند اگر دیده که پشت دیوار خانه
یا گوشه داده یا بر سر دیوار زشته بود دلیل بود که بنده مال
بیا یا کنی یا به اگر دیده که حصی یا حصاری و پران میکند دلیل

بر که بنده بود یا بصیحتی رسد او را اگر دید که چندی اندر شد که
مردمان آنجا نگاه هر غلام و ستمی را بودند و اینجای حاکم
و مرک بنده بود اگر دید که بر مرک کوشی شدن یا بودن اگر بنده
مردان را تهری بود و بزرگی باید و کارش بالا کرد اما کوشش فر
غرفه خواب دیدن دلیل غروجه و مال و دولت و ریاست
و بزرگی و اینجور رفعت و بندی بود از مقول خدای تعالی
چنانکه گفت و این فی الغرقات آسمون اما هر که کوشش و سر
و بستان و آب خوش بر خواب بنده خدای غروجه و اینجور
بر ادای دو جهانی بد هر قدر تعالی الذی جعل فی السماء و جعل
و فیها سراجا نیرا اما غرضه خانه نیزه می تاویل را دارد اگر
که بر بهی بنده شد دلیل یا شعر دولت و رفعت و بندی بود
بقدر بنده آن و مقرر و بزرگان آن شهر و ولایت کرد و این

بولستان

بولستان در خواب بهشت و جنت و بی دار در زن و مال
و عیش خوش و بزرگی و شادی و قوت و روشنایی اگر
که اندر بولستان بود یا شد اینجور کسی زنی بزن کند بیکو جمال و جبار
قدم و خوش خوی و دولت مند و از آن جهت عاقلش بیکو شود و
کارش بالا کرد و روزی بروی فریاد کرد و از غم سر بهد و بود که فر
زندی آید او را بیکو بخت اگر دید که از سوره آن بولستان خبری بخورد
تا ویش از آنکه گفته شد بیکو تر و بهتر بود و از آن زن یا کز که مال
و دولت و اقبال باید و عیش خوش کرد و باب خود شمشیر در
آنچه دولت کند بر درازی عمر و ملوک و سلطانین و بیکو حال
ایشان و دیدن آنکه و صحابه و امثال اما بد آنکه از رستای ابراهیم
بن عبد الله کرمانی بر سده اند که کدام خواب است که دولت کند بر
درازی عمر ملوک و سلطانین و سعادت و بیکوئی حال ایشان گفت

آبی روش و سرد از رودی یا حوضی یا از زائویه یا از بسوی و
اگر این چنین خواب سلطان یا وزیری یا رئیس یا تهری بیند
دلیل کند بر درازی عمر و بگوئی حال ایشان اگر طعمای فرودان
یا بسیار به خواب بیند یعنی تاویل دارد اگر بیدار شود یا بگریه
خواب یا جزای شریعی میخورد یا بر دست میداشت ام چنین بود اگر
دید که علامه در از بر سر میداشت یا شمشیری یا کیم یا چتری یا سرا
برده میداشت یا شادروانی یا غسل میکرد و یا دست روی
می شست و یا نه از میگردانید در خواب آنست که دلیل کند
بر درازی عمر ملوک و سلطان و بگوئی حال ایشان و هم
از و پرسیدند که آن چیست که دولت کند بر بگوئی حال ایشان
بر نزدیک خدای عز و جل گفت نماز کردن در خواب دیدن و روی
راست بر قبله آوردن و رکوع و سجود و تواضع تمام بجای آوردن

ابا کاف

و یا مصحف بردست در شفق و یا قرآن خواندن و یا بر رسول
درود و صلوات فرستادن و یا در پس پیغمبر عارف و از و بازگشتن این
همه دلیل کند بر بگوئی حال ایشان بر نزدیک خدای عز و جل اگر چه
که از بیک مردان و که شکند و یا یکی که از اهل بیت مرده رند
یا دکنه و بگوئی گوید و یا برایشان رحمت فرستد یا ایشان بروی
سلام کند و سلام ایشان آن بود که در ایشان است دهند زیرا که ایشان
جای راست باشند اینهمه دلیل کند بر بگوئی حال آن جهانی اگر چه
که دست در ریش زده بود و یا رشته از بهر او می افتد اینهمه دلیل
بگوئی و خشنودی خدای عز و جل قوله تعالی و اعطاهم و بکل الباقی
و دید که دست آدم عارف را گرفت یا بوسه داد این کس ریاست و تهری
یا بیدار بود و دست و شمشیر میخورد و نشوید اگر دیده بود که بر او عاصی شد
اندر شقاوت و هلاکت افتد اگر دید که بار و نزدیک شد بخت و دولت

و اقبال او در روی نماید و از همه غماها برهد و شوی یابد و اگر
وام دار بود که درده شود و اگر این چنین خواب بریش بیند مال زیادت
کرد و انقضای با این هم هر که بیند بفرمان زن کاری کند اگر بیند که
ملکی یا ستمانی در ملک گشت و پس که ببردی بزرگی از هزاران نفر
کند اگر کسی خواب بیند که آن دیلی متری کند و بینده نه لایق
متری بود آن خواب بهتر او را بود بخند که اگر زن شود را بود
و اگر فرزندی به لایق بود پسر را بود اگر بنده بیند خواب را بود
اما اگر در این خواب بقیه از دنیا بود بهتر و بزرگتر شود و کار
بیکو کرد و الا هر طواری که ملوک و سلاطین بیند و رجب بود
تغیر آن زودتر رسیدن تا حقیقت آن خواب مطلع شده آنچه
کردنی بود بی آن زد و بر رعیت شفقت نماید و عدل رود کند
تا از آن خواب زودتر بوی رسد و کارش بیکو تر شود و حدیث

و وجهانی بیاید اگر از آنکه یا اما مان یکی را خواب بیند
چنانکه امیر المومنین علی بن ابی طالب علم و یا فرزندان
او زنده بوده اند ابی عدل و داد و انصاف پدید آید و جو
و ظلم و ستم بر خیزد و مردمان بعلوم و موهبتی مرغوب گردند
و علی و فقهار از غر و شرف و بزرگی زیادت شود و اهل بیت
خدا را و حقیر گردند و کار اهل بیگی در انحطاط و او آواره کی
افتد زیرا که گفته اند که هر که از اما مان یا بیک مردان یکی را
زنده بیند سیرت و طریقت و نهاد او در دینی استوار شود و سعادت
و دین قوت گیرد اگر **ملوک** مرده در زنده بیند چنان بود که اگر
ملوک عادل بوده باشد عدل و داد در دینی استوار گردد اگر **ظالم**
بوده باشد ظلم و جور و ستم در دینی استوار شود اگر کسی را اگر
بیکو و نام بیکو بود بیند زنده شده این که خبر و برکت و نفع یابد

مادر اگر دید که طایفه بخت است بماند و دیگر کند که مادرش میبرد
 و فرزند بعد است بماند اگر دید که آب برکت و طایفه بماند دیگر
 کند که فرزندش میبرد و در سلاطین و اعیان و سلاطین و سلاطین
 برادر باشند اما شورش و شورش برادر بود و اگر شود از آبادان دیگر
 چند دیگر شود و اگر شود که خداوند خانه به با مال و نعمت و خوش
 عبیر و فراخ روزگار کند که در خورانی برادر و روزگار و فراخ
 خود خوشی برادر خوشی کند و کارش با بد ببرد اگر شود در خواب
 و در این بین خداوند خانه را به هم میبرد و نیز گفته اند فراخ و فراخ
 و جز این و طشت و آب و کاشی و آفتاب و طایفه و طایفه این
 در خواب دیدن زن به پارس و پاکیزه و با مادر و مادر و مادر
 و عدد دات باشد و در آن هر چه آهنگی باشد چون سندان و سندان
 و فایک باشد و یا آره در و در گران و یا سوزن و یا سوزن و یا سوزن

باز رفتی

با و نش گفتش که آن و برادر است یا هر چه از آهنگی باشد و در
 قوت و شفقت بود و از قول خداوند میسر باشد که گفت و از آن که
 غیر با پس شد و در منافع الناس و صلاح و صلاح و صلاح و صلاح و صلاح
 صفت باز گوید و الله اعلم باب **نهم** در نام و در نام و در نام و در نام
 منقلب و پاکند آقا بداند صید کردن در خواب دیدن خوشی و خوشی
 کردن بود و در خواب دیدن مرد بود که کارهای پاکند
 و در بدت و جمع شود با هم و در با فتنه و در با فتنه و در با فتنه
 کرد و گفتش که در هر وقت که میبرد باشد و پاکند و پاکند
 جمع کنند و جمع را پاکند و به صلاح و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه
 که در نه کنند که کارهای زن را در آهنگه ناز و با را بند از بهر
 نهایی و بر رفتن و کوز در خواب دیدن زن را نهایی و پاکینه کرد
 راجع و با و در زهای گوید دارند از بهر آنکه پاکینه از جوهر

زمانی که در بی دایان در خواب دیدن آن بود از بر آنکه
 جانشینت بنا و طایفه و بیان کرده این همه در خواب خداوند
 حضرت زکریا و یحیی و عیسی و ابراهیم و اسماعیل و یوسف و موسی
 بود با دعوی که یحیی علم مردانم و آن علم در خرافات بود مآخذ
 بود از هر خبری که تو را خبر دانه و فرق کند در آن دنیا زنی مرد
 بود و نفعت و نیکو سخن بود زن مرد را حایه که بود اما نازن
 مرد زنانه بود و آگاهی مرد بود که دعا و جادو و ریش و هر که
 را بخت قهر و ستم کند و است رخصه و نصرت مانده بود و مردی
 بود طلب کند و کبر او صلا نبوی اما کافر و فرزند و فرزند و فرزند
 فرزند و اتر بانی و نیز فرزند و یوز و یانی و نجاس و کثرت بانی و
 لکه فرزند و غریبه این همه در خواب دیدن امیران کنند که پدر
 ملک و دولت ایشان بود اما در حقیقت فرزند و کرب فرزند و کینه

(فانی)

فرزند و دشمنان هم نمیزدند و غلبه یافته اما که کهن مرد بود
 که بخت کار بر زر و عظیم غلبه کند و لیکن چه کهن در شمار
 که بود تا به کهن چنان که پدر در آنا آب نیامده بود اما بخت
 لیکن در این مردان و در خانه و در خانه بود اما فرزند و در خانه
 این همه در کتب و کتب بود از هر شیر کام او اما فرزند و در خانه
 مرد و بداند که همه سخنان و در لطیف و شیرین گویند اما در خانه
 مرد و رخصه که در آن خوانی بخت اما بر سر فرزند خداوند خواب
 غم و غمت و اندوه بود از هر آنکه همه تر که در خواب دیدن غم بود اما
 که هر فرزند و مرد و در فرزند اگر بخت با او بود و دلیل قوت
 در بود اما که در فرزند و در فرزند و در هر چه جو بابت مرد بود که
 کند و بی را برینا اما که در خواب دیدن را راست بود و اما
 و لکه در غمت و در بخت و در کینه در خواب و در رخت باشد

و خندیدن غم اندوه و نداشت بود آقا چشم کردن در خواب
 بن است بود چشمان چهار و رباط در خواب دیدن سیمای بود اگر
 کسی بگوید که اندیشه را در قلعه با در چهار سر شده این کی باران و یک
 مرد خود در پیش قور کوه اگر دید که اندر قلعه با چهار سر آید چشم است
 برون و دست اندر آید از دست کج زده بود کار و بین و قوی
 بود و است گرفته بود چشمتان هر کار دنیا در بود و یکبارگی که کوه
 در خواب در میان خواب بود و در آنه فانی و یکبارگی که کوه
 اگر جابر آید آن را بگوید که خواب و در آن نه دست مردم آنجا را علم
 تنم و در آن رسد اگر جابر آن را بگوید که آید آن نه دست آنرا علم
 بر او کرده و دید بود که و یکبارگی که کوه و در آنجا و در آن
 و اندر خواب دیدی بود و نه که ایدنا الله است و یکبارگی که کوه
 در راه است بر او و بین و قور کوه اگر دید که راه که کوه این

از حق نباید بود اگر دید می شود در راهی نمیداند که راه کی است
 دلیل می شود که بود این کس را در بخشش و نیز و دنیا بود اگر اندر
 راهی را باطلی بنید یا بنده زاری یا جاده نری این نیز نداشتی و نیز
 و اسام وی بود اگر دید که سرای وی از آن بود و عمر وی در راه
 شود و نعمت بر وی پانیده کرد و اگر دید که سرای او بیست و
 یا جاده او از آن بگذرد این نشان کوه تا هر عمر و زوالی نعمت وی بود
 اگر کسی در آن خود در فرج بیند و یکبارگی که کوه بر وی فرج کرد و اگر دید
 که یکبارگی یافت یا یکبارگی با و یکبارگی دید و یکبارگی با و یکبارگی نیست و مال بود
 اگر کسی که در وی یکبارگی دید و یکبارگی که دعا با دعا فرزند آن او سبب
 شود و در ادای خویش به تمامی باید اگر دید که خواست که در وی یکبارگی
 و نتوانست که شود تا ویشی بر خند این بود اگر دید که بر عهده یکبارگی کرده بود
 به امیدای خود برسد اگر دید که نماند و یکبارگی از حاجت او و او شود اگر

دید که بخانه اندر رفتند نماز میکرد و دینی بود که این یکی از زنی می باشد
چون آمدند که دید که بر بانی نماز میکرد و این خواب دینی یا غیره
یا سفری بود او را اگر دید که بر لب عرض نماز میکرد و این یکی زن
بیکانه از تنویر می کند اگر دید که بر سر زعفران نماز میکرد و دلیل کند که
عاجات او را نشود اگر دید که بر سر کوهی نماز میکرد حاجات
خود بر تمامی از سلطان آن حاجت یاب و روزی بروی فرا
کرد اگر دید که در دریا یا در میان نماز کرد و این تاویل
دارد و حاجتهای خود از نیرکان به تمامی یابید به امیدهای
خود برسد اما قاضی در خواب دیدن غذای غریب بود و آن
اگر قاضی معروف بنده همان قاضی بود اگر زن جوان را دید
که بجزیه شده است و پیش بصلح آید اگر مردی را دید که کلاه
شده است دلیل بر غری و کار دانی وی بود اگر دید که غری

از وقت گذشت و جای نمی یابد که باید که نماز کند و دلیل کند که در خواب
اندر کار وی چه آید هم دینی و هم دنیا بی اگر چه بنده که قضا می میکند
دلیل ملکوت وی بود اگر دید که هر دو دست وی جدا شد دلیل بود که از
از وی جدا شود و اگر بنده که باز بدو پیوسته شد دیگر باره داشتی کند و باز
آید اگر دید که خدای از سر وی دستاری را بود هم دلیل کند که زشتی از وی
جدا شود و آن خادوت را از خود ریا تا چیزی نوده باشد دلیل کند که زشتی
بیریزد اگر خادون بود و دست غریبی چون بخورده بود ناچار غریبی شود
اگر بنده که از شهری کاروان بر میرونند هر آنکه بخیرد اگر در خانه
خویش خرنده بنده یعنی منفی را دارد اگر بنده که کاروان سوی شهری رفته
از بیماری صحت یابد اگر دید که نزد بانی نرسید دلیل بر ندادنی دولت وی
اگر دید که بر نزد بانی میرفت و باید باین نزد بانی از زور بود دلیل کند که دولت
پیش از وی برود اگر نزد بانی آید یعنی دیده بود دولت وی باشد اگر دید

که انگشتی یا قوت از این باز سبب یا از خردی سخت دلیل کند که این کس
زنی بزن کند سخت دل و بی رحم و مفلس اگر انگشتی از شیش یا از جری
و نرم پند آن زن هم رنج و درویش بود اگر دید که موشی در آب قوت
دلیل بود که زشتی به چشم از خانه وی بدر رود و زود آشتی کند و باز آید اگر
وید که دست او از بهلولی وی برون آید دلیل کند که این کس مالی یا به اخته
زنی از بهر آنکه دست را به تازی به خداوند و به نعمت بود به بهلولی زن
اگر در بریند که زود چو میکند دلیل بود که زنان را دست باز دارد و اگر خسته
بود بکشد اگر بکشد که باز زین بدوش میار و دلیل کند که کسی از کس را و یا
شود و آن بیماری از خضر بود اگر دید که سروی زیر میزند یا بوی نام میار
اگر دید که سروی سیمین شد یا یکاه و جاه و حقیقت او زیادت شود
اگر کسی سرخویش از کد و یا جوی پند هر آنکه میزد اگر مکی پند که سر زنان را
موی بر آنکه سرش دراز شود و جاه و مال او زیاد گردد و اگر دید که موی

از زبان بر کند یا چار ببرد اگر پند که جامه این دار و خطا بر شده دلیل
کند دلیل کند که نزد لیکن او کسی ببرد اگر پند که مرد مرده خوشی را زود
بیم بود که این کس چار شود و نیز گفته اند که زبانی رسد شایسته بود که کرده
بود اگر دید که زنده مرده را میزد و شفقتی یابد و اگر مرده زنده را میزد
زبانی رسد شایسته اگر کسی دید که سرخویشی را میزد اگر پند که مرده بود و دم
و حقیقتی نوی رسد و یا بود که خوشی در وسط هلاکت است که خاک مثل
کوند فغانی سرخویش را میزد و اگر دید که آسمان انگینی یا بر در میزند
دلیل بگوید و فراخی بود بر خاص و عام اگر دید که آسمان آتش بارید آن
دلیل بود و ظلم و ستم سلطان بود اگر آتش از خن و مردم را میخورد
دلیل حرب و خون ریختن بود در آن راه و خاص و عام را یا بکشد که در
از خدمت بود اگر زنی دید که در پیش مردمان مقنع از سرخویش بار کرد
و دلیل بشرد و سوادتی بود اگر دید که یا در حلقی درختی خشک شده است دلیل

کنند که بپایند بهر شود و یا غایبی از سفر باز نیاید اگر کسی فوت فی جنب
و اند روی آب روان اینک کسی زن خوب روی را زن کند و در آخر نشاند شود
در بهشت رود اگر دید که او را بخت نیست و او از زن بختان میوه بخورد
کنند که اینک کسی مال یا به از بهشت زن تواند اگر کسی خوشی و یا غیری را در میان
و زمین مطلق استاده بپایند اینک کسی مال و ولایت عظیم یا بد و بیک در آن بقای
نبود اگر بپایند که او را بد و نیک کرده دنیا بیک کسی را در ادری یا خیر نری بپایند
نیز گفته اند که اینک کسی دوزخ بخواهد اگر بپایند که اگر نرسد است بیک بود چنانکه مصطفی
آن اگر نکند شعبانی و دنیا جو عانی بوم القیاس یعنی این حدیث است که هر که
دنیا بپایند یا شد در روز قیامت و اما خود را نشاندیدن نه بیک بود اندر دنیا و
برای دیدن بیک بود اگر دید که از آسمان برین آویخته است اینک کسی ولایت و
بیکوئی باید بود در دنیا بیک بود و نقد را بیک از زمین تا او دیده بود اگر دید که در دنیا
فرورفت یا وقت نماز دیگر شد بیک کند که اندران کاری کردی در وید از آخر و غیره

چون مانده بود

چندان مانده بود که از آن وقت تا شب و ماه نهم چنین بود که از اول
تا روز نهم روز و اول ماه تا نهم ماه بر همین قیاس و اندازه کرشمه مانده
بود و مقوله استخوان که در خواب دیدن مال بود و بیک ملک در خواب دیدن
شخ شخ عین نقره بود که دید که کسی وی را چیزی دهد یا دو یا نیت و
آن دلیل خیر و برکت و بیکوئی بود هم هر چه دهنده و هدیه داده را و بیک اگر کسی
چیز را تاویل به بود آن هدیه داده را نه بیک بود اگر سطلانی بپایند که در آینه
نمود از ولایت مضرول شود اگر کسی بر سر عیسی بندد دلیل زیادتى حاجت و
و سلطانیت بود اگر کسی خود را آتشی بپای بپایند عیسی بوی رسد از نذر زنی بپای
اگر دید که در آسمان بخت ده اندازد و یا غیری را یا امر خلق را و بپایند که
سمیه میکنند اندر دنیا و برون نماز دلیل کند که در عیسی قوی شود و بپایند
قبول افتد و دعا مستجاب گردد و اگر دید که بر شب نماز بیک و مال و نعمت
یا بد و روشنائی چشم زیادت کرد و چیزی بپایند که از آن طبع نداشت بود اگر

خود را غم ناک بزند و در یاد اگر دید که بر پشت باران سوار و آفرین
که بوسه رسد بمقدور گویان ای که دید که بکشتی در راه پوشیده بمقدور
ای کس با زنی خویش عجب کند اگر چه مرد در چندی که عیاضی نه با هر کسی
تو یک کند اگر بپند در خانه نه اگر این کسی تو را که تو را که از زیارت
شود اگر در شهر تو را که در منعم گوید که در خانه رفت و آنگاه
درخت خام بود این کس زنی کند خوشی و شادی سازگار اگر دید که
که دند اندر شهر بار رحمت آن نشو و خط و تا سخن بود اگر دید که اندر
طایعون افکار اندر آنجا حور و عجب اند اگر دید که سالی زیاده است که
دلایت بخشد آورد و اگر نه از این بود هم خط و خط بخشد آورد و این کار
قول و انبال که که جان باغبان تو و لیکن دعا که خدای
صحت و غلبه دعا و او را بخشد بی جو اگر دید که در خانه در کشی ماری
بخت زنی مهر و زبرد که بخت زن بود و انبال نکشت که اگر کسی بپند که

بالا

بالا نه آورد بکند زنی بچند با او خجاست کند اگر بپند که این است
جان افکار و یک کند که زنی بپار شو اگر دید که این اب در آب غرق
زنی نماند نه اگر زنی بپند که تاج بر سر در و حالش بکشد و کارش
و نیز گفته اند که تاج بر سر زنان از نهر جو مردان را ملک و دلایت
اگر در خواب دید که صلات فرستد بر پیغمبر و کاروی و دنیا را بگوید
و است باید بقول مصطفی که گفت فرستاده مرا که علیه
ترتیب و فرستاده مرا که تره اگر دید که آهنگ بر دست و در چوبی
زنی شد و لیکن عجب و جاه و است و بود اگر دید که مادر صید بکر را از
دریا بیاورد جو خلق باید از سلطان با زن شریفه را زن کند این بیری
گوید که اگر کس بپند که در خانه خوشتر از کس زود آن در در نمیشد
بسر در خانه افکار و بپر و زن خانه دلیل کند که این کس را خوشتر
بشود دهد و از خانه بدر فرستد و از سر زن خانه آورد و از آن

بعد که شوهر گرد زنده یا مرده او را در غریبی نام گردید چنانچه اگر زن بماند
پیش از شفا یا بد و حال دهان یا بد زیرا که برکت بود برکت می بود
و شفا بود اگر زن دید که مرد در محراب می ایستاده که می خواند یا بد از خانه
که می نداشت بود اگر چه مرده یا مرغ زنده یا مرده از زنده بماند
از طلوع داده باز آید باز زن کند یا بد فرشته را باز خود
یا پسر از دست رفته را باز یا بد اگر زن بماند که چون مردان
ذکر در دهر که او را فرزند ناید و الله اگر داشته بود بهتر بود
که شوهرش بهتر بود و این خواب فتنه بود اگر این زن
بماند که باین ذکر بماند و بد صحبت بود آنکه با شوهرش باز گفت
شوهر و بد کردید که بگویش اندر گویند زنانش گفتند اگر دید که
بماند چنانچه زنانش گویند در کورنش گفتند اگر زنانش معروف بود
غریب کردید که باز غریب می ایستاده که از غریبها برده اگر دید که زن

دندان

زن که در دهر بود و کار خوشی داشت یا بد آنکه برادر زن
شده و الله از نرطلاق و ادون معزول بود اگر دید که زن چهره در
زن که با پانچ می ایستاده یا خواست کردن از کار در راه چهره از
نویسه شده یا بد بر آن برده بقدر در خواب آون اگر دید که بماند
دلیل چنانچه در بود و بد کردید که بگویش اندر گویند که گوشت خور
مال و بد که در دست پای کردید که غایب او اند و کمال در
همایت کند اگر زن خوشی را بر بنبر بماند و دلیل بر آن بود
که بماند او را رخ که بزرگ آگاه شود چنانچه کار او کند اگر
که کار زن او بماند و بماند غریبند و او را غریب زن بماند
لی میباید مرد را فتنه را نشود اگر در خانه خوشی بنمیزند یا بد
قیم بماند و دلیل بر آنکه مرد در غریب در آفتاب بر آید
یا فرزند بماند این کس ملک و دولت یا بد اگر دید که

و دکان یا در خان با وی سخن گفتند مال و توانگر و نعمت باید اگر
که نرم نرم می خندید و تنبیه میکرد خدای تعالی نعمت بروی زن است
کنند اما دیدن هر پندش رت و شوی بود و نیز گفتند که مرغی
در خواب خبر باشد و در آن خبرش وی بود و خواهد که مرغ سیاه کنی
بگو تر بود اگر دید که از جای او را هر چه فرستد در میان او و
دوستی شود از قون مطهر ۹ چنانکه گفت نهاد و می بود اگر خون
مردی را بنید که پر شده است عام و مطهر شود اگر زنی بنید که
او ماری خفته است معفو او بود یا وی حرام صحت کند اگر
دید که کسی بدست زخم وی دست و روی پاک میکند و بلی کند که
کسی با زن یا کنیز است خیانت کردند اگر دید که برادر یا
یک یا موزه بد کرد و پدیده است آن کسی زن را طلاق
دهد و وی بخوابد اگر دید که زن مرده را بزنی کرد یا با او

چنانکه

چنان که در یا حرام است بکند و بلی کند که از کار می نمید شده بود یا طبع
نداشته بود برسد بمقدار خود آن زن اگر دید که جسد از عورت او
باز افتاده برده دریده شد بمقدار آنکه صورت او از شکلی شده بود
اگر برهنگی در موضع خلوت بود و کسی عورت وی ندیده باشد نمک
بیکو بود چنانکه اگر این کسی غیبی بود پیغمبر کرد و اگر میار بود شفا
و بهر امر او خود برسد و بود که برهنگی تر و پیغمبر کردن بود اگر دید که از
تغریز ریغ و پانی نشی بد بر میارد و در تغریز وی ریش نبوده باشد و بلی
یا قطع مال حرام بود بمقدار آن پانی نشی اگر دید که تغریز وی یا جسد
از تغریز وی گرم یا پستی یا از یک بد رسیده آن عیال وی باشد
که از وی بد بر میانید اگر دید که از تغریز وی خون بیرون آمده است
اگر وی بد آن خون آلوده بود مال حرام بدست آرد اگر آلوده
نباشد غم و اندوه از وی برود آن خون گرفته بود اگر دید که

تنزوی بخدا حق بود و خون بیرون می آمد زبانی بود که بوی رسد
 و نیز گفته اند که خون دیدن غصه است بود اگر دید که بول کرد
 از غم فح و یا اگر در ویش بود تو انکار کرد و اگر مرد زن خوش
 را دیده حایض شد و کار بر و بسته شود اگر دید که بادی از جگر
 شد کار بهمانی وی را شکار کرد اگر دید که قی کرد قوت وی بود
 و بود که ببرد اگر دید که در میان آب ایستاده بود و دهانی روز اول
 از سلطان بجای رسد باب نود و نه در دین سلطان و وزیر
 قاضی و خلیفه یا خود را **چهار** **دین** دیدن و خواب های پرکنده
 چنین آورده اند که قوی از رویان به خواب دیدند که از آسمان ماه
 بارید و در سایه دویم دیدند که گوشت بارید سیسم دیدند که شتر بارید
 سی چهارم دیدند که روباه بارید از معرانی که بیع تعمیر استوار بود اند
 سوال کردند و گفته شد اول که ما بارید سی عداوت گنبد و حقه است بود

سایه دویم که گوشت بارید سی غمت و غمت و غمت بود و از این
 و سیسم که شتر بارید سی حرب و جنگ و قتل و کشتن و غارت بود
 و سی چهارم که روباه بارید سی مکر و عداوت و غدر و خیانت بود
 اما بداند که سلطان را خواب دیدن دلیل غرور دولت و عظمت بود
 و بزرگی و مال یافتن بود و رسیدن بامید اگر دید که با سلطان میگذشت
 میکرد این گیس را از نو و از گیس او این بارید بارید قوتش فایده نهم بود
 خود فهم اندا که از سلطان عطا یافت این گیس ولایت و دولت
 باید اگر دید که سلطان تقیر در شهری یا در خلعتی آمد مردمان آن جایگاه
 دل و خجالت و خوف و خطر بود و درانی فسق و فجور و فساد
 شود قوتش آن الملوک اذ از خلعتی فاسد و اگر دید که بگوید امیری یا
 بزرگی کشتی بزرگ و دولت باید و خلق او را مطیع و فرمان بردار بود
 قوتش اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم اگر دید که در خلعت

یا بر جاده خود پیدای بیند کارش گشته کرده و مال یابد و دینش درست آید
اگر یک روز رخ در بر کرد و در چشم او شده عیش بر و تنگ شود اگر دید که روزی کاو
خود تو را نکشود و شفا یابد و هر روز که خواب مال بود غایب کسی در خواب
او دست دارد اگر یکبار ریخت و در غمی رسد و یا بود که چاره کرد اگر آید
جاده او بر جری سرخ یا بود او را زبانی و غم رسد اگر جاده او بر جری سیاه
آلوده گشت اگر این کس سلطان یا اوصی یا بود قوت و منفعت یا
و اگر نه رعایا بود غمی رسد اگر جاده او بر جری سیاه بود صدفی و حاجی
و سافر یا بگوید و دیگر دیگران لا غم و محبت بود اگر دید جاده او بر جری سیاه
یا بود دروغی بر وی نیکو گشت اگر دید که بر خود بلا بریده بر دست خود داشت
و یا بر جری نهاد و درست کرد این کس در راه خدای نگاهشاید کرد اگر در خواب
خود در غم گشت بیندش وی یابد اگر دید که بر پشت یا بر کمران میدارد آن
کنایان بود و یا بر رعایان او بود و بود که غمی بوی رسد اگر بر جری سیاه

برین است و سبلی کرد این خواب را تغییر از این برین برین گفت
از آن بپرسد غمی یابد و آن رسن مال و خدا است بود اما غم کردن در
خواب طلب علم و کنج بود و هر دو باید بلفظ در خواب دیدن زنی یا
کار و روش بود زیرا که او گنده است و هر چه از این غمی بر خود بیند
یعنی قطران و نطفه و قندیه این که در خواب دلیل زن یا جاده کار بود و
نفق اگر کسی بیند که او را در شام دادند سخن نیکو نشود اگر دید که نامه
خاک افتاد حاجت او روا شود و قدر تقا هدی للیقین اگر دید که نزدی یا
ماری یا از شرارت زمینی یکی در شلوار او بنزد آن دشمن او بود که نازش
خجاست کند اگر دید که اسب او مراغه کرد در خاک یا بر کمر مال و دولت
یابد اگر دید که بوزنه در خانه او شد و یا زن و یا کبرک او بازی کرد آن
چو دی بود که در خانه خجاستی کند اگر دید که آوازی میباید از دور یا کسی
و را میخواند و در آنکس بلانده و الا جاده او را زرد و زرد و زرد و زرد

بود و اگر خواب نداده بود ممکن گریه نشود و صحت یابد و اگر این چنین
 خواب نرسد رسید یعنی مظلوم نصرت یابد از خدای عز و جل اگر چه
 کسی ننگاشته دیدن و باران آمدن دلیل کند که آن روزان سال دعا و خفا
 مستجاب افتد و آب چشمه که زیادت شود قدر تمام فضا و آب است و کسی
 با وضو اگر کسی در خواب خود را نشاندان بیند غم و اندوهی که بوی رسد و آن
 گریه در خواب شادی و نعمت بود و قدر تمام غلبه و قتل و ایگو گریه
 و ما باید دانستی که خواب شوم تر از خواب کافر بود و خواب دیگر از
 بر از خواب بی ذیخ بود و خواب خواب بر از خواب بر بر از خواب خواب
 بود و خواب بی بر از خواب کمتر بود و مثل خواب که بر بر قیاس یابد
 بد آنکه هر چه اصل خواب را یابد تا تغییر دهند در این کتاب جمع کرده اند از
 آیات قرآن و اخبار نبی ۴ و این مختصر از چند کتاب معبر انتخاب کرده
 و بعد تا معبران در این تمام و کمال کشف بود و خواب بی مردم لا بصواب است

۵۵
 ۵۶

کنند و این علم شریف را عزیز و مکرم و محترم دانند سخن بکنند و قانع نشایند که این
 علم شریف است و یاد کار و معجزات پیغمبران و امامان و خلفاء و ائمه است
 و این کتاب از انتخاب کرده ابراهیم کرمانی و محمد بن سیریز است که ایشان را علم و
 افضل معبران بوده اند و ایشان از چند باره کتاب را پیغمبران و امامان و
 انتخاب کرده اند و این کتاب را اول یاد کرده شد انتخاب کرده اند و آن معبر باید
 که در وقت تعبیر کردن تا عمل بپایان و راست بگوید و بعد از خواب و برادران
 سخن بگوید و در روی مردم و بهشت ملوک و سلطانین تعبیر تفاوت کنند
 و این عبارت سخن نگاه دارد و این که اگر نخست خدای بی بیند و پیغمبران راست
 بگوید و این عبارت و وجه سخن نگاه دارد و که پیش بگوید و این علم را خواب و
 کند اند و علم شریف و مکرم و مظلوم دانند و حرمت او واجب دارد و خواب و
 اوقات فصول و این نگاه دارد و حکایت در عبارت سخن را آورده اند که کار
 خواب دید که داند اندوهی از برادر برین چند بیخوده از این خواب است

را بخود حال شد و معبران را بخواند و بر یکی که مقدم ایشان بود سوال کرد و خدای
داد و گفت پادشاه را عمر در روز با و که این خدای دلیل کند که اقربا و پادشاه
خود و وزیر که جلد در پیش او بپزند مارون رشید را نیز سنی در چشم شد و او را
از در براند و گفت سخی بدین در دنا که در پیش خیر چار با بد گفت و در شش تمام
بردند و در جبین کردند تا روز دیگر میبرد دیگر را حاضر کردند و همین خدای را
از سوال کردند گفت زنده کافی مولد در روز با و که این خدای دلالت کند
که عمر پادشاه از سال قبل او در روز با و که این خدای دلالت کند که عمر پادشاه
از سال قبل او در روز تر و بیشتر بود مارون رشید را خدای آید و گفت
تجیر نزد و یکا که باقیه سخن تفاوت بسیار در پس بفرمود تا او را
خدا برادر در ام به بختید و او را خدای اکر ام تمام نمودند و این حکایت بر او
او گفت تا معبر را معلوم باشد که عبارت سخن نگاه و در شش واجب است
حکایت در خدای بخت نظر علیه الفید آید که بخت نظر خدای

عبد بول غلیم و از بیم آن جواب بداد گشت و جواب را فرمود
کرد و دل او بپند که آن جواب گشت تا هر چه از اوله بپند از میان میبرد
بودند و را فرمود ظاهر کرد و بپند و در بپندش عا خوش شد از آنکه خدا
را او چه جواب بدیخت انظر از آن خدای گشت و خدا کرد که چنانچه
آنکه که هر روز بسیاری از او بپند و خوش شد که گفتند انظر از آن
که هر روز است او گشت زنده و عا بخت انظر گشت و غم و غم
ز بهر است شد و قطع از او بپند که او بپند از آن خدای
بپند را الهام کو و بپند از آن بپند از آن خدای
چنان گفته اند چون دانیال علیه السلام بپند از آن خدای
او را بپند از آن خدای گفت انظر از آن خدای بپند از آن خدای
و گفت انظر از آن خدای بپند از آن خدای بپند از آن خدای
بر می معلوم شد و بپند از آن خدای بپند از آن خدای

